

باینده کوششانی که در سالهای اخیر برای تحقیق و جمع در آثار گرانمای ادبیات هزار ساله
 فارسی انجام گرفته و صد کتاب و رساله پراکنش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران
 این سرزمین انتشار یافته است هنوز کارنا کرده بسیار است. درباره نکات و وقایع
 زبان فارسی هزاران نکته هست که باید باروشش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد
 و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در
 دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون و تعلیقات ادبیات ایران
 نیز اگر چه مکرر صورت طبع یافته باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.
 یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که

برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و جمع و کوشش در این زمینه است.
 در سلسله «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشده کهن با دقتی که
 در خور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق درباره نکات و مسائل مربوط به زبان
 و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از تمهائی منتشر شده نیز مواردی که
 ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی
 و زبان شناسی از آنها به عنوان مأخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران
 دکتر پرویز خالطری

پلی میان شعر جهانی و عروضی فارسی
در قرون اول هجری
ترجمه ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید

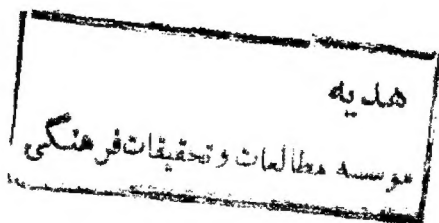
به اهتمام و تصحیح
دکتر احمد علی جانی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۹۰»

از این کتاب

۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۳ در چاپخانه زر و داورپناه و علمی چاپ شد



فهرست مندرجات

مقدمه	۵۵ - صدور بیست
آغاز	ده - نه
شعر فارسی پیش از اسلام	دوازده - یازده
شعر در دوره زبان‌های ایرانی میانه	چهارده - دوازده
آیا دری دوشادوش پهلوی وجود داشته است؟	هفده - پانزده
سخنان منظوم به زبان دری پیش از اسلام و اوائل ظهور اسلام	بیست و یک - هفده
شعر دری تا قرن چهارم هجری	بیست و سه - بیست و یک
پیشنهادی درباره معنی سرود اهل بخارا	بیست و چهار - بیست و سه
وزن در اشعار فارسی	بیست و پنج - بیست و چهار
جعلی بودن اشعار عربی منسوب به دوران جاهلیت	بیست و هفت - بیست و پنج
شعر از نظر دین اسلام	بیست و نه - بیست و هشت
آیا خلیل بن احمد واضح عروض است؟	سی و شش - بیست و نه
اهمیت کتاب حاضر در تاریخچه شعر فارسی قرون اول هجری سی و نه - سی و شش	چهل و سه - سی و نه
توجه خاص مترجم به سجع و وزن	چهل و چهار - چهل و سه
وزن پاره‌های شعری این کتاب	چهل و شش - چهل و چهار
آیات و مصرع‌هایی با وزن عروضی مطبوع	چهل و هشت - چهل و شش
آیات موزون در قرآن	

چگونگی ترجمه در کتاب حاضر	پنجاه و هفت - پنجاه و شش
نمونه ترجمه‌های منطبق با معنی اصل آیات	شصت و یک - پنجاه و هفت
نمونه ترجمه‌های آزاد و نابرابر با اصل	شصت و هشت - شصت و دو
نمونه ترجمه‌هایی که به صورت نقل به معنی است همراه با	
کاهش و افزایش‌های تفسیری	هفتاد و پنج - شصت و هشت
درباره مترجم کتاب	هفتاد و شش - هفتاد و پنج
اختصاصات لهجه‌ای	هشتاد و دو - هفتاد و شش
رسم الخط کتاب	هشتاد و سه - هشتاد و دو
مختصات دستوری - ابدال	هشتاد و شش - هشتاد و چهار
حذف و تخفیف	هشتاد و نه - هشتاد و شش
حروف - انواع الف	نود و یک - نود
استعمال «با» - انواع «ی»	نود و دو - نود و یک
معانی برخی از حروف اضافه	نود و چهار - نود و دو
ضمیر - جمع	نود و پنج - نود و چهار
پیشوندهای فعلی	نود و هفت - نود و پنج
بکار بردن صیغه‌های فعل به وضعی خاص	صد - نود و هفت
مصادر جعلی	صد و یک - صد
افعال ساده کهن	صد و چهار - صد و یک
افعال مرکب قابل ملاحظه	صد و هفت - صد و چهار
عبارت‌های فعلی	صد و نه - صد و هفت
پاره‌ای از لغات که نمودار کهنگی متن است	صد و نوزده - صد و نه
افتادگی‌ها در آیات و ترجمه فارسی - معرفی نسخه - صد و بیست و یک - صد و بیست	
متن کتاب	۱۴۶-۱
آغاز متن از ترجمه آیه ۶۱ سوره ۱۵ یونس تا پایان سوره	۱۵-۳
ترجمه سوره ۱۱ هود تا پایان سوره	۵۶-۱۶

فهرست مندرجات	نه
---------------	----

ترجمه سورة ۱۲ يوسف تا پايان سوره	۵۷-۹۵
ترجمه سورة ۱۳ رعد تا پايان سوره	۹۶-۱۱۴
ترجمه سورة ۱۴ ابراهيم تا آية ۲۵	۱۱۵-۱۲۵

۱۶۵-۱۴۷

فهرست‌ها

فهرست لغاتی که در ترجمه این دو جزو بکار رفته است	۱۲۷-۱۴۵
فهرست ۴۶۸ عبارت از ترجمه آیات قرآنی که وزن مطبوع عروضی دارد	۱۴۶-۱۵۰
فهرست نام‌های کسان و اقوام	۱۵۱-۱۵۷
فهرست نام جای‌ها	۱۵۸-۱۶۰
فهرست نام کتاب‌ها	۱۶۱-۱۶۳
فهرست نام زبان‌ها و لهجه‌ها و خطوط	۱۶۴-۱۶۵

افست متن اصلی

مقدمه

بنام خداوند جان و خرد

کتابی که هم اکنون در پیش چشم داریم اندك حجم است و بسیار سود و بودی است بیش از نمود . از سرگذشت ادب کشور ما سخن های تازه به همراه دارد و سرگذشت خود اونیز شنیدنی است . سال ها بل قرن ها نزدیک گنبد مزار هشتمین امام شیعیان ، غریب وار روی به دیوار داشته است و هنگامی که برای آبادانی بنای کهنه ای را ویران می کرده اند ، از بخت نيك بادیگر کهنه کتاب ها پدیدار آمده است و اکنون آراسته و هر هفت کرده به بازار .

ارج و سود کتاب حاضر تنها از این رهگذر نیست که ترجمه نزدیک دو جزو از همین کلام یزدان را در بر دارد چه در طول چهارده قرنی که قرآن پشت سر نهاده ، ترجمه های بسیار از هر دستی از آن به دسترس است ؛ اهمیت این اثر در وزن ایقاعی و گاه عروضی آن است که چون نوری صحنه ادب و خاصه شعرایران در قرون اول هجری را روشن می سازد ، قرن هایی که از این نظر گاه ظلماتی است بی آب حیات و خلالتی ناممهود و خلاف عقل .

خلاف عقل است که مردم ایران با آن تمدن دیر یاز و آثار شعری کهن ، از سقوط دولت ساسانی تا هنگامی که نخستین قطعات شعر یارسی بدان منسوب است یعنی نزدیک سه قرن چیزی نسروده باشند و به تعبیر دیگر چرخ زمان ناگهان از سیر فروماند ، بهار و خزان ، غم و شادی ، شکست و پیروزی وصل و هجر و لذت و

رنج، از زندگانی انسان‌ها کناره گیرند. دل‌ها بقرص، خردها و اندیشه‌ها از کار فروایستند چشمی نگرید و دلی نسوزد و کسی عاشق نشود و جای عزیزی خالی نماند و در نتیجه قریب سیصدسال بگذرد و از میان چند هزار تن مردم ایران، اهل دلی برنخیزد تا از حدیث غم و شادی خویش یاد دیگران سخنی موزون و دلپذیر فراهم آورد

خلاف عقل است قومی ظریف طبع و موزون که بر طراز جامه و کناره فرش و حاشیه سفره و زه کلاه و قبّه سپر و قبضه خنجر و پهنه شمشیر و دسته تازیانه و دور قدح و لب جام شعر می‌نویسد، بناگاه سیصدسال لب از گفتن چنان بندد که گویی دهان در چهره زخمی بود و به شد

اشغال مستقیم ایران بوسیله تازیان در این قرن‌ها و لزوم تماس مردم با حکام و گماشتگان عرب برای رفع نیازمندی‌های خود، گروش یا گرایش ایرانیان به اسلام و ترجمه سریع و خوردن دانه آثار ایرانی به تازی برای حفظ آنها از نابودی همه و همه ممکن است ادب پارسی را از میدان علم و سیاست دور کرده و زبان کتابت دیگرگون شده باشد (۱) اما حال زبان محاوره چنین نمی‌تواند بود.

مردم ایران اگر نماز را به عربی می‌خواندند بی گمان قصه عشق و حدیث آرزومندی را به زبان اصلی خود بیان می‌کردند که زبان دین دیگر و زبان دل دیگر است چنانکه امروز نیز آیت الله ترك و تاجيك و پاپ مسیحی قرائض و ادعیه دینی خود را به عربی و لاتین ادا می‌کنند ولی با اطرافیان خویش به ترکی و تاجیکی و ایتالیایی یا زبان دیگر سخن می‌گویند و شعر می‌سرایند.

پس شعرو ادب ایران با ظهور اسلام و جلوه خط و زبان دینی جدید ممکن نیست بالشره از زندگی و سیر تکاملی خود بازمانده باشد چه تکامل ناموس حیات و طبیعت است خاصه برای شعری ریشه‌دار چون شعر ایران که در جهان ادب پیش از اسلام نه تنها برای بیان عواطف بلکه برای بیان اندیشه‌های ژرف آماجی یافته و نمونه‌های جالبی از آن برجای مانده است که نیم نگاهی بدان برای اثبات مدعا ضروری است.

(۱) ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام از دکتر محمدی چاپ وزارت

شعر ایران پیش از اسلام نمی‌تواند جدا از شعر و شعر فارسی پیش از اسلام تجلیات ذوقی سایر اقوام آریائی بخصوص آنان که ریشه‌های مشترک زبانی - چون سانسکریت - با ما دارند مورد تحقیق قرار گیرد چه گویا شاعری از مسائل مورد علاقه این نژاد و قوم است و ودا، مهابهارات، رامایانا و گائیه‌های زردشت کم و بیش موزونند (۱).

این اشتراك مبدايي از آنجا از آن روزگاران است که قوم آریایی هنوز شاخه شاخه نشده و در ایرانویج زندگی مشترك داشتند. در آن هنگام بود که برای خدایان خود سرودها ساختند و مجموعه آنها را «ریگ ودا» دربر گرفت. بعد شاخه‌ای از آنان بجانب مشرق رفتند و چون زردشت در میان گروهی که در ایران باقی مانده بودند ظهور کرد تعالیم او با آنچه در سرودهای ریگ ودا نهفته بود مابینت یافت و آن سرودها که پیش از زردشت و پیش از کوچ کردن جمعی از آریائی‌ان به هند، شعر مشترك بین همه آریائی‌ها بود از نظر ایرانیان همانند لهجه خاص آنان مهجور و مطرود گردید و از اینجاست که بعضی عقیده دارند وقتی سخن از شعر در ایران باستان بمان می‌آید باید بحث را از سرودهای ریگ ودا آغاز کرد (۲).

بهر تقدیر بحث تفصیلی در موضوع مزبور از حوصله این مقدمه بیرون است و تنها می‌توان فهرست وار به شعر ایران اشارتی کرد و گذشت.

اگر بر رسم زبان شناسان راستین زبان‌های ایرانی را به سه دوره ایران باستان میانه و جدید تقسیم کنیم می‌توانیم برای شعر دوره نخستین یعنی مرحله‌ای که با انقضای سلسله هخامنشی پایان می‌گیرد قسمتهایی از اوستا را شاهد بیاوریم. راست است که برخی معتقدند زبان بسیاری از کتیبه‌های هخامنشی از هم‌ران گرفته تا تخت جمشید و نقش رستم و پاسارگاد و شوش و بیستون و وان و سوزن خاصه در مقدمه

(۱) ملك الشعرای بهار مجله مهر دتره ۵ ص ۳۵ (۲) رجوع شود به مقاله علی اکبر جعفری «شعر در ایران کهن» نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۵ شماره ۱ شهریور ۴۶ ص ۵۱

لحنی شاعرانه دارد چنانکه گویی سرودی یا دعایی منظوم بوده است (۱) اما موضوع کتیه‌ها که نشانهٔ فتحی یا بانجام رسانیدن کاری و غالباً متشابه و پراز نام و محدود است خود نمی‌تواند موضوع شعر به معنی اخص آن قرار گیرد. بنا بر این بهتر است نخستین اثر دورهٔ فارسی باستان را قسمتی از اوستا بدانیم از جمله یشت‌ها و خاصه قدیم‌ترین قسمت اوستا یعنی گاتها (وبه تلفظ اوستایی گانه‌ها) که خود کلمه بمعنی سرود و آهنگ و کلام موزون است و «گاه» در فارسی فعلی بمعنی مقام و آهنگ (سه‌گاه - چهارگاه - راست پنج‌گاه) یادآور آن می‌باشد.

گاتها ۱۷ فصل و ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ پاره شعر در ۵۵۶۰ کلمه است. گاتها را از قدیم به پنج‌دسته تقسیم کرده در میان ۷۲ یسنا جای دادند بنسبست اوزان و قاعده شعری که به پنج بحر منقسم گردیده است.

گاتهای پنج‌گانه ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ هجایی است (۲). غیر از گاتها اشعار دیگری هم در اوستا هست که بالغ بر چهل قطعه می‌شود و در اوزان مختلف است (۳).

شعر در دوران زیانهای این دوره را بحق از سه قرن پیش از میلاد مسیح تا قرن ایرانی میانه هفتم میلادی که ظهور اسلام است باید دانست، اما چون پس از اسلام نیز در ایران آثاری بزبان پهلوی که زبان عام و مشخص این دوره است بوجود آمد، تا قرن نهم میلادی را نیز گاه جزء ایسن مرحله بحساب می‌آورند هر چند پس از آن نیز آثاری بزبان پهلوی در ایران بوجود آمده است.

تشخیص وزن در آثار پهلوی این دوره که نتیجه آن حکم به وجود شعر است بچند دلیل دشوار است :

(۱) نظری به ادبیات پیش از اسلام از دکتر خانلری نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال پنجم شماره ۱ شهریور ۱۳۴۶ ص ۶ (۲) گاتها ص ۶۷-۶۱ سروده‌های زرتشت تالیف و ترجمه پورداود از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی (۳) برای اطلاع از وزن اشعار اوستایی و مراجع تحقیق خارجی رجوع شود به وزن شعر فارسی از دکتر خانلری ۴۴-۴۲ و شعر در ایران کهن از علی اکبر جمعی در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۵ شماره ۱ ص ۵۸-۵۲

اول - بی اطلاعی ما از چگونگی تلفظ کلمات و شدت و ضعف مصوت‌ها و تکیه‌ها که اساس وزن را تشکیل می‌دهد بعلاوه وضع خاص الفبای پهلوی که حرکات در آن تمایش داده نمی‌شود .

دوم - وجود چهارده شکل بجای بیست و چهار حرف صامت در الفبای ناقص پهلوی که در نتیجه بسیاری از کلمات را به چند صورت می‌توان خواند و با این ترتیب داوری در وزن هر قطعه ممکن است با دگرگون خواننده شدن کلمه‌ای از اعتبار بیفتد .

سوم - وجود هزوارش‌های یعنی کلماتی دخیل از آرامی و غیران که بحسب الفبا تلفظی دیگر دارد ولی آنها را قراردادی باید بصورت و معنی دیگر خواند و پذیرفت .

چهارم - الزامی نبودن قافیه بعنوان اساس در همه شعرها که اگر می‌بود کار را آسان می‌ساخت چنانکه در یادگار زریران و تا حدی درخت آسوریک چنین است .

پنجم - پایه قرار گرفتن تعداد هجاها بی آنکه امتداد زمانی هجاها یعنی کمیت هجاها تأثیر مهمی داشته باشد و گاه فقط تکیه .

با اینهمه آندره آس (F. C. Andreas) ضمن مطالعة کتیبه شاپور اول در حاجی آباد متوجه شد که آخر متن پهلوی ساسانی را می‌توان مرکب از یک سلسله مصراعهای هفت یا هشت هجایی دانست که جای تکیه‌ها در هر مصراع معین است (۱) .

نی برگ (H. S. Nyberg) در پندھشن بقایای قطعه‌ای را که در ستایش زروان - نیمه خدای زمان - سروده شده است منظم ساخت و بصورت شعری درآورد .

جکسن (Jackson) درباره وزن اشعار مانوی در کتاب «تحقیق در مانویت» توضیحاتی داد و دیگر خاورشناسان اشعار مانوی را که به خطی بی هزوارش در تورفان بدست آمده بود خواندند و ترجمه کردند .

کریستن سن (*A. Christensen*) در قسمتی از بندهشن که سرگذشت کودکی کیقباد است پنج مصرع هشت هجائی یافت که مصراع‌های سومی و چهارمی آن قافیه دارد.

بنو نیست (*A. Benveniste*) کتاب درخت آسوریک را موزون یافته و منظم ساخته و هم یادگار زیران و جاماسب نامک را .

پرفسور بیلی (*H.W. Bailey*) ایاتی از متن پارتی مانوی نقل می‌کند (۱) و همچنین اشعاری به ختنی قدیم (۲)

هیننگ (*W.B. Henning*) در متنی پهلوی از اندرز نامه‌ها وزن و حتی قافیه ردیف می‌یابد .

تاوادی (*J.C. Tavadia*) قطعات منظوم هشت هجایی در اندرز نامه‌ای ساسانی می‌یابد (۳)

استاد ملك الشعرای بهار «اندر آمدن شاه بهرام ورجاوند» را قصیده‌ای از آثار پهلوی بعد از اسلام می‌داند که مصراع‌های آن دوازده هجایی و دارای قافیه است ۳ .

آقای دکتر احمد تقضلی در مجموعه متون پهلوی ۴ هفت بیت (تنها مصرع اول بیت چهارم در دست نیست) یافته‌اند بنام «اندرز بهزاد فرخ پیروز» که درباره «خیرد» است و آنرا از دوران ساسانیان می‌دانند و جالب آن است که ابیات مزبور به وزن عروضی نزدیک و دارای نوعی ردیف است و چنین آغاز می‌شود :

خرد داشتار پادشاهکِ جان خردجوختار فَرِیادِ اَکِکِن (۵)
درشش بیت بعد در مصرع آخر علامت تفصیلی «تر» همانند ردیف

(۲۱) مقاله در کتاب میراث ایران ترجمه دکتر معین ص ۳۱۰-۳۰۵ چاپ نگاه ترجمه و نشر کتاب (۳) برای ملاحظه سلسله مقالات دقیق و مفصل استاد فقید بهار در این مورد رجوع شود به مجله مهر سال پنجم شماره ۳ صفحات ۳۳-۱۱۲ ۱۰۶۹-۸۳۷-۷۴۱-۶۶۱-۴۲۲-۳۲۳-۲۱۷

(۴) چاپ جاماسب آسانا بمبئی ۱۹۱۳ ص ۷۷-۷۳ (۵) یعنی : خسرد نگاهدارنده و نگهبان جان است - خرد رهایی بخشنده و فریادرس تن است .

به دنبال سایر کلمات می آید :

پانگتر (دوبار) پادیا وندتر - فریا دشنیگتر - ستاییدگتر - کاریگتر
 بحثی که در آخر رساله مربوط باین موضوع شده است نشان می دهد
 که قافیه در غالب قطعات موزون پهلوی وجود داشته و رعایت می شده است (۱)
 اهم شواهدی که از شعر ایران باستان برشمرده شد نشان می دهد که
 قوم ایرانی لااقل سیزده قرن پیش از اسلام شعر داشته است با اوزان مختلف ،
 بی قافیه و گاه همراه با قافیه و گاه ردیف هم . باین وصف هیچ خردمندی
 نمی تواند حکم کند یا بپذیرد که با ظهور اسلام ناگهان سیر کمالی شعر ایرانیان
 متوقف شده است چون آگاه نبودن از چیزی دلیل نبودن آن نیست .

اما سخن در این حد اگر چند به اختصار تمام نیست
 آیا دری دوشادوش پهلوی زیرا به آنچه از سخنان منظوم دوره اشکانیان و
 وجود داشته است ؟ ساسانیان اشاره شد همه به زبان پهلوی یا زبان های
 نزدیک بدان ولهجه های متفرع از آن بود.

اما برخی عقیده دارند که در دوره ساسانیان هم سخنانی به زبانی غیر از
 پهلوی و نزدیک به فارسی دری وجود داشته است که بحث و تحقیق در آن مقوله
 بیرون از حد کار حاضر است . با اینهمه فهرست وار به قرآینی که برای اثبات این
 نظر برشمرده اند می توان اشارت کرد :

۱- وجود آثار نظم و نثر کمال یافته در دوره ساسانیان و نخستین دوره
 غزنویان که عقلا باید در قرون گذشته ریشه داشته و باتکامل تدریجی بدان حد
 رسیده باشد.

۲- گفتار مورخان و دانشمندان قرون اولیه اسلامی چون ابن مقفع و جاحظ
 و حمزه اصفهانی و ابن خردادبه و ابن قتیبه و طبری و نرشخی و صاحب تاریخ سیستان

(۱) مطالعات ایرانی جلد ۲-۱ ص ۲۱۷-۲۰۷-۱۹۷۲ چاپ شده در
 مجموعه Studia - iranica Vol. 1/2 این رساله جداگانه نیز به چاپ رسیده
 است آقای دکتر تفضلی دوست عزیز دانشمند آن را به اینجانب اهدا کردند و به
 مطالب آن رهنمون گردیدند که مایه امتنان است.

و مقدسی و امثال آنان در باره زبان دری و قدمت آن .

۳- وجود اختلافات صرفی و نحوی در دو زبان پهلوی و فارسی^۱ .

۴ عباراتی که نه به پهلوی بلکه به دری از دوران قبل از اسلام یا اوایل عهد اسلام به نظر می رسد از جمله :

الف - جاحظ در کتاب «المحاسن والاضداد»^۲ در مراسم نوروز می نویسد:
از حیوانات مختلف هفت دانه از هر یک می گذاشتند با هفت شاخه از درختان چون
زیتون و به و انار که هر یک به نام ناحیه ای از نواحی کشور بود و ضمن سایر
سخنان به شاه می گفتند : «افزود و ابزائد و ابزون و پروار و فراخی و فراهیه» که
با املای فارسی متداول برابر است با «افزود و افزایش و افزون و پروار و فراخی
و فراهیه» بعد جاحظ می افزاید :

تأویله : «زاد و یزید و زیاده و رزق و فرح و سعة» . تصور می رود در نقل
عبارات فارسی اندک تغییری رخ داده باشد بدین معنی که کلمه ماقبل آخر عبارت
فارسی «فرخی» باشد که جاحظ آنرا به «فرح» ترجمه کرده و در این صورت
«سعة» در برابر «فراهیه» خواهد بود که بنا بر نظر آقای دکتر تفضلی استاد زبان
پهلوی ممکن است تلفظ دیگری از «فراخیه» باشد .

البته چون مرز دقیقی بین استعمال پاره ای از لغات در پهلوی ساسانی و
آنچه در پیش نام نهاده اند وجود ندارد با قطع و یقین نمی توان گفت که این الفاظ
فقط دری است .

ب - هم جاحظ در «محاسن طلب الرزاق» مطلبی می نویسد^۱ که ترجمه
آن چنین است : عبدالله بن طاهر نامه ای را چنین توقیع کرد «من سعی رعی و
من لزم المنام رأی الاحلام» و می افزاید که او این معنی را از توقیعات انوشیروان
گرفته است که می گوید : «هرک رود جرد و هرک خسبد خواب بیند» که با املای
امروزی باید نوشت : هر که رود چرد و هر که خسبد خواب بیند .

(۱) برای ملاحظه تفصیلی دلایل رجوع شود به مقدمه برهان قاطع از دکتر
معین صفحه بیست و پنج تا صفحه سی و شش (۲) چاپ طبعه سعادت مصر مصحح محمد
امین الخانجی الکتابی ص ۲۳۶ - ۲۳۳
(۳) المحاسن والاضداد ص ۱۰۹

ج - طبری می‌گوید که اسمعیل بن عامر سردار خراسانی وقتی در پی مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی تا مصر رفت و مروان را برانداخت، در جنگ خطاب به خراسانیان گفت: «دهید یا جوانکان»^۱ و جای دیگر گفت: «یا اهل خراسان! مردمان خانه بیابان هستید برخیزید»^۲

سخنان منظوم به زبان دری شواهدی هم که از سخنان منظوم دری به دوران پیش از اسلام و اوائل ظهور پیش از اسلام منسوب است اگر صحیح باشد از این اسلام نظر اهمیت دارد که نشان می‌دهد نطقه وزن اشعار دری قرون بعد در این دوران بسته شده است و بخلاف تصور برخی چنان نبوده است که وزن در این مرحله فقط هجائی و آنهم مخصوص به قطعاتی در زبان پهلوی باشد اینک چند نمونه:

۱- آنچه از آفرین موبد موبدان در نوروزنامه آمده که برای شاه در نوروز خوانده می‌شده است از نظر وزن و مضمون شعریش قابل توجه است هر چند زمان آن معلوم نیست.

شها

به جشن فروردین

به ماه فروردین

آزادی گزین

سرت سبز باد

و جوانی چو خوید

بر تخت بادرم و دینار

پشت هنری و داناگرامی

و درم خسوار

سرایت آباد

وزندگانی بسیار^۳

(۲۹۱) طبری چاپ لیدن ج ۱ ص ۵۰ و ج ۳ ص ۶۵ به نقل از مقدمه برهان قاطع دکتر معین صفحه بیست و هشت (۳) نوروزنامه - کلیات آثار پارسی عمر خیام از انتشارات کتابفروشی بارانی طهران ۱۳۳۸

۲- دو پاره هفت هجایی به بهرام گور منسوب است چنانکه این خرداذبه می نویسد^۱ : و مدینه دماوند شنبه قال بهرام جور :

منم شیر شنبه و منم بیرتله^۲

۳- دیگر سرود آتشکده کرکوی مذکور در تاریخ سیستان است :

«فرخت باداروش خنیده گرشاسب هوش تاپایان .. که استاد فقید بهار آنرا تصحیح و ترجمه و شرح کرده و دری دانسته اندش»^۳

۴- یثی هم درمجمع التواریخ والقصص آمده است که گوینده های چهار آزاد آنرا بر سکه نام خویش نقش کرده بوده است بدین گونه :

بخور یا نوی جهان هزار سال نوروز و مهرگان

که در وزن و اصالت آن تردید است^۴.

۵- سند دیگر درباره اشعار دردی قطعه ای است که آقای دکتر شفیع کدکنی آن را از کتابی بنام : «مختارات من کتاب الله و الملاحی» ، تالیف ابن خردادبه مورخ و جغرافی نویسنده و موسیقی دان بزرگ ایرانی قرن سوم هجری نقل کرده و درباره آن چنین نوشته اند : در این کتاب که اصل آن گویا از میان رفته و نسخه منحصر به فردی از منتخبات آن اخیراً به طبع رسیده ضمن بررسی تاریخ موسیقی گوید : «..... بزرگترین موسیقی دان ایرانی در روزگار خسرو پرویز پهلبد^۴ (باربد) از مردم ری^۵ بود که عود را از همه خوشتر می نواخت و بسا سخنانی موزون برای او آهنگهایی می ساخت و از آهنگهای معروف او در

(۱) المسالك والممالك چاپ لیدن ص ۱۱۸ (۲) حاشیه نسخه بدل «یله» به نقل بهار در مجله مهر سال پنجم ص ۲۲۱ (۳) رجوع شود به مجله مهر سال پنجم ص ۲۲۰-۲۱۹ (۴) مرحوم بهار آن را نقش سکه نمی پندارند که نوشتن این گونه عبارات بر سکه های آن روزگاران معهود نبوده است به علاوه کلمه «سال» را هم در مصرع دوم زائد می دانند (مجله مهر سال پنجم ص ۳۲۶) مرحوم تقی زاده بعید نمی دانند که شعری از دوره ساسانی باشد و به غلط به دوره کیان نسبت داده باشند (هزاده فردوسی ص ۴۹-۴۸) آقای دکتر خانلری کلمه آغاز را «بخوری» مناسب می دانند برای رعایت وزن (وزن شعر فارسی ص ۵۷) (۴) گویا «پهلبد» مراد است (۵) بیشتر ماخذ او را چهارمی دانسته اند از جمله المعجم مصحح مدرس رضوی ص ۲۰۰

ستایش پادشاه و تهنیت وی هفتاد و پنج^۱ آواز بود که از آن جمله است این لحن او

عساز یاره قیصر و خاقان کسری ابرویز
 قیصر ماه مانند و خاقان خرشید
 ای قیصر یسبه القمر و خاقان الشمس
 ان من خذای ابر مانند کا مغاران
 ای الذی هو مولای یسبه النیم المتمکن
 کخاهذ ماه بوشذ کخاهذ خرشید
 ای اذاشاء غطا^۲ القمر و اذاشاء الشمس

آنچه را که ابن خرداذبه نقل کرده در اینجا آوردیم^۳. وی ترجمه عربی این سرود را نیز چنانکه دیدیم مصراع به مصراع آورده است و بقدری روشن و ساده است که نیازی به استفاده از ترجمه او نداریم کلمه «کامغاران» به احتمال قوی باید همان «کامگاران» باشد^۴ که تقریباً همان ترجمه «متمکن» است. چیزی که در گفته ابن خرداذبه مبهم بنظر می‌رسد جمله‌ای است که در آغاز بصورت يك مصراع آمده است، «عساز یاره قیصر و خاقان کسری ابرویز» که بی شک جزء این شعر نبوده و مثلاً عنوانی برای این سرود بشمار می‌رفته است و هنگامی که کاتب آن را می‌نوشته یا وقتی که مصحح و ناشر کتاب آن را چاپ

(۱) در مقاله ایشان با اشتباه «پنجاه» چاپ شده است (۲) در آن مقاله «غطا» در چاپ افتاده است. (۳) مختارات من کتاب اللهو والملاهی ص ۱۶ چاپ مطبعة کاتولیکی بیروت سال ۱۹۶۱ به کوشش الاب اغناطیوس عبد الخلیفه الیسوعی (۴) ابن حدس صحیح بنظر می‌رسد چون بجای گاف، غین در متون دیگر هم هست از جمله در ص ۱۴۶ بستان المادفین و تحفة المریدین چاپ دانشگاه تهران مصحح نگارنده در حکایت بو عمران واسطی «لغام» آمده است بجای «لگام» و نسخه اصل این کتاب مورخ ۵۴۳ هجری است. بلاوه در کارنامه اردشیر بابکان به پهلوی «کامکار» نزدیک بهمین معنی داریم که در جلد اول سبک‌شنسی بهار ص ۲۶۳ می‌توان دید؛ در ترانه‌های ملمع ابونواس هم هست «وما بها الکمار» که در آنجا معشوق را به ماه کامکار سوگند می‌دهد (دیوان ابونواس نسخه خطی مجلس شورای ملی ص ۳۳۲ به نقل از مجله مهر سال پنجم شماره ۱۱ ص ۱۰۷۴ مقاله ملک الشمرای بهار)

می کرده بشکل يك مصراع آورده است زیرا اگر جزء متن می بود ترجمه آن هم در ذیل نوشته می شد مانند ابیات دیگر^۱»

آن گونه که گفته شد چون مرز زبان پهلوی و دری دقیقاً معین نیست داوری راستین درباره این قطعه دشوار است و با اینهمه چند نکته در این باره گفتنی است :

اول نظری است که آقای دکتر شفیعی درباره نخستین عبارت عربی آن داده اند یعنی «عسایاره قیصر وخاقان کسری ابرویز» و نوشته اند که : «بی شك جزء این شعر نبوده و مثلاً عنوانی برای این سرود بشمار می رفته است الخ...»

آقای دکتر خانلری هم که این قطعه را نه جزء اشعار دری بلکه در ردیف شعرهای پهلوی در کتاب وزن شعر فارسی ص ۵۵ نقل کرده اند^۲ این مصراع عربی را حذف کرده و مطلقاً متعرض آن نشده اند و چون اشاره ای به مقاله آقای دکتر شفیعی نکرده اند ظاهراً خود در کتاب این خرداذه آن برخورد و قطعاً ایشان نیز آنرا جزء ترانه بارید ندانسته اند و گرنه در کتاب خود نقل یا بدان اشارتی می کردند و باید افزود که مرجع ایشان نیز همان صفحه ۱۶ کتاب «مختارات»^۳ من کتاب اللهو والملاهی» این خرداذه و از چاپ واحدی است .

اما اینجانب حدس می زند که این جزء عربی نه عنوان است و نه کار کاتبان و ناشران ، بلکه ترجمه عربی از نخستین پاره فارسی این قطعه است که آن مصراع فارسی اکنون اذ دست رفته و شاید چیزی بوده است . شبیه این عبارت : شکوهمند دیدار قیصر و خاقان و خسرو ابرویز که ترجمه عربی ذیل آن چنین است : عسایاره قیصر و خاقان کسری ابرویز .

با این حدس قطعه بجای سه مصراع دارای چهار پاره فارسی خواهد بود که در اشعار آن روزگاران معهود است .

(۱) مجله آرش شماره ۶ سال ۱۳۴۱ ص ۲۶-۲۵ (۲) در عوض سرود آتشکده کرکوی را که ظاهراً از حیث الفاظ با پهلوی قرابت بیشتری دارد در ردیف آثار دری آورده اند در وزن شعر فارسی ج ۱ ص ۵۷ (۳) در کتاب وزن شعر فارسی ص ۵۵ و ص ۳۰۰ بجای «مختارات» کلمه «مختار» آمده است.

اما در دری بودن یا پهلوی بودن قطعه نظری قطعی نمی‌توان داد جز اینکه در پهلوی کلمه «خرشید» یا «خرشید» به صورت: «خوَرشید» یا به شکل کهن‌تری «خَوَرشیت» هم وزن «هزخیز» با تلفظیای مجهول می‌آید نه خرشید و خرشید، دیگر آنکه در متون پهلوی کهن «اپرویز» است نه «ایرویز». راست است که در نقل عربی حرف «پ» به «ب» تبدیل می‌شود، اما اینجا تبدیلی صورت نگرفته است چه اسناد موجود نشان می‌دهد که تلفظ این کلمه در زمانهای متأخر پهلوی و اوایل زبان دری «اپرویز» بایای مجهول بوده است نه «اپرویز» و نه «اپرویز» هرچند این هردو اختلاف را می‌توان به مسأله اختلاف شکل نگارش و تلفظ نیز مربوط دانست.

جاحظ در کتاب المحاسن والاضداد سخنی دارد که بوجود آفرین‌های نوروژی و مهرگانی و غیر آن و هم خسروانی‌ها باقید اینکه شعر بوده‌اند اشاره می‌کند و درباره همین الفهلب (باربد) و اشعار و آهنگ‌هایی که برای خسرو پرویز می‌ساخته است می‌گوید: روزی نمی‌گذشت مگر آنکه باربد شعری جدید و آهنگی نومی ساخت که بهتر است عبارات جاحظ عن آن نقل شود: «فكان في ما يغني بين يدي الملك غناء المخاطبة و اغاني الربيع و اغاني يذكر فيها انباء الجبابرة و توصف الانواء و اغاني آفرين و الخسرواني و الماذراستاني و الفهلب و كان اكثر ما يغني العجم الفهلب مع ايام كسرى ابرويز و كان من اهل مرو و كان من اغانيه مديح الملك و ذكر ايامه و مجالسه و فتوحه و ذلك بمنزلة الشعر في كلام العرب يصوغ له الالحان ولا يمضي يوم الا وله فيه شعر جديد و ضرب بديع^۱»

درباره نخستین شعرهای دری پس از اسلام سخن بسیار گفته‌اند چون شعر منسوب به ابوالینبی عباس بن تاقرن چهارم هجری
 شعر دری
 طرخان؟ درباره سمرقند و شعر منسوب به ابن مفرغ^۲
 و تصنیف ختلان مربوط به شکست عبدالله قسری والی خراسان^۳ و قطعه بنای همدان^۴

(۱) المحاسن والاضداد چاپ مطبعه سعادت مصر ص ۲۳۶-۲۳۵ (۲) المسالك والممالك ابن خردادبه چاپ لندن ص ۲۶ (۳) الاغانی چاپ بولاق ج ۱۸ ص ۷۳ - ۱۵ (۴) طبری چاپ مصر ج ۸ ص ۱۹۱ - ۱۹۰ (۵) مجمل التواریخ چاپ خاور ص ۵۲۱

و ایات باقی مانده از شاهنامه مسعودی مروزی^۱ و حنظله بادغیسی^۲ و ابوطاهر خسروانی^۳ که از هریک ۲ تا ۴ بیت باقی مانده است. همچنین کسانی که از وجود شعرشان آگهی داده اند ولی شعری بر جای نمانده است چون محمد بن البیث که در مراغه جمعی از پیران اشعار فارسی او را می خوانده اند^۴ و ابوالاشعث قمی^۵ و اشعار فارسی که مسعودی درباره نهر زرن رود از زاینده رود اصفهان شنیده است^۶. از اینها گذشته اشعاری نیز به لهجه های محلی کردی، رازی، طبری و استوایی و غیر آن وجود داشته است و دارد که تنها از نظر چگونگی وزن شعر قابل توجه است^۷ و جای بحث آن اینجا نیست.

اما ظاهراً کهنه ترین شعر دری موجود بعد از اسلام را باید همان سرودی دانست که مردم بخارا درباره عشق بازیهای سعید بن عثمان سردار عرب (فرزند خلیفه سوم که در سال ۵۶ هجری امیر خراسان شد) و خوتک خاتون ملکه بخارا ساخته اند که تاریخ بخارا از آن سرود بدین گونه یاد می کند: «آورده اند که این خاتون زنی بود شیرین و با جمال، سعید بروی عاشق شد و اهل بخارا را در این معنی سرود هاست به زبان بخاری»^۸.

دریغ است که از آن سرودها نرشدی کلمه ای در تاریخ بخارا نیآورده است و تنها به دوباره از آن آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب «اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیة والاسلام»^۹ برخورد کرده و در مجله یغما^{۱۰} بصورت ذیل نقل کرده اند: ^{۱۱}

(۱) البدء والتاریخ ج ۳ ص ۱۳۸ و ص ۱۷۳. بنقل از مقالة تقی زاده هزاره فردوسی ص ۵۰ (۳۰۲) لباب الادب ج ۲ ص ۲۳ (۴) تاریخ طبری چاپ لیدن ص ۱۳۸۸ (۵) معجم الادب ج ۶ ص ۴۲۱ چاپ لیدن (۶) التنبیه والاشراف چاپ لیدن ص ۷۳ (۷) رجوع شود به تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و مقالات مرحوم بهار در مجله مهر سال پنجم ص ۴۲۵-۴۲۲ و ص ۷۴۸-۷۴۱ و ص ۸۴۳-۸۳۶ و ص ۱۰۷۴-۱۰۶۹ (۸) تاریخ بخارا چاپ بنیاد فرهنگ ایران مصحح مدرس رضوی ص ۵۶ (۹) تألیف ابوجعفر محمد بن حبیب بندهادی متوفی سال ۲۴۵ هجری چاپ قاهره (۱۰) مجله یغما سال ۱۱ شماره ۷ ص ۲۸۹ (۱۱) آقای دکتر خانلری در کتاب «وزن شعر فارسی» خود هنگام ذکر اشعار دری کهن نامی از این سرود نبرده اند.

کور خمیر آمد

خاتون دروغ‌کنده؟

این دوباره چنانکه دیده می‌شود دارای وزن عروضی است امامتی آن دانسته نیست و باین دلیل همه‌جا در برایش علامت سؤال قرار داده‌اند و شاید اگر روزی دیگر پساره‌های این سرود یافته شود، بتوان معنی دقیق آن را دریافت.

پیشنهادی درباره معنی
سرود اهل بخارا
با اینهمه من بنده پیشنهادی درباره معنی آن دارم آنکه مدعی درستی و استواری آن باشد؛ نخست باید توجه کرد که «ور آمدن خمیر» غیر از معنی حقیقی آن که بالا آمدن و رسیدن خمیر و آماده شدنش برای پخت است مجازاً و در اصطلاح بمعنی «مستی و جفت جویی زن و میل همخوابگی» است که هم اکنون در قسمتهایی از خراسان و بخارا و خاصه یزد این اصطلاح بر جاست با صورتهای مختلف مانند اینکه گویند: فلان زن یا دختر «خمیرش ور آمده» یعنی مست است و جفت جوی یا در بخارا می‌گویند: «خمیرش ور آمدگی» یعنی «خمیرش ور آمده است» بهمان معنی مذکور. و در یزد از قول زن جفت جوی می‌گویند: «...ور آمده مثل خمیر» بنابراین شاید پاره اول در اصل بوده است: «گو و ر خمیر آمد» که بعد «واو» آن افتاده یا ادغام شده است. البته می‌توان به همین صورت هم که هست آن را پذیرفت با فرض آنکه دنباله سخنی باشد فی‌المثل خطاب به خاتون درباره قبل گفته شده باشد که از پوشیده داشتن عشقت چه حاصل که خمیرت ور آمده است. ولی اینجانب همان نظر اول را ترجیح می‌نهد که در این صورت به وزن نیز خلی وارد نمی‌آید یعنی

گو [و] ر خمیر آمد

خاتون دروغ‌کنده

«گنده» هم اکنون نیز در تداول مردم بخارا بکار می‌رود بمعنی: «زشت و بد و ناپسندیده» و در این جمله به همین صورت که هست فعل سوم شخص مفرد است و برابر تداول مردم بخارا درست بکار رفته زیرا آنچه در فارسی وسیله ارتباط بین مستدالیه و مسند است و از آن به رابطه تعبیر می‌کنند (است - اندو نظایر آنها) در لهجه بخارایی بکار نمی‌رود و همانند مبتدا و خبر عربی: جمله

از مسندالیه و مسند بدون رابطه لفظی آشکار تشکیل می‌شود.^۱
 با شرحی که گذشت اینجانب پیشنهاد می‌کنم که دوباره مورد بحث از
 سرود مردم بخارا را بدین صورت بنویسیم و معنی کنیم :
 گو کورخمیر آمد (= بگوخمیر آور آمده) یعنی : بگو مستم و جفت جوی
 خاتون! دروغ گفته
 یعنی : ای خاتون! دروغ بد است
 این معنی با حال خاتون بخارا هم بی‌مناسبت نیست چه در هنگام آمدن
 سعید بن عثمان به بخارا زنی بوده شوی مرده و به نایب از طرف طغشاده
 فرزندش امیری بخارا را برعهده داشته است و در تاریخ بخارا آمده است
 که : « خاتون بریکی از چاکران شوی خویش عاشق بود و مردان گفتندی که
 طغشاده پسر وی از این مرد است و وی این پسر را بر شوی خویش بسته
 است »^۲

بموجب اسناد و شواهدی که دیدیم شعر فارسی پیش
 وزن در اشعار فارسی از اسلام و پس از آن از وزن هجایی و گاه عروضی
 برخوردار بوده است و جز این اندیشه نتوان کرد و با
 خرد راستین برابر نباید که قومی با سابقه چند هزار سال تمدن از سیر کمالی در
 همه چیز برخوردار باشد جز وزن شعر، آنهم قومی که در موسیقی نامدار و نامبردار
 است و گاه برای کلیساهای قسطنطنیه و رم به خواشگری آنان سرود و آهنگ
 ساخته است و گذشته از سرکش و سرگپ و باربد و نکبسا و رامین و رودکی و
 فارابی و مراغی و همانندان آنان، عبادات دینی خود را هم به شهادت ودا
 و اوستا و زنده بصورت نیایش‌های موزون توأم با آهنگ و موسیقی ادامی کرده
 است .^۳

(۱) رجوع شود به کتاب لهجه بخارایی نوشته نگارنده ص ۱۵۹ چاپ
 دانشگاه مشهد ۱۳۴۲

(۲) تاریخ بخارا چاپ بنیاد فرهنگ ص ۵۴

(۳) مسعودی در مروج الذهب چاپ مصر ج ۲ ص ۳۵۷ از قول ابن خردادبه
 در موسیقی دوستی ایرانیان می‌نویسد که : « لم تکن امة من الامم بعد فارس والروم
 اولع بالاملاهی والطرب من العرب »

شگفت‌انگیزتر آن است که بپذیریم اعراب که زندگانی معنوی آنان با اسلام آغاز شده است و خود به دوران تاریک پیش از اسلام نام جاهلیت داده‌اند، بی آنکه حکومت مرکزی و دین واحد و تمدنی داشته باشند و بی آنکه از شعر چند قرن پیش از اسلامشان اطلاع دقیقی در دست باشد ناگهان به وزن عروضی رسیده‌اند؟...

تنها آثار ادبی تازی که به روزگار پیش از اسلام می‌پیوندد اشعار منسوب به دوران جاهلی است که بسیاری معتقدند پس از اسلام ساخته شده و به دروغ آنها را به دوران جاهلیت نسبت داده‌اند تا برای خود سابقه‌ای ادبی ایجاد کرده باشند.

سرآمد این گروه دکتر طه حسین استاد نامدار نقد و ادب عربی است و این سخن اوست در کتاب «فی الادب الجاهلی» در این باره:

«فلن تكون الامة العربیة اول امة تحمل فیها الشعر نحلاً وحمل علی قدماها کذبا وزوراً، وانما دخل الشعر فی الامة اليونانیة والامة الرومائیة من قبل وحمل علی القدماء من شعرائهما، وانما دخله الی الناس وامنوا له»^۱ و در جای دیگر همین کتاب بی اطلاعی قوم عرب را از فنون شعری بدین گونه بیان می‌کند:

«فلم یکن العرب الجاهلیون والامویون یعرفون الموشحات ولا الازجال ولا هذه الفنون المختلفة التي استحدثت من الشعر والتي احتفظ بعضها باللغة العربیة الفصحی وانما دفع بعضها فی اللغة العامیة المأ لوفة»^۲

دکتر طه حسین، این استاد بزرگ که اهل تحقیق بودند تقلید نظر خود را درباره ساختگی بودن ادبیات جاهلی با قطع و یقین بیان می‌کند و راه دیگری جز این اشعار مجعول برای شناخت حیات عرب جاهلی پیش پای جویندگان می‌گذارد که تصور می‌رود ترجمه کردن آن سخنان سودمندتر باشد: «...نخستین

چیزی که ترا به شگفتی دچار می کند تردیدی است که من در ارزش ادب دوران جاهلیت دارم و اینکه سخت در شك پیچیده ام و یا شك سخت مرا در میان گرفته است .

من در این باره بسیار اندیشیدم، مطالعه و بحث و بررسی کردم و سرانجام به نتیجه ای رسیدم که اگر یقینی نباشد نزدیک به یقین است .

من نتیجه گرفته ام که اکثریت مطلق آنچه مآدب جاهلیش می نامیم، هیچ بهره ای از دوران جاهلیت ندارد چیزی است که پس از ظهور اسلام ساخته شده، جاهلی نیست و اسلامی است و بیش از آن که معرف حیات مردم دوران جاهلیت باشد نمایانگر زندگانی و آرمانها و خواسته های مسلمانان است.

من تردید ندارم آن مقدار بسیار اندکی هم که از آداب جاهلی است چیزی را نمی نمایند ؛ به چیزی راهبر نیست و برای دریافت صورت ادبی راستین آن روزگاران سزاوار اعتماد نمی باشد .

من از نتایج خطیری که این نظریه در پی دارد آگاهم و با این همه در اثبات و بیان و انتشارش تردید نمی کنم و ناتوان نیستم که به تو و غیر تو از خوانندگان آشکارا بگویم که اشعار منسوب به امری القیس یا طرفه یا ابن کلثوم یا عتره مطلقاً از آنان نیست ؛ این اشعار نتیجه نسبت های دروغین راویان یا جعل و افترای اعراب یا صنعتگری نحویان یا بیهوده گویی افسانه سرایان یا اختراع مفسران و محدثان و متکلمان است ...

من زندگی دوران جاهلی را انکار نمی کنم، آنچه نمی پذیرم این چیزی است که ادب جاهلیش نام نهاده اند .

من اگر بخواهم زندگانی دوران جاهلی را بیاموزم ، برای روشنگری آن از راه امری القیس و نابغة واعشی و زهیر و قس بن ساعدة و اکثم بن صیفی نمی روم زیرا آنچه را به آنان نسبت داده اند باور ندارم ؛ من راه دیگری را برمی گزینم و آنرا بر اساس متنی می آموزم که بدردستی آن هیچ تردیدی را راه نیست . من آن را در قرآن می جویم که قرآن آئینه تمام نمای عصر جاهلیت است و نصی است ثابت و غیر قابل تردید . همچنین در شعر شاعرانی که معاصر

پیامبر بوده و با او مجادله کرده اند می جویم و می آموزم حتی در خود شعر امویان می توانم آموخت چه من هیچ قومی از اقوام کهن را نمی شناسم که با اندازه قوم عرب سنت ها و روش کهن را در ادب خود حفظ کرده و جز اندکی تغییر و تجدد در آن روا نداشته باشد . پس حیات اعراب جاهلی در شعر فرزودق و جریر و ذی الرمة و اخطل و راعی بیشتر نمایان و متجلی است تا در این شعرهایی که به طرفه و عنتره و بشر بن ابی خازم نسبت می دهند»^۱

(۱) قال شیعی افجؤك به في هذا الحديث هوانني شككت في قيمة الادب الجاهلي والصحت في الشك، او قل الج على الشك، فاخذت ابحت وافكر واقرا و اتدبر، حتى انتهی بی هذا كله الى شیعی الا یکن یقیناً فهو قریب من الیقین . ذلك ان الکثرة المطلقة مما نسیمه ادباً جاهلیاً لیست من الجاهلیة فی شیعی، وانما هی منحلة بعد ظهور الاسلام، فهي اسلامية تمثل حياة المسلمين و میولهم واهواءهم اکثر مما تمثل حياة الجاهلیین. ولا اکاد اشک فی ان ما بقی من الادب الجاهلی الصحیح قلیل جداً یتمثل شیئاً ولایدل علی شیعی ولاینینی الاعتماد علیه فی استخراج الصودة الادبیة الصحیحة لهذا العصر الجاهلی . وانا اقدر النتائج الخطیرة لهذا النظریة، ولكنی مع ذلك لا تردد فی اثباتها و اذاعتها، ولا اضعف عن ان اعلن الیک والی غیرک من القراء ان ما تقرؤ علی انه شعرامری القیس او طرفه او ابن کلثوم او عنتره لیس من هؤلاء الناس فی شیعی، انما هو نحل الرواة او اختلاق الاعراب او صنعة النحاة او تکلف القصاص او اختراع المفسرین والمحدثین والمتمکلمین (ص ۶۵) ... انی لا انکر الحیاة الجاهلیة وانما انکر ان یتمثلها هذا الادب الذی یسمونه الادب الجاهلی فاذا اردت ان ادرس الحیاة الجاهلیة فلست اسلك الیه طریق امری القیس والنابعة والاعشى وزهیر وقس بن ساعدة واکثم بن صیفی لانی لا اثق بما ینسب الیهم وانما اسلك الیهما طریقاً آخری، وادرسها فی نص لاسبیل الی الشک فی صحته، ادرسها فی القرآن . فالقران اصدق مرآة للعصر الجاهلی، ونص القران ثابت لاسبیل الی الشک فیہ. ادرسها فی القرآن وادرسها فی شعر هؤلاء الشعراء الذین عاصر والنبی وجادلوه بل ادرسها فی الشعر الاموی نفسه، فلست اعرف امة من الامة القديمة استمسکت بمذهب المحافظة فی الادب ولم تجدد فیہ الا بمقدار کالامة العربیة. فحیاة العرب الجاهلیین ظاهرة فی شعر الفرزدق وجریر و ذی الرمة والاخلطل والراعی اکثر من ظهورها فی هذا الشعر الذی ینسب الی طرفه و عنتره و بشر بن ابی خازم » ص ۷۱ - ۷۰ فی الادب الجاهلی

این است وضع شعر قبل از اسلام در میان قوم عرب بر اساس رأی استادی که خود عرب است و بدان نیز می‌بالد .
اما شعر از نظر دین اسلام نه تنها مقامی نداشته بلکه بانوعی طرد و اکراه همراه بوده است زیرا شعر از طرف مخالفان اسلام وسیله هجو پیشوایان دین و مسلمین قرار گرفته بود و آن گونه اشعار را دشمنان عمداً رواج می‌دادند و طبیعی است که بسبب موسیقی کلام در دلها کار گرمی افتاد . از این رو پیغمبر اسلام با آنکه گاه شاعران مسلمان و مداحان را بخاطر نشر و تبلیغ دین تشویق می‌فرمود^۱ در پیروی از سیاست اصلی اگر سخنی موزون می‌افتاد آنرا درهم می‌شکست و باین ترتیب اهمیت اعمال و نه اقوال را خاطر نشان می‌ساخت .

عمر نیز با شعر مخالف بود و در کار شاعران پی جویی و تحقیق می‌کرد و اگر از کسی کمترین مخالفتی با قواعد اسلام مشاهده می‌شد از بازخواست و مجازات سخت مصون نمی‌ماند حتی درباره آنچه اغلب ولید در کوفه ایجاد کرده بودند از ابو موسی سؤال کرد و وقتی دانست ولید از شعر روی برگردانده است مال بیشتری باو بخشید^۲ و شاعری را که شعری در برابر علقمه بن عبده خوانده و در آن کسی را مورد حمله قرار داده بود حد زد^۳ و همین عمر بود که گوش حسان بن ثابت مداح پیغمبر را که در مسجد نبی برای گروهی از مسلمانان شعر می‌خواند گرفت و گفت : صدای شتر از حلقومت بیرون می‌آوری^۴ ؟ و بعد نیز او و دیگر فرمانروایان پیشین برای اینکه کینه‌های خفته کهن با یادآوری

(۱) «نشأت اذن بعد الهجرة عداوة بين مكة و المدينة ، و ماهی الا ان اصطبغت هذه المداوة بالدم يوم انتصر الانصار في بدر» و يوم انتصرت القریش في احد» و ماهی الا ان اشتراك الشعر في هذه العداوة مع السيف فوق شعراء الانصار و شعراء قریش يتهاجون و يتجادلون و يتناضلون ، يدافع كل فريق عن احسابه و انسائه و يشيد بذكر قومه ، ثم كان الموقف دقيقاً فان النبي كان يحرض عليه و يشيت اصحابه و يقنعهم و يمدحهم ، مثل ما كان بعد المقاتلين من الاجسر و المثوبة عند الله و يتحدث ان جبریل كان يؤيد حسانا» مستند الاغانی چاپ بولاق جزء چهارم ص ۶ بنقل از «في الادب الجاهلي» ص ۱۱۹-۱۱۸ (۲) طبقات الشعراء ابن سلام ص ۳۰ (۳) طبقات الشعراء ابن سلام ص ۳۲ (۴) الاغانی طبع بولاق جزء چهارم ص ۶

هجویه‌های طرفین بیدار و چیزهای تازه‌ای بر آنها افزوده نشود به شعر روی خوشی نشان نمی‌دادند بلکه منع هم می‌کردند.^۱

اگر شعر در اسلام مطلوب بود بایستی از پیشوایان آن خاصه امام علی بن ابی طالب با آن وفور دانش و بلاغت بی‌نظیر و زبان گشاده و درون روشن دیوانی لااقل بر ایر نهج البلاغه در دست داشته باشیم و از دیگر امامان نیز در حد آنان، چون معقول نیست که هیچک از آن بزرگواران طبع شعر نداشته باشند.^۲

با این وصف آیا عجیب و متناقض نیست در حالی که ائمه اسلامی به شعر عنایتی ندارند و پیغمبر اسلام هم (جز در مورد خاص اضطراری و بعنوان حربۀ سیاسی) با آن موافق نیستند و خدا در قرآن پیروان شاعران را گمراهان و خود شاعران را گفتاریان بی‌کردار خوانده است^۳، علم تنظیم اوزان شعری را به مردی زاهد و عابد چون خلیل بن احمد عطا فرماید و خلیل نیز با آن پارسایی و و تصلب دینی که با و نسبت داده اند به کاری دست یازد که از نظر خدا و رسول نا پسندیده است؟^۴ آیا خلیل بن احمد^۵ در قرن دوم هجری خواب نما شده و به جور مختلف با و الهام گردیده است و یا بقول ابن خلکان «چون مرد خدا و سخت پارسا بود آنچه به دعا در سفر حج و زیارت خانه کعبه از خدا خواسته بود که دانشی بی همتا بدو ارزانی دارد که پیش از او دیگری را بهره‌ای نبوده باشد مستجاب شد و خداوند علم عروض را بدو الهام کرد»^۵.

ناگفته پیداست که سخنانی از این دست چون غوطه خوردن با باطاهر در

(۱) برای ملاحظه شواهد بیشتر می‌توان به طبقات ابن سلام داستان حطیعه و زبرقان (ص ۲۵) و عبد بنی الحساس ص ۴۳ و داستان عبدالله بن الزبیری و ضرار بن الخطاب با حسان بن ثابت که به دخالت عمر می‌انجامد (الآغانی ج ۲ ص ۵) و نظایر بسیار آن در مجلدات آغانی و جمهره اشعار العرب و طبقات ابن سعد و کتبی از این دست رجوع کرده و هم به تحقیق دقیق دکتر طه حسین در «فی الادب الجاهلی» ص ۱۷۳-۱۱۳ (۲) ان الامة العربیة کلها شاعرة و ان کل عربی شاعر بطبعه و سلیقه یکفایان اصرف همه الی القول فاذا هو ینساق الیه انساقاً (البیان والتبیین ج ۲ ص ۵۶ چاپ مصر ۱۳۱۳) (۳) سورة ۲۶ شعراء آیات ۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶ (۴) ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد بن عمر بن تمیم از مردم بصره متولد در سال ۱۰۰ و متوفی در حدود ۱۷۵-۱۷۰ هجری (۵) ابن خلکان چاپ بولاق ج ۱ ص ۱۷۲

حوض آب یخ زده و شاعر شدنش و بحرکت درآمدن کوه یا درخت و دیوار به سخن فلان صوفی، نزد اهل تحقیق ارزشی ندارد و بهمین جهت است که طبع مستقیم و حقیقت جوی ابوریحان بیرونی دروضع عروض از طرف خلیل بن احمد شک کرده و در کتاب «تحقیق مالههند» عروض منسوب بدو را مقتبس از هندوان می‌داند و به تفصیل از چگونگی امر و اصطلاحات عروض هندی و انطباق نسبی آن با اصطلاحات عروض عربی یاد می‌کند^۱ که از آن جمله *أریه Arya* با کلمه عروض (که در عربی برای لفظ عروض بدین معنی خاص توجیهی علمی نمی‌توان یافت) و *Sabda* با سبب و ورقه *Varta* با و قد قابل دقت است.

قرینه دیگر اینکه خلیل بن احمد در ترتیب کتاب «العین» هم ترتیب حروف تهجی مرسوم در سانسکریت را اختیار کرده است.^۲

اگر خلیل بن احمد عروض را از هندوان اقتباس کرده باشد با توجه به اینکه «ریگ ودا» کهن‌ترین اثر منظوم دینی هندوان، حاصل کار و ساخته زمانی است که ما ایرانیان و هندوان به صورت واحد قوم آریایی در ایران زیست می‌کردیم علاوه بر سایر دلایل باید گفت «هذه بضاعتنا ردت الینا» این کالای ماست که در طول قرون بدست هم نژادان ما کمال یافته و در لباس مبدل به ما بازگردانده شده است. با اینهمه نمی‌توان انکار کرد که کسانی چون خلیل بن احمد در انطباق عروض هندی یا غیر آن و نامگذاری بحورو بحث در افاعیل آن حقی دارند و غالب شعرای فارسی زبان پس از اسلام که رابطه شان با ادب کهن کشور خویش قطع شده بود بهمان عروض عربی نظر داشته‌اند^۳

(۱) برای ملاحظه تفصیلی رجوع شود به «تحقیق مالههند» چاپ زاخائو ص ۶۵ به نقل از وزن شعر فارسی ص ۸۹-۸۴ (۲) تاریخ آداب اللغة العربیة از جرجی زیدان ج ۲ ص ۲۲ (۳) بجز وزن رباعی (مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع) که به قول شمس قیس رازی زحاف این وزن در اشعار عربی نیست و تصریح کرده است که تازیان این وزن را از ایرانیان آموخته‌اند (المعجم ص ۱۵۸-۱۵۵) و آقای دکتر خانلری آن را «بحر ترانه» نام نهاده‌اند. همچنین وزن بحر متقارب و بعضی اقسام شعرهای قوما - کان کان که به قول مرحوم بهار بنیاد واصلش از ترانه‌های ایرانی است (مجله مهر -

بهر تقدیر اگرچه اسناد کوشش ایرانیان در تدوین و تکمیل اوزان شعری از بین رفته یا تا کنون به دست نیامده است، به آنچه هم درباره عروض عرب و کار خلیل بن احمد نوشته شده است نمی توان اعتماد کرد . به موجب اسناد غیر قابل اطمینانی از این گونه در دربار انوشیروان و خسرو پرویز و احیاناً شاهان دیگری ، شعرای عرب شعر می خوانده اند و شاعران ایرانی هم .

دکتر طه حسین در صفحه ۱۶۴-۱۶۳ کتاب «فی الادب الجاهلی» می نویسد: «انطقوا العرب بکثیر من نثر الکلام و شعره ، فیه مدح للفرس و ثناء علیهم و تقرب منهم . و هم زعموا ان الاعشى زار کسری و مدحه و ظفر بجوازه و هم اضافوا الی عدی بن زید^۱ و لقیط بن یمر^۲ و غیر هما من ایاد و العباد کثیراً من الشعر فیه الاشارة بملوک الفرس و سلطانهم و جیوشهم ، و هم انطقوا شاعراً من شعراء الطوائف بایات رواها الثقات من الرواة علی آنها صحیحة لاشک فیها ، و هی ایات تضاف الی ابی الصلت بن ربیعة ، و هو ابو امیة بن ابی الصلت المعروف .»

بهر حال خواه این سخنان درست باشد و خواه نادرست در آنجا که گفته شده است شاعران عرب و ایرانی هر دو در حضور پادشاه بربان خودشان شعر خواندند ، اشعار فارسی را غالباً نیاورده اند اما اشعار عربی ضبط شده است و وزن عروضی دارد و این فکر را بوجود می آورد که اگر این داستان ها راست باشد بفرض نبودن وزن عروضی فارسی ، چگونه ممکن است ایرانیان که سالها قبل از اسلام آن اشعار تازی را می شنیده و از وزن عروضی آگاه شده بوده اند خود

— سال ۵ شماره ۱۱ ص ۱۵۷۴) دیگر سدهایره (مجتلبه زائده مزاحفه) و (مشتبهه مزاحفه) و (مشتبهه زائده) که به قول خواجه نصیر الدین طوسی پارسیان کرده اند (معیار الاشعار ص ۴۱-۳۵) . شمس قیس رازی از سدهایره و بیست و یک بحر که به عروضیان عجم نسبت می دهند یاد می کند (المعجم ص ۱۷۴) و دیگر بحر عمیق (فاعلنـ فاعلاتن) دربار بقول خواجه نصیر و احتمالاً وزن فهلویات (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) . (۱) رجوع شود به الاغانی ج ۲ ص ۲۴ و بعد از آن و طبقات الشعراء ابن سلام ص ۳۲-۳۱ و تاریخ ابن کثیر ج ۲ صفحات ۱۷۹ ۱۸۲ ۱۸۳ (۲) مختارات ایهة الله بن علی بن حمزة علوی چاپ مصر ص ۲

چیزی بر پایهٔ اوزان عروضی نسروده باشند و تنها بعد از اسلام آنهم چند قرن بعد باین فکر یافتند و شعر عروضی فارسی آغاز شود؟!؟
بہتر است نمونه‌هایی از این استاد داستانی را نقل کنم شاید خوانندگان در این تأمل و تردید بامن بنده همدستان شوند:

(۱) در خزانه الادب عبدالقادر بن عمر بغدادی متوفی ۱۰۹۳ (طبع بولاق جلد ۴ ص ۱۵۷-۱۵۶) در ضمن شرح شعر شاعر جاهلی مشہور اعشی از بنی قیس «ما بکاء الکبیر بالاطلال و سؤالی ما یرد سؤالی» حکایتی از کتاب شرح ادب الکاتب ابن قتیبه تألیف عبداللہ بن محمد بن السید البطلیوسی (۵۲۱ - ۴۴۱) نقل می‌کند کہ خیلی مهم است بدین قرار: «ابن السید آورده کہ ناقلان اخبار روایت کرده‌اند کہ طلیحہ اسدی از اشراف عرب بود و گاهی بدر بار کسری ورود می‌کرد. کسری (کہ در اینجا مقصود ظاہراً خسرو پرویز است) وی را ہمیشہ اکرام و اعزاز می‌کرد. وی گفت کہ یک بار پیش کسری رفتم و ورود من تصادف کرد بہ یک عیدی از اعیاد ایرانیان. پس من نیز با سایر حاضرین از حاشیہ پادشاہ حضور بہم رسانیدم. وقتی کہ طعام خوردیم شراب گسترده شد و شروع کردیم بہ نوشتن. آنگاہ مغنی این شعر عربی را تغنی کرد: «لایتاری لما فی القدر یطلبہ...» کہ از اعشی باہلہ (غیر از اعشی بنی قیس سابق الذکر) است. کسری بہ ترجمان خود گفت چہ می‌گوید؟ پس او ترجمہ کرد. کسری گفت این زشت است. بعد مغنی این شعر را سرود: «اَکَتَّکَ الْعِيسُ کَتَفَخَ فِی بُرَاهَا» کسری باز از ترجمان خود پرسید کہ چہ می‌گوید؟ ترجمان گفت نمی‌دانم. یکی از حاضرین گفت «شاهانشاہ اشراف اف» و معنی آن اینست کہ ای ملک الملوک این شتری است کہ دم می‌زند (یا پُف می‌کند) طلیحہ گوید کہ ترجمہٗ او عربی را بہ فارسی مرا بخندہ آورد.

بعد مغنی یک شعر فارسی خواند کہ من آنرا نفہمیدم و کسری طرب کرد و جامی برای او پر کردند و بر پای شد و آنرا نوشید و جام بجمیع حاضرین بگردید. پس من از ترجمان کہ در پهلوی من نشسته بود پرسیدم این شعر

چيست که پادشاه را چنین به طرب آورد؟ گفت: پادشاه روزی به تفرج بیرون رفته بود، يك پسر خوش صورت دید که در دست او گل سرخی است و او را پسندید و حکم کرد که در بابوی برای او شعری بسازند و چون مغنی این شعر را خواند شاه به نشاط آمد و کرد آنچه را که دیدی؛ گفتم. در این مطلب چیزی نیست که آدم را تا باین درجه به طرب و وجد بیاورد. پس کسری از ترجمان پرسید که بامن چه مذاکره کرد و او تفصیل را نقل کرد. کسری به ترجمان گفت به او بگو اگر این حکایت و شعر ترا به نشاط در نمی آورد پس چه چیز ترا طربناک کند؟ ترجمان حرف شاه را به من ابلاغ کرد. من در جواب گفتم شعراعی که گفته: «ما بکاء الکبیر بالاطلال... الخ» ترجمان آنرا بشاه گفت و کسری از معنی آن پرسید. گفتم این حکایت پیری است که به منزلگاه محبوبه خود گذر کرده و آنجا را خالی و کهنه و دگرگون یافته، این است که گریه آغاز کرده. کسری خندید و گفت چه چیز طرب انگیز در این هست که پیری در خرابه ای ایستاده و گریه می کند؟ مگر نه آنچه ما را به طرب آورد بیشتر سزاوار طرب بود؟ طلیحه گوید که بعد از این واقعه دیگر کسری نسبت به من بی میل شد.

از این حکایت علاوه بر وجود شعر فارسی در آن زمان چنان مستفاد می شود که در دربار ساسانیان (ظاهراً بواسطه مجاورت به بلاد حیره و امثال آن و مرادۀ اشراف و شعرای عرب مانند اعرشی و غیره) مغنیان شعر عربی نیز می خواندند و عرب و فارس اختلاط و معاشرت پیدا کرده بودند چنانکه يك حکایت دیگر نیز که در خزانه الادب (جلد اول ص ۵۵۲-۵۵۱) به نقل از کتاب الشعراء این قتیبه نقل شده مؤید آن است و آن چنان است که: کسری انوشیروان روزی شنید که اعرشی باین بیت تغنی می کند:

«أَرِقْتُ وَمَا هَذَا السَّهَادُ الْمَوْرِقُ وَمَا بِي مِنْ سَقَمٍ وَمَا بِي مَعَ شَقٍ»

یعنی بیداری کشیدم (یا بیداری می کشم) و خوابم نمی برد و چیست این یخوایی که بیدار نگاه می دارد، در صورتی که در من نه بیماری است و نه عشقی. نوشیروان پرسید این عرب چه می گوید؟ گفتند به عربی تغنی و آوازه خوانی می کند. گفت حرفش را ترجمه کنید گفتند مقصودش این است که بدون آنکه بیمار باشد یا عاشق، بیداری کشیده. نوشیروان گفت: پس او در این

صورت دزد است»

کلمه ادب به معنی ادبیات این نکته قابل ذکر است که کلمه «ادب» جز به معنی پیش از اسلام در زبان عربی «دعا و حسن اخلاق» در عربی قبل از اسلام وجود ندارد، وجود نداشته است تا چه رسد به عروض که در ادب به معنی ادبیات قابل تصور است بهمین دلیل کتب لغت نوشته اند اطلاق کلمه ادب به علوم عربیه «ادبیات» در عربی سابقه ندارد و از کلمات مولده ای بشمار است که در دوران اسلامی وارد زبان عربی شده است.

زیدی درباره لغت «ادب» در کتاب خود می نویسد: «الذی یتأدب به الادیب من الناس سمي به لانه يؤدب الناس الى المعامد ويدنيهام عن المفاجع واصل الادب الدعاء....»

و نقل الخفاجي في العناية عن الجواليقي في شرح ادب الحاقب: الادب في اللغة حسن الاخلاق و فعل المكارم و اطلاقه على علوم العربية مؤلّد حدث في الاسلام... وفي الحديث عن ابن مسعود: إنّ هذا القرآن مأدبة الله في الارض فتعلموا من مأدبته دعني مدعاه»^۱

ادب به معنی اخلاق و هم کتب ادبی بدین معنی از طریق ایرانیان یا مستقیماً بوسیله آنان به عربی راه یافت. آداب و سیر و تاریخ و سخنان حکمت آمیز شاهان ایرانی و اندر زنامه ها را غالباً ایرانیان به تازی ترجمه کردند و سخت مورد علاقه خلفا واقع شد. هارون الرشید به علی بن حمزه کسائی آموزگار فرزندانش امین و مأمون می گوید: «با ما از آداب ایرانیان و هندوان سخن گوی»

معلم الواثق بالله از خلیفه پرسید که به فرزند او چه بیاموزد و خلیفه گفت: «به او کلام خدا و نذر بیاموز. او را وادار تا عهد اردشیر را بخواند و کتاب کلیله و دمنه را از بر کند»^۲ و این هر دو کتاب که پس از کلام خدا توصیه شده

(۱) تاج العروس من جواهر القاموس ج ۱ ص ۱۴۴ (۲) ادب و اخلاق در

ایران پیش از اسلام از دکتر محمدی چاپ وزارت فرهنگ و هنر ص ۹

از آثار فکری یا قلمی ایرانیان است .

عبدالعزیز بن عبدالله والی سیستان در زمان خلافت عبداللہ ذبیر بهرستم بن -
هرمزد متکلم مشهور سیستان می گوید : «دهاقین^۱ را سخنان حکمت باشند اما
از آن چیزی بگو»

عهد اردشیر را احمد بن یحیی بلاذری و سرگذشت نوشیروان را ابان -
بن عبدالحمید لاحق بشرعربی درآوردند و کتاب المسائل نوشیروان و خطابه
او و آداب بزرجمهر (پندنامه بزرگمهر) دجاودان خرد و حکم لهما الملك و مواعظ
آذرباد (اندرز آذر پادمهر اسپندان) در ردیف سخنان پیشوایان دینی اسلام در
عربی جای باز کرد و ادب رایج در آن ادوار که بیشتر جنبه اخلاقی دارد از
راه همین پند نامه ها و حکمت ها و اندرز نامه ها به فرهنگ عربی راه یافت.

اما ادب و به تعبیر امروزی «ادبیات» که بشرح مذکور در لغت عربی
مفهومی و نام و نشانی نداشت از طریق کتبی که ایرانیان ترجمه کردند درعربی
عنوان یافت و می بینیم که تازیان نام این کتب را «آداب» نهاده اند مانند «آداب
ابن مقفع» و «آداب القوس» و «آداب بزرجمهر» و نظایر آنها ؛ حتی برای
نوروز و مهرگان ایرانی (نیروز و مهرجان) شعر سرودن نیز در میان تازیان و سخن
آنان جائی باز کرد . زیرا آنچه خود عرب داشت مانند هر قوم بیابان گرد
چادرنشین بی^۲ چیزی جز وصف طبیعت و اسب و شتر و کشتارها و غارت های
قبیله ای نبود و نمی توانست باشد .

با این وصف قومی که از ادبی بهره است و از سابقه موسیقی و آهنگ -
سازی قبل از اسلام آن اثر قابل ذکری در دست نیست ، چگونه می تواند
واضح عروض باشد یعنی علمی که مرحله ای در سیر کمالی شعر و ادب است
و با موسیقی ملازمه دارد؟

ظاهراً دکتر طه حسین نیز با توجه بدین عوامل دروضع علم عروض شک
کرده است که چنین می گوید : «مسأله ای که سزاوار است دانسته و پرده از
آن برگرفته شود تاریخچه این اوزان عروضی است که دانشمندان برمی شمارندش
... چگونه بوجود آمده است ؟ و درچه زمان ؟ آیا این اوزانی که خلیل

واخفش شماره می کنند عرب دوران جاهلی از آن ها آگاه بوده است یا بعضی را می شناخته و بقیه را پس از اسلام ساخته اند ؟

آیا این اوزان مستقلاً ظهور کرده اند یا بعضی تطور یافته بعض دیگر است و کدامیک از اوزان صورت تطور یافته وزن پیشین است ؟ آن علل فنی اضطراری یا اختیاری که مسلمانان را بسوی ساختن اوزانی کشانده است چه بوده است ؟

همه اینها مسائلی است که باید مورد بررسی قرار گیرد و از پرده بزور آورده شود اما در حال حاضر این کار آسان و اندکی نیست پس ناچاریم به طرح و عرضه کردن آن اکتفا کنیم و در انتظار بمانیم^۱

اهمیت کتاب حاضر در باتوجه به آنچه در مباحث پیشین گذشت چون سابقه تاریخی شعر فارسی قرون موسیقی دانی و شعر سرائی قوم ایرانی به قرن ها قبل از اول هجری میلاد مسیح می پیوندد و با هندوان که در وجود شعر عروضی بین آنان تردیدی نیست از یک نژاد و شاخه است و با اعراب هم خواه به عنوان حکومت و خواه بعنوان مجاورت ارتباط طولانی داشته است ، قانون تکامل و یا لاقط حس تقلید و اقتباس حکم می کند که در سد قرن اول هجری شعر عروضی داشته باشد اگر چه غلبه مسلمانان و تاراج ایران و دیگر عوامل جز اندکی از آنها را برجای نگذاشته است و با اینهمه می بینیم که در کشفیات قرون اخیر هر از چند گاه اثری تازه در این زمینه به دست می آید که کتاب حاضر نمونه بسیار کوچکی از این قبیل آثار است .

(۱) «انما المسألة التي تستحق ان تدرس وان يزال عنها الحجاب هي تاريخ الاوزان العروضية التي احصاها العلماء ، كيف نشأت ، ومتى نشأت ؟ وهل عرفوا الجاهليون هذه الاوزان التي احصاها الخليل والافخش ؟ او هل عرفوا بعضها و استحدث الاسلاميون بعضها الآخر ؟ ...»

و هل ظهرت هذه الاوزان منفصلة ام هل تطور بعضها الى بعض و ايها تطور عن الآخر ؟ وما الاسباب الفنية الاضطرارية او الاختيارية التي حملت المسلمين ان يستحدثوا من الاوزان ؟ كل هذه مسائل خلية ان تدرس ، وان يزال عنها الحجاب ولكن ذلك ليس بالشئ اليسير الان على اقل تقدير فلنكتف بعرضها و لنتظر^۲ في الادب الجاهلي ص ۲۲۴

این کتاب ترجمه‌ای است از قرآن مجید که قریب دو جزو آن را در بر می‌گیرد. باصطلاح اهل فن نه ترجمه حرفی است که هر لغت از قرآن به لغتی برابر آن از پارسی برگردانده شده باشد، و نه کاملاً ترجمه‌ای تفسیری است آن گونه که باشباع در هر باب سخن رود و از احادیث نبوی برای اثبات صحت تفسیر استمداد شود.

با اینهمه ترجمه حاضر سه شرط از چهار شرطی را که برای ترجمه تفسیری بر شمرده‌اند در بردارد یعنی: عقیده‌ای فاسد یا مخالف مفهوم اصلی قرآن، مترجم را از راه بدر نبرده است، بعلاوه تازی و پارسی را نیک می‌دانشد، و در ذیل لغات ترجمه را نیاورده است تا روشن شود که قصد ترجمه حرفی (تحت اللفظی) ندارد.^۱

ترجمه کتاب همسان نیست گاه دقیق و گاه نقل مفهومی عبارت بی توجه به مفردات و گاه آزاد و همراه با اظهار نظر مترجم در مورد آیه‌ای است که ترجمه شده است. از ضعف تألیف و گاه افتادگی و نقصان خالی نیست که هنگام بیان مختصات نسخه چگونگی آن به تفصیل بیان خواهد شد.

اما آنچه این ترجمه تفسیری را در میان نظائرش ممتاز می‌سازد، کوششی است که مترجم برای موزون ساختن عبارات خود بکار بسته و توفیق او در این کار تا حدی است که هر خواننده‌ای نوعی موسیقی در بیشتر پاره‌های آن احساس می‌کند و اگر در نظر بگیریم که چهار دیوار رعایت کلام خدا و یکسان نبودن آیات از نظر طول و فصل و وصل و تکیه‌های وقفی تا چه حد مترجم را در تنگنا قرار می‌داده است، کوشش ورنج او آشکارتر می‌شود خاصه که زمان این ترجمه با توجه به لغات بسیار کهن متن و طرز جمله‌بندی و علائم نسخه شناسی چون خط و کاغذ و شیوه نگارش به گمان اینجانب اواخر قرن سوم یا اوائل قرن چهارم هجری است و در این روزگاران راه شعر عروضی فارسی هنوز هموار نشده بوده است.

(۱) برای ملاحظه شروط ترجمه تفسیری رجوع شود به المدخل المنیر ص ۴۱ و منهج الفرقان ج ۲ ص ۹۰ - ۷۱ والتفسیر والمفسرون تألیف محمد حسین الذهبی ج ۱ ص ۳۰ - ۲۹ چاپ دارالکتب الحدیثه قاهره ۱۳۸۱ هجری

اگر قرآن را از نظر موسیقی پاره‌ای از آیات آن حد فاصلی بین اسجاع کاهنان جاهلی و شعر عروضی بدانیم، ترجمه حاضر را نیز حدفاصل و یکی از حلقه‌های اتصال بین شعر هجائی و شعر عروضی می‌توان دانست.

در برگزیدن اسجاع و وزن بخشیدن به عبارات مترجم تا حد زیادی تحت تأثیر اصول موسیقی آیات قرآنی قرار داشته است که دیده‌ایم در قرآن گاه صدر و ذیل آیاتی را می‌توان به یکی از بهجور عروضی خواند و حتی آیاتی بالاستقلال دارای وزن عروضی است (که تقریباً بدانها اشاره خواهد شد) بنا بر این مترجم نیز به تقلید اصل موسیقی را در پاره پاره عبارات حفظ کرده ولی در مجموع عبارت رعایت نکرده و یا نمی‌توانسته است رعایت کند.

با اینهمه ابتکارات مترجم و کوشش او را نمی‌توان در این زمینه از نظر دور داشت. مطالعه دقیق نشان می‌دهد که تقریباً ترجمه هر آیه یا سجعی خاص، و بسیار اندک باردیف خاصی است که با آیه قبل و بعد تفاوت دارد، گویی مترجم علاوه بر تابعیت از ضمایر و افعال اصل آیه، کوشیده است تنوعی هم در سجع‌ها و بسیار کم در وزن ترجمه هر آیه رعایت کند.

گاه چند مصرع از نوعی ردیف یا موازنه برخوردار است و چند مصرع بعد از ردیف یا سجعی دیگر چنانکه در صفحه ۴۳ و قسمتی از صفحه ۴۴ (آیه‌های ۸۷-۸۴) موازنه در پایان مصرع‌ها خطایی است و بصورت دوم شخص جمع: بگروید می‌یابید- نسجید- مکنید- بدهید- مستانید- بشنوید- بدانید.

اما از نیمه صفحه ۴۴ و قسمتی از صفحه ۴۵ که آیه ۸۸ را تشکیل می‌دهد کلمات به صورت اول شخص مفرد است: پیغام دارم- تمام دارم- روادارم- صلاح خواهم و صلاح جویم- تمام دارم- بنام دارم..... و باز ترجمه آیات ۸۹ و ۹۰ (قسمتی از صفحه ۴۵) خطایی و بصورت دوم شخص جمع است: دارید نگروید- بیاشید- مگیارید- بخواهید- بگروید- بینید و تنها يك كلمه «یامرزد» در پایان مصرعی سوم شخص مفرد آمده است.

بلافاصله پس از آن در آیه ۹۱ (ص ۴۵-۴۶) غالباً آخر مصرع‌ها اول شخص جمع است: نگیریم- نذاریم- داریم- بکشیم- فاکیاریم.... و در آیات بعدی یعنی ۹۲ و ۹۳ (ص ۴۶-۴۷) نه فقره از پایان مصرع‌ها بصورت

دوم شخص جمع است و چهار فقره بصورت‌های دیگر و آیات ۹۴ و ۹۵ (ص ۴۷) يك درمیان (درست مانند پایان‌هریت) سوم شخص جمع آمده است یعنی : بجستند- نکر دند- نماندند- نبودند- بودند .

آنچه درباره تنوع در ترجمه آیات و پیروی مقدور از صورت و معنی عبارات قرآنی آورده شد تنها نمونه‌ای است که بی‌انتخابی خاص مورد بررسی قرار گرفته است و این وضع و حالت در اکثریت نزدیک به تمام ترجمه حاضر دیده می‌شود .

و فنی اساس کار کسی بر موزون ساختن ترجمه‌ای
توجه خاص مترجم به باشد توجه او به سجع و توازی و توازن امری طبیعی و
سجع و وزن ضروری است، اما اصرار در این امر و پس و پیش کردن
کلمات تنها بدین خاطری آنکه طبیعت کلام اقتضا کند و تکرار کلمات بصورت
ردیف‌گاه همراه با سجع و قافیه و گاه بدون آن ، اشعار هجائی دری و گاه پهلوی را
به خاطر می‌آورد و قرینه‌ای است بر قدمت اثر و تلاشهای نخستین کسی که می‌خواهد
از وزن هجائی دیگر باریه وزن عروضی برسد و اینک نمونه‌ها :

تکرار و پس و پیش	گفتا کاشکی کاین چنین بودی
کردن کلمات	پیری نومید از ره <u>فرزند</u>
به خاطر وزن	این مهتر من شیخ گشته
	عجب دارند از <u>پیر</u> <u>فرزند</u>
	گفتند یازن همی عجب داری
	از کار خدای از چو <u>فرزند</u>
	رحمت الله و ابر کش هر دو
	بروی و بر تو و بر نسل و پیوند
	او را دارید او را بستاید
	حمید آن بود کسا و را ستایند

(ص ۳۹ سوره هود آیات ۷۳-۷۲)

ایضا پس و پیش کردن	هم اکنون بود که صبح بدمید
کلمات به خاطر وزن	فرمانم را رسید وقت در

دماز از آن شهر بر آمد
هر جای که بودند یکی ازیشان
سنگی چو خشت بر سر آمد
خانمهاشان زیرو زیر آمد
آن خالکساران و آن نگوساران
کردیم همه را ما سنگ باران

* (ص ۴۲ سوره هود آیه ۸۲)

ایضا: آمد بروی گفتا یوسف یا آنکه تویی بی شک صدیق
فتوی ماده در باب رؤیا جوابی شافی محکم بتحقیق

(ص ۷۴ سوره یوسف قسمتی از آیه ۴۶)

※

السمز مراست ملک
این داپس از آن زماست رحمت
آیات کتاب در هر دو حجت
بتو فرستادند از خداوندت
این نامه حق بر حقیقت
بیشتر مردمان می بنگروند
و آن نیست مگر حماقت

ایضا :

(ص ۹۷ سوره زعد آیه ۱)

※

کافران گویند نه ای پیامبر
بگو . بنده بسود الله داور
امامان در کتب از یسن خبر
دارند شما می نکنید هیچ باور

ایضا رعایت سجع

(ص ۱۱۴ سوره زعد آیه ۴۳)

تکرار کلمه ای ردیف
مانند بی سجع وقافیه
او عالم را در شش شبساروز
با هر دو بهم در وجود آورد

پس ز آن که همه را تکلیف فرمود
پیشا که همه را در وجود آورد
هر کس ز شما که کردش نیکو بود
او خویشتن را خود آب روی آورد
از ایشان را بعث برگویی
گویند این گفت جادوا آورد

(ص ۱۹ - ۱۸ سورة هود آیه ۷)

✱

ایضا تکرار ردیف بی جو مژده شنید و اجای آمد
سجع وقافیه و افریشتگان در جدال آمد
سؤال می کرد از لوط و زقومش
ز حلیمی که بود فاسؤال آمد
بسیار و اما رجوع کردید^۱
سبب آن بد که در سؤال آید

(ص ۳۹ - ۴۰ سورة هود آیه ۷۴ - ۷۵)

✱

نمونه دیگر باری کم از آن کز خردمندان
کز پیش شما گناه کردند
از چند یکی معروف کردند
بر آنان که هی فساد کردند
از نوح درگیر تا روزگار تو
در نعمت ما فساد کردند
مگر اندک که حق بگفتند
دیگر همه را هلاک کردند

(۱) نوعی ماضی استمراری است بجای «کردی» که در مبحث نکات دستوری توضیح کافی داده شده است.

(ص ۵۳ سورة هود آية ۱۱۶)

✽

آنان که در بلا از صابران باشند
تکرار ردیف با سایه‌ای و ندر نعماً ز شاكران باشند
از سجع و ندر کردار از صالحان باشند
آمرزیدگان مأجوران باشند

(ص ۲۵ سورة هود آية ۱۱)

آنان کایشان موحدان باشند
مطعیان باشند مخلصان باشند
نمونه دیگری از تکرار بی شك ایشان بهشتیان باشند
ردیف با سایه‌ای از ایشان در بهشت جاودان باشند
سجع مثل هر دو ز ما بشنوید
چو کور' چو کر کافران باشند
شتوا وینا چو مؤمنان باشند
زین تا آن بسیار در گردد
مپنداری که يك سان باشند
قومی کاین را یاد نگیرند
ایشان بمثل ند عاقلان باشند

(ص ۲۴ سورة هود آیات ۲۳-۲۴)

✽

چو وقت عمل سابق زید
سجع و ردیف با هم هنگام جزا لاحق زید
هر که او در دین يك لخت باشد
فردا انجا بدبخت باشد

✽

عقاب و ثواب غایت ندارد
زیرا که آن روز ساعت ندارد

در توریة همین خلاف کردند
گروهی خود را اتلاف کردند
(ص ۵۱-۴۹ سورة هود آیات ۱۰۵/۱۰۷/۱۱۰)

✱

حذف و تخفیف و ادغام بسیار نیز در کلمات دیده می شود
نکته ای درباره وزن که گاه محسوس است برای رعایت وزن چنان کرده
است و گاه چنین نیست یعنی فی المثل اگر بجای «ز»
شکل تام آن : «از» را می آورد کلمه موزون می شد و با اینهمه نیاورده است
از ایجادانسته می شود که طرز تلفظ این گونه کلمات یا حروف در آن روزگاران
بدین صورت بوده و «ضرورت شعری» نقشی در حذف و تخفیف و امثال آن نداشته
است .

بهر تقدیر «ار» بجای «اگر» و «جو» به جای «چون» و «بُد» بجای «بود» و
«هروز» بجای «هرروز» و «هیچیز» بجای «هیچ چیز» و «وندرد» بجای «واندرد» و
«کایشان» بجای «که ایشان» و «کاین» بجای «که این» و «بازو» بجای «بازاو» و
«انبارین» بجای «این بارین» و امثال این کلمات در هر صفحه کتاب دیده می شود که
توضیح لازم درباره آنها را در مبحث دستور می توان دید .

✱

چنانکه در نسخه عکسی که بصورت افست ضمیمه است
وزن پاره های شعری دیده می شود، مترجم چند آید را نوشته و ترجمه آنها را
این کتاب پیایی و بی هیچ فاصله نوشته است و من بنده چون دریافت
که بسیاری از آنها از نوعی وزن برخوردار است ترجیح
داد که آنها را به پاره های آهنگین تقسیم کند و بدین ترتیب ترجمه موجود به
صورت ۱۹۹۴ پاره (مصرع) درآمد که ۴۷۵ پاره یعنی در حدود $\frac{1}{4}$ مجموع
ترجمه دارای وزن عروضی است . بسیاری از پاره های ذکر نشده نیز با وزنی
از اوزان بحور نامطبوع مطابقت دارد و آنچه هم فاقد وزن عروضی است نود
درصد از نوعی وزن ابقاعی برخوردار است .

سده ربع از مجموع پاره‌هایی که وزن عروضی دارند یعنی در حدود ۳۵۰ پاره از آن در بحر هزج مسدس در شجرة اخرب و غالباً مقبوض محذوف (مفعول) (مفاعله - فعلن) و گاه مقصور یا مسبق یا مکفوف و بسیار اندک در شجرة اخرب (مفعولن - فاعله - فاعله) می‌باشد.

یک ربع باقی مانده که نزدیک ۱۲۰ پاره باشد در سایر بحور سروده شده که بیشترین در بحر متقارب اثلث است^۱ (فعلن فعلن فعلن) و چند مصرعی از این مجموع در بحر منسرح و مضارع و غیر آن است که حکم‌النادر کالمعدوم را دارد.

ناگفته پیداست که احساس و تشخیص وزن در هر عبارت موکول بدان است که چگونگی تلفظ کلمات و کوتاهی و بلندی مصوت‌های آن و بخصوص وضع تکیه و حذف و اثبات حروف را در تقطیع در روزگار تحریر و تداول آنها بدانیم و این نعمت در این کتاب و کتب مشابه کسی را نصیب نیست و بدین جهت اظهار نظر دقیق میسر نمی‌باشد. شاید بسیاری از پاره‌ها که امروز بنظر مردم روزگار ما وزن عروضی ندارد در روزگار مترجم آنها بعلی که ذکر شد نظر به ارتفاع و شدت مصوت‌ها و تکیه خاص موزون بوده است و اکنون بدان گونه که شیوة تلفظ و آهنگ سخن ما است بی‌وزن بنظر می‌رسد، البته عکس قضیه نیز در مقیاس کسری صادق است.

با اینهمه گفتنی است که در میان ۴۶۸ پاره موزون ابیاتی با وزن عروضی که بجای خود به آنها اشارت شده است گاه صورت بیتی کامل بدوزن عروضی دیده می‌شود که قابل توجه

است. از این گونه چهل بیت که هشتاد پاره (مصرع) باشد می‌توان تشخیص داد که گاه تقطیع دو مصرع یکسان نیست چنانکه در دیگر اشعار دوره‌های

(۱) این عقیده شمس‌قیس رازی است در کتاب المعجم فی معایر اشعار المعجم ص ۱۳۴. مسجع مدرس رضوی چاپ مطبعة مجلس اما مرحوم بهار و باقتضای ایشان آقای دکتر خانلری این وزن را از فروع بحر رجز می‌دانند که برای ملاحظه عقاید آنان می‌توان به مجله مهر سال پنجم و وزن شعر فارسی ص ۲۱۳ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران مراجعه کرد.

نخستین بوفور دیده می شود وهم در فلهویات :

ص ۱۳	من می گویم ایشان در مانند	شما می گویی که او درماند
ص ۱۴	از ناخواندن زیان ندارد	از خواندن بت سودت ندارد
ص ۱۴	می وا کردم نه من وکیلیم	دو حرف حدیث من بگویم
ص ۲۴	ضایع گردد هر آنچه گفتند	حق را زیشان زیان ندارد
ص ۲۴	بی شك ایشان بهشتیان باشند	آنان کایشان موحدان باشند
ص ۲۴	ایشان بمثل نه عاقلان باشند	قومی کاین را یاد نگیرند
ص ۲۶	تا در یاوی که می چه گویم	واندیشی شمار برگیری
ص ۲۷	وا جای آرم اثر نیاد	نصیحت من اگر چه خواهم
ص ۳۳	برخیز کاران آخر به آیند	صبری فاکن دلت قوی دار
ص ۳۴	زیرا که تو می بتان نکوهی	برخی زبنتان از تو بیازردند
ص ۴۲-۴۳	پیوسته شده بامر رحمن	بر هرسنگی خطها کشیده
ص ۴۲-۴۳	بس دور مدار ازین پلیدان	این شومی و این عذاب هردو
ص ۴۴-۴۵	تا بتوانم صلاح جویم	من آنچه گویم صلاح خواهم
ص ۵۱	گویند از پیش آبا چنانند	زانست کاینان مقلدانند
ص ۵۲	از ماجمله جزا بیاوند	چو وقت جزای ما در آید
ص ۵۴	بی آن باید که برگزینی	مزدش نبود چو در پنامی
ص ۵۴	تقلید کنند بر نگزینند	معلوم من بود که معظم ایشان
ص ۵۹	بر ما با ما از ما بچربند	گفتند یوسف و ابن یامین
ص ۶۳	حاضر گشتند نزول کردند	پس کاروانی بقرب آن چاه
ص ۶۴	بفروخته شد درم بسختند	بآنندک مایه و کمین بهایی
ص ۶۵	فرمانها را حدود پداست	او را بر من بسیار حقهاست
ص ۷۴	ایشان یکسر توحید گفتند	آبای مرا نام شنودی
ص ۷۴	یا آنکه تویی بی شك صدیق	آمد بروی گفتا یوسف
ص ۷۴	جوابی شافی محکم بتحقیق	فتوی ما ده درباب رؤیا
ص ۷۵	هرآنچه کردند علیم داند	دستان کردند چرا نپرسید
ص ۷۶	تا هرچه کنم ازوی بپرسم	نه من نه شما چووی نیاوید

ص ۷۹	شرطی کردند تا بر گشاییم	برخی از بارما فرو بستند
ص ۸۴	مقصود بیافت و شرع بنهاد	بی آنکه برادران بدانستند
ص ۸۶	انبارین نیز هم چنانست	من صبر جمیل خو فرا کردم
ص ۸۶	از جا شده ازان گروها	غمناك شده دو چشم گریان
ص ۸۷-۸۸	نیاز دریافت زاری کردند	گفتند ما را و اهل ما را
ص ۹۹	از یخ یکی دوشاخ رسته	خرما بنانی دو تا و يك تا
ص ۱۰۰	ار واحد بود اگر عدد داند	ار ناقص بود ار بود کامل
ص ۱۰۲	گروهی گویند حریق آرد	گروهی گویند کنون بیارد
ص ۱۰۴	می چه بیوسید زیشان شفاعت	ایشان خود را می نتوانند
ص ۱۰۴	اریادگیری نماند شبهت	خدای واحد دیگر مقهور
ص ۱۱۱	ایشان خود را براه خواندند	ما ایشان را گم راه خواندیم
ص ۱۱۵	بیرون آری از هر چه ناروی	تا فاداری چسراغ فاروی
ص ۱۱۸	الله داند که چند بودند	دانند کایشان بسیار بودند
ص ۱۱۸	الله روان بود در گاه و بیگاه	رسولان گفتند که شك در
اینها ایاتی است در بحور مطبوع و ناسم مجور که هم فزون آید اگر		
چون آنکه باید بشمری ، و بجز اینها ایات دیگر می توان از بیابی آمدن پاره ها یافت		
که بجهتی از جهات دوباره آنها اندکی نابرابر است .		

✱

بجز هشتاد پاره که بعلت هم وزنی بایکدیگر چهل بیت
 مصرع هایی با وزن
 کامل عروضی از آنها ترکیب یافته بسود و در صفحات
 عروسی مطبوع
 پیشین مذکور افتاد ۳۹۰ پاره دیگر در این کتاب از وزن
 عروضی برخوردار است که از بیم دراز سخنی و ملال، جدا گانه آورده نشد اما
 برای آسانی کار پژوهندگان، اجای همه پاره های منظوم باقید صفحه و سطر
 در پایان کتاب فهرست وار بدست داده شده است .

می‌دانیم که مسجع سخن گفتن چون تشابه به شیوه سخن
آیات موزون در قرآن کهان داشت در صدر اسلام ناپسندیده عنوان شد و مسلمانان
مقید از آن دوری می‌کردند و شعر نیز به‌عللی که گذشت
مورد تأیید اسلام نبود و با اینهمه اشعار در غیر مطالب و موضوعات اسلامی؛ مسیر
عادی خود را طی می‌کرد و اعراب خواه بر اثر فتوح اسلامی و خواه به علت گسترش
روابط تجاری معاشرت و آشنائی بیشتری که با سایر ملل خاصه ایرانیان یافته
بودند موضوعها و برداشتهای تازه از زندگی بدست آوردند که پیش از آن
نداشتند و این تجربه‌های ذهنی و سیر آفاقی و انفسی توأم با آهنگها و وزنهای
جدید، در موسیقی کلام آنان مؤثر افتاد و با تخفیف سخت‌گیرهای آغاز اسلام
و دوری زمانی از آن روزگاران، شعر و موسیقی در جزیره العرب جانی تازه یافت
تا آنجا که بر طبق اسناد موجود، تعداد خوانندگان و نوازندگان مدینه و حتی خود
مکه در اواخر قرن اول و سراسر قرن دوم بجائی رسید که پیش از آن هرگز
نرسیده بود.

در نتیجه با گذشت چند قرن مسلمانان جرأت یافتند که پاره‌های موزونی
را که در خود قرآن یافته بودند، به دیگران نشان دهند تنها برای احتراز از
تبعات امر، عنوان شعر به آنها ندادند بلکه گفتند این «انسجام در نثر» است
و علمای معانی و بیان آنرا تحت عنوان «انسجام» آوردند. امابیی هیچ‌پروا باید
گفت که تغییر عنوان سبب تغییر ماهیت و حقیقت چیزی نمی‌شود و باین دلیل خود
این گونه کسان برای این پاره‌های موزون قرآنی گاه عنوان بیت قائل شده‌اند
و بحور مختلف و اوزان عروضی آنها را هم تعیین کرده‌اند و همه می‌دانند که
نثر خواه منسجم و خواه غیر منسجم بحر خاص ندارد و در عروض از آن سخن
نمی‌رود.

یکی از اسناد کهن در این باب «خزانة الادب و غایة الارب» از تقی
الدین ابی بکر علی معروف به ابن حجة حموی متوفی در ۸۳۷ هجری است که
در مبحث «انسجام» شرحی می‌نویسد^۱ که ترجمه آن چنین است:

(۱) «وان كان الانسجام في النثر يكون غالب فقراته موزونة من غير قصد
لقوة انسجامه واعظم الشواهد على هذا ما جاء في القرآن العظيم من الموزون بغير قصد»

«... واگر انسجام درنثر باشد بیشتر پاره‌های آن بی قصد و تنها به نیروی هم آهنگی و خوش بافتی موزون می شود و شواهد بزرگ در این باب آیات یا پاره‌هایی از آیات است که در قرآن عظیم بی قصد موزون افتاده است» آنگاه ابن حجة آیاتی را که در محور مختلف آمده است ذکر می کند .

در کتاب «انوار الربیع فی انواع البدیع» تألیف سید صدرالدین علیخان ابن احمد نظام الدین مدنی شیرازی متوفی ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰^۱ نیز همان مطالب ابن حجة آمده است گاه همراه با اندک ایرادی در تشخیص زحاف بحری و گاه با افزودن آیاتی بعنوان شاهد برای وزن و بحری خاص که بسیار اندک و غیر قابل اهمیت است و از تعریف اقتباسی او در انسجام حال بقیه را می توان دانست که می نویسد^۲: «... اذ اقوی الانسجام فی النثر جاءت فقراته موزونة من غیر قصد كما وقع فی كثير من آیات القرآن العظیم حتی انه وقّع فیه من جمیع البحور المشهورة آیات و اشطار آیات» با اندک توجهی آشکار می شود که این همان سخن و تعریف ابن حجة درباره «انسجام» است که مدنی شیرازی عبارات آنرا پس و پیش و گاه تبدیل کرده است .

صفی علیشاه نیز در قصیده نوینه مفصل خود از آیات موزون قرآن آنچه را که در بحر سریع می گنجیده آورده است. ذیلا آیات موزون بترتیب مذکور در خزانه الادب ابن حجة آورده می شود و هر جا، در کتاب انوار الربیع مدنی شیرازی شاهد دیگری اضافه بر شواهد ابن حجة یافته و قید کرده است با ذکر (انوار الربیع) بعنوان مأخذ نقل می گردد تا از منقولات خزانه الادب متمایز باشد. بدیهی است شواهد این دو کتاب غالباً مربوط به بحور متداول در عربی است برای آیاتی که با بحور فارسی هم منطبق اند فصلی جداگانه تخصیص یافته و به مأخذ

→ فی بیوت و اشطار بیوت، خزانه الادب چاپ اول مطبعة خیریة مصر سال ۱۳۰۴ هجری قمری ص ۱۹۰

(۱) مدفون در شاه چراغ شیراز و صاحب : شرح الفوائد الصمدیه فی النحو - شرح الصحیفة الکاملة - سلامة الدهر فی محاسن اعیان العصر - الطراز فی علم اللغة و دیوان شعر. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۶۱ (۲) انوار الربیع فی انواع البدیع چاپ سنگی ص ۴۲۰

مربوط اشاره شده است.

آیات موزون افتاده قرآن کریم در بحر متداول در عربی

شواهد از خزانه الادب و انوار الریع :

در بحر طویل : فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (مصرع)

آیه ۲۹ سورة ۱۸ کهف

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ (مصرع) از انوار الریع

آیه ۵۵ سورة ۲۰ طه

وَأَصْنَعُ الْفُلْكَ يَا عَيْنِيَا (مصرع) در بحر مدید :

آیه ۳۷ سورة ۱۱ هود

فَمَا صَبَحُوا لِأُذْرَى الْأَمْسَاكِتِهِمْ (مصرع) در بحر بسیط :

آیه ۲۵ سورة ۴۶ احقاف

لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا (مصرع) از انوار الریع

آیه ۴۴ سورة ۸ انفال .

بحر وافر : (بیت)

وَيُخْرِجُهُمْ وَيَنْصُرُكُمْ عَلَيْهِمْ وَيُشَفِّ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ

آیه ۱۴ سورة ۹ توبه

« وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ - از انوار الریع »

آیه ۵ سورة ۶ انعام

بِحَرِّ كَامِلٍ : وَاللَّهِ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (مصرع)

آیه ۲۱۳ سورة ۲ بقره

« سَيَعْلَمُونَ غَدًا مِنَ الْكَذَّابُ » از انوار الریع (مصرع)

آیه ۲۶ سورة ۵۴ قمر

بحر ہزج : (بیت)

فَاثْقُوهُ عَلَى وَجْهِهِ بِيَّاتٍ بَصِيرًا

آیہ ۹۲ سورہ ۱۲ یوسف

« قَاتِلْهُ لَقَدْ آتَىٰ ثَرَكُ اللَّهِ عَلَيْنَا - ازانوار الربیع »

آیہ ۹۱ سورہ ۱۲ یوسف

بحر رجز :

وَذَلَّلْتَ قَطُوفُهَا قَذَلِيلًا (مصرع)

آیہ ۱۴ سورہ ۷۶ انسان

« دَائِيَتُهُ عَلَيْهِمْ ظَلَالِيًا - ازانوار الربیع »

آیہ ۱۴ سورہ ۷۶ انسان

« فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ - ازانوار الربیع »

آیہ ۶۶ سورہ ۲۸ قصص

بحر رمل : (بیت)

وَجِئَانٍ كَالْجَوَابِ

وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ

آیہ ۱۳ سورہ ۳۴ سباء

« اَوَكَيْتَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ - ازانوار الربیع »

آیہ ۲۳ سورہ ۲۷ نمل

« الَّذِي أَتَقَضَّ ظَهْرَكَ - ازانوار الربیع »

« وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ

آیہ ۲ و ۳ سورہ ۹۴ انشراح

« جَدَّتِ الْأَبْغَضَاءُ مِنْ أَقْوَاهِهِمْ - ازانوار الربیع »

آیہ ۱۱۸ سورہ ۳ آل عمران

« قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا كَفَرَهُ - ازانوار الربیع »

آیہ ۱۷ سورہ ۸۵ عبس

بحر سریع :

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (مصرع)

آیه ۹۵ سورة ۲۰ طه

وَكَاذِبِي مَرَعَلِي قَرَفِهِ (مصرع)

آیه ۲۵۹ سورة ۲ بقره

«الَاِِلٰى اَللّٰهِ تَصِيْرُ الْاُمُوْرُ (مصرع) از انوار الريع»

آیه ۵۳ سورة ۴۳ زخرف

«ذٰلِكَ قَدْبِرُ الْعَزِيْزِ اَلْعَلِيْمِ (مصرع) از انوار الريع»

آیه ۹۶ سورة ۶ انعام

بحر منسرح :

اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ (مصرع)

آیه ۲ سورة ۷۶ انسان

بحر خفيف :

اَرَاَيْتَ اَلَّذِي يَكْذِبُ بِالْاٰدِيْنِ (مصرع)

آیه ۱ سورة ۱۰۷ ماعون

لَا يَكَاوُنَ يَفْقَهُوْنَ حَدِيْثًا (مصرع)

آیه ۷۸ سورة ۴ نساء

« قَالَ يَا قَوْمِ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِي (مصرع) از انوار الريع».

آیه ۷۸ سورة ۱۱ هود

بحر مضارع : (بيت)

يَوْمَ اَلْتَّنَادِ يَوْمَ قَوْلُوْنَ مُدْبِرِيْنَ

آیه ۲۲ و ۲۳ سورة ۴۰ مؤمن

بحر مقتضب :

فِي قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ (مصرع)

آیه ۱۰ سورة ۲ بقره

بحر مجنث : (بیت)

نَبِيَّ عِبَادِي أَنَّى
آتَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

آیه ۴۹ سورة ۱۵ حجر

بحر مقارب :

وَأَمْلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (مصرع)

آیه ۱۸۳ سورة ۷ اعراف

« وَلَاقِبْهُمْ أَتْلَسَ أَشْيَاءَهُمْ (مصرع) اذ انوار الربيع »

آیه ۸۵ سورة ۷ اعراف

توضیح آن که این حجة شاهی برای بحر متدارك ۱ بسبب آنکه زمان ظهور آن متأخر است و عرب ادوار نخستین آنرا نمی شناخته نیاورده و بقول این حاجب استناد کرده است که می گوید : وخمسة عشر دون ما متدارك - وماعده منها الخلیل فعدلا (ص ۱۹۱) ولی در انوار الربيع که متأخرتر است این شاهد برای بحر متدارك آمده است :

أَمْ قَاتِلُكُمْ أَحْلَامُهُمْ (مصرع)

آیه ۴۲ سورة ۵۲ طور

همچنین صاحب انوار الربيع برای بحور ذیل شواهدی از قرآن مجید آورده است :

برای وزن رباعی که آنرا بنام «بحرال دویت» یاد کرده - که ترکیبی فارسی عربی است - و گفته که بعضی تنوع اوزان آنرا ثاده هزار می رسانند و بعضی آنرا بتکلف مأخوذ از بحر کامل عرب می دانند و شاهد از قرآن این است :

ان كان الله يريده ان يدعوكم (مصرع)

(۱) متدارك ظاهراً برای آن گفته اند که استدارك اخفش و دیگر نوآمدگان است و چون وزن آن «فعلن فعلن فعلن» است اهالی اندلس آنرا حرکت پيك (مشى البريد) نام نهاده اند .

در بحر موالیا^۱ - که ازبسیط گرفته شده :

وَالْطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ (مصرع)

آیه ۱۹ سورة ۳۸ ص

لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضَّوْا (مصرع)

آیه ۱۵۹ سورة ۳ آل عمران

آیات موزون افتاده قرآن کریم در بحور متدوال فارسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۲ - بحر سریع

سورة ۱ فاتحة الكتاب آیه ۱ و در ۱۱۲ سورة دیگر

(۱) درباره سبب نامیده شدن این بحر به «موالیا» نوشته اند که چون هرون الرشید جعفر برمکی را کشت و برمکیان را برانداخت ، فرمان داد که کسی برای آنان مرثیه نسازد . کنیزك جعفر او را بدین وزن که تا آن روز ناشناخته بود مرثیه ای سرود و می زارید و می گفت «یا موالیا» و اینست دوبیت از آن مرثیه :

ياواد اين ملوك الارض اين الفرس

اين الذي قد حموكى بالقنا و الترس

قالت تراهم رمم تحت الاراضى درس

سكوت بعد الفصاحة السنتهم خرس

ص ۴۲۲ انوار الربيع

(۲) برخی از مفسران «بسم الله الرحمن الرحيم» را آیتی از قرآن می دانند نه از مقوله کلامی برای افتتاح و تبرک و از جمله آنهاست جمال الاسلام امام ابوالقاسم قشیری صوفی عالم معروف که در تفسیر «لطائف الاشارات» می نویسد :

«قوله جل ذكره : بسم الله الرحمن الرحيم ، ايضاً :

فلما اعاد الله سبحانه و تعالى هذه الآية اعنى بسم الله الرحمن الرحيم فى كل سورة وثبت انها منها اردنا ان نذكر فى كل سورة من اشارات هذه الآية كلمات غير مكررة و اشارات غير معادة فلذلك نستقصى القول هاهنا بوجه الثقة»

جلد اول لطائف الاشارات ص ۵۶ بتصحيح دكتور ابراهيم بسيونى چاپ

دارالكتب العربى للطباعة والنشر قاهره

فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ - بحر سریع

سوره ۲ بقره آیه ۱۴۲

يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ - بحر سریع

سوره ۳ آل عمران آیه ۱۱

لَنَنْقُضَنَّ الْبِرَّ حَتَّى تَصِفَقُوا مِمَّا كُفِّتُونَ ۱ - بحر مل مشمن سالم

سوره ۳ آل عمران آیه ۹۲

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ - بحر سریع

سوره ۷ اعراف آیه ۱۷

هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ - بحر سریع

سوره ۷ اعراف آیه ۱۱۶

فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ - بحر سریع

سوره ۷ اعراف آیه ۷۶

قَبَارِكُ اللَّهِ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ - بحر سریع

سوره ۲۳ مومنون آیه ۱۵

أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ - بحر سریع

سوره ۳۱ لقمان آیه ۵

كَذَلِكَ تَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ - بحر سریع

سوره ۳۷ صافات آیه ۳۳

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ - بحر سریع

سوره ۳۷ صافات آیه ۷۸

(۱) جمعاً شش آیه که با شماره ۱ مشخص گردیده از یادنامه علامه امینی

کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقاله مهدی اخوان ثالث است

ص ۱۴۵ - ۱۶۲

وَيَحْبِسُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ - بحر سریع

سوره ۴۳ زخرف آیه ۳۶

وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا^۱ - بحر هزج مسدس

سوره ۴۸ فتح آیه ۲

وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ فَصِرَاحًا عَزِيزًا^۱ - بحر مقارب

سوره ۴۸ فتح آیه ۳

الْمُسْكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ^۱ - بحر رمل مسدس

سوره ۴۸ فتح آیه ۴

قَبْلَ لَهُمْ كَمَتَعُوا حَتَّىٰ حِينٍ - بحر سریع

سوره ۵۱ ذاریات آیه ۴۳

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ - بحر سریع

سوره ۵۲ طور آیه ۷

فَصَرَمِنَ اللَّهِ وَفَتَحَ قَرِيبٌ - بحر سریع

سوره ۶۱ المصفا آیه ۱۳

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ^۱ - بحر مقارب

سوره ۶۵ طلاق آیه ۳

قَبْلَ ادْخَالِ النَّارِ مَعَ الدَّاحِلِينَ - بحر سریع

سوره ۶۶ تحریم آیه ۱۵

وَجُوهُهُمْ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ - بحر سریع

سوره ۷۵ قیامة آیه ۲۳

(۱) جمعاً شش آیه که با شماره ۱ مشخص گردیده از یاد ناهمه علامه امینی

کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقاله مهدی اخوان ثالث است

کتابُ الْأَدْرِارِ لَفِي عِلْيَيْنَ - بحر سریع

سوره ۸۳ مطففین آیه ۱۸

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ -- بحر سریع

سوره ۸۴ انشقاق آیه ۱۹

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ - بحر سریع

سوره ۸۶ طارق آیه ۵

سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۱ - بحر هزج مسدس

سوره ۹۷ قدر آیه ۵

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ - بحر سریع

سوره ۱۰۷ ماعون آیه ۲

وَلَا يَحْضُرْ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۲ - بحر سریع

سوره ۱۰۷ ماعون آیه ۳

تردیدی نیست که هر مترجمی گرفتار دو گونه قیدوبند

است: قید زبانی که از آن ترجمه می کند و بند زبانی

که مطالب را باید بدان صورت بگرداند و بگذارد.

چگونگی ترجمه

در کتاب حاضر

در ترجمه هایی نظیر متن حاضر که جنبه دینی دارد و سروکار با کلام یزدان و

دقت های اهل ایمان است؛ دشواریها افزون تر است و اگر مترجم قصد تفنن و

تنوع هم داشته باشد و چنانکه در این کتاب می بینیم بخواهد نوعی سجع و وزن

را هم در ترجمه خود رعایت کند از کاهش و افزایش ناگزیر خواهد بود و

حاصل یکسان از کاریرون نخواهد شد.

(۱) جمعا شش آیه که باشماره ۱ مشخص گردیده از یادنامه علامه امینی

کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقاله مهدی اخوان ثالث است

ص ۱۴۵ - ۱۶۲

(۲) بجز ۶ آیه که باعلامت (۱) مشخص و در پاورقی مربوط توضیح داده

شده است بقیه آیات موزون نقل از قصیده صفی علی شاه مندرج در دیوان صفی ص

۱۰۲-۹۵ چاپ امیر کبیر سال ۱۳۳۶ است

مترجم کتاب حاضر به مفهوم کلی و مقصود آیات بیشتر توجه دارد تا الفاظ آنها و به نوعی نقل به معنی که گاه با اضافات تفسیری همراه است بیشتر اعتقاد دارد تا رعایت نظم عبارات و برابر افتادن قطعات فارسی با تازی؛ و با اینهمه در غالب موارد امانت دار است و از توفیق نسبی در کار خود برخوردار. در حد آگاهی اندک بل ناچیز نگارنده این اثر نشانه نخستین تلاش يك تن ایرانی صاحب‌دل و مسلمان دقیق با ذوق است برای ترجمه بخشی از آیات قرآنی بصورت موزون و گاه نزدیک به شعر عروضی. از این رو به کار این مرد دل‌آگاه ناشناخته باید ارج نهاد و فراموش نکرد که رنج و کوشش پیشگامانی چون اوست که شعر فارسی را رنگ و رونق بخشیده و به مرحله کمال نسبی راهبر آمده است.

ترجمه‌های این کتاب را از يك دیدگاه به سه نوع میتوان تقسیم کرد:
 ۱- ترجمه‌هایی منطبق با معنی اصل آیات. ۲- ترجمه‌های آزاد و نابرابر با اصل
 ۳- ترجمه‌هایی که به صورت نقل به معنی است همراه با کاهش‌ها و افزایش‌های تفسیری که ذیلاً نمونه‌هایی از هر نوع بدست داده می‌شود.

نمونه ترجمه‌های منطبق با معنی اصل آیات

سوره یونس، آیه ۶۲:

الْأَيْنَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَإِخْوَفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ترجمه در این کتاب: قومی کز اولیاء او باشند، ز اندوه و ز بیم امن باشند.

ص ۳

سوره یونس، آیه ۶۳:

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

ترجمه: نشان ایشان آن بود که مؤمن باشند، تا آخر عمر صابین باشند.

ص ۳ - ۳

سوره یونس، آیه ۶۷:

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ .

ترجمه : شب را تاریک تا بیدارمید ، روزی روشن تا فرا بینید ، درین هر
دو بسی نشانست ، ارفا شنوید معنی بجای آرید .

ص ۴

سورة یونس ، آیه ۶۹ :

قُلْ إِنَّ الدِّينَ جَفَتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلِحُونَ
ترجمه : آنان که برو دروغ گویند هرگز عذاب او نبرهند .

ص ۵

آیه ۱۳ سورة هود :

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مَفْتُرِيَّاتٍ وَادْعُوا
مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ .

ترجمه در این کتاب : قرآن گویند تو بافتستی ، بگو تا عشری ایشان
در بافند بدون خدای از هر که در عالم نحوی و ادیب یاری درخواهند از راست
گفتند کاین تو گفتی ، ایشان بپوشند بگو تا بگویند .

ص ۲۱ - ۲۰

آیه ۱۹ سورة هود :

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
هَمَّ كَافِرُونَ .

ترجمه : نهاد خدای بر خلق بیشولند تاویل کتاب کوژ گویند بهره فردا
در آخرت بود اقرار ندهند کافر باشند .

ص ۲۳

آیه ۲۵ سورة هود :

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِتٰى لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ

ترجمه : پیغام دادیم نوح پیامبر را تا بگزارد بقوم خود را . گفتا که شما

را می بترسانم اثبات کنم نبوت خود را .

ص ۲۴-۲۵

آیه ۳۲ سوره هود :

قَالُوا يَا ذُو حَافٍ قَدْ جَادَلْتَنَا فَمَا كَثُرَتْ جِدَالُنَا فَأَكِنَّا بِمَا قَعَدُوا
إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ

ترجمه : گفتند : یا نوح : می جدال گویی، بسیار گفتی زحده می بیری، عذاب یار، تاکی ز تهدید گر راست گویی ؟ تا ز ما برهی.

ص ۲۶ - ۲۷

آیه ۳ سوره یوسف :

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ
وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

ترجمه : از قصه ها نیکوترین این دان ، یادگیر ز قرآن ، بر خلق خوان تو غافل بودی از پیش ازین، قصه از ما بشنو جواب می خوان (یا : «چو آب می خوان» چون جیم و چ بایک نقطه نوشته شده است تردید وجود دارد).

ص ۵۸

آیه ۷ سوره یوسف :

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَأَخَوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ

ترجمه : نشانها بود در باب یوسف و برادرانش پرسندگان را .

ص ۵۹

آیه ۹ سوره یوسف :

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضاً يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَهُ أَجَبِكُمْ وَقَتُّوهُ
مِنْ جَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ .

ترجمه : او را بکشید یا زو بدزدید جایی برید پنهان بکنید پدرتان بی او بشما (اصل : بمشا) بماند ، پس زان جمله توبه ای بکنید.

ص ۵۹ - ۶۰

آیه ۱۳ سوره یوسف :

قَالَ أَنِّي لَمَحْزُونٌ أَنْ قَدَّهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ
أَخْتَمُ عَنْهُ غَافِلُونَ .

ترجمه : گفتا : چو شما او را ببرید غمناک شوم ، باور دارید ، ترسم او
را گرگی بخورد در آن حال کازوا غافل باشید .

ص ۶۱

آیه ۱۳ سوره رعد :

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ
فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ .

ترجمه : آن رعد بحمد و تسبیح آرد فرشتگان از هیبت آن هر يك ما را
زیبا تسبیح آرند صواعق را از جایش بفرستد تا باراد حق حریق آرد این صواعق
را نشانگی دان تا عذابی سخت را پدید آرد .

ص ۱۰۲

آیه ۲۸ سوره رعد :

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ
الْقُلُوبُ .

ترجمه : قومی کایشان بما بگروند قرآن شتوند دل را در او بندند واجب
آنست بر همه عالم که وا احکامم آرام یابند .

ص ۱۰۷

آیه ۲۹ سوره رعد :

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنُ مَا أَجْرُ

ترجمه : چو با ایمان طاعت دارند طوبی ، ایشان ثواب یابند زیبای جایی
روز قیامت ایشان را بی شک بسازند .

ص ۱۰۸

آیه ۳۶ سورة رعد :

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ
مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ .
إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبُ .

ترجمه : آن اهل کتاب کایمان دارند قرآن شنوند شادان گردند لکن
بعضی ازین گروهان باور نکنند که رحمن شنوند . بگو که مرا اودیگران را
فرمان دادند تاجان دارند تشبیه نکنند، او را پرستند بروزپسین ایمان دارند بازو
خوانم تازه باشم اقرار که مرا باز آن جهان آرند . ص ۱۱۲

آیه ۱۳ سورة ابراهیم :

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ
فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ .

ترجمه : کافران گفتند ما رسولان واما دوکار یکی بکنید کافر گردی
چنانکه ما یم یانیز بخواری پشت بدهید . زانکه در وقت وحی آمد که صبری بدهید
شتاب مکنید ما ایشان راهلاک گردانیم . ص ۱۲۰

آیه ۲۱ سورة ابراهیم :

وَجَزَوُا اللَّهَ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ
قَبْعًا فَمَا نَحْنُ لَكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَيْنَا
اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحْصِنٍ .

ترجمه : آن روز که همه خلق بیرون آیند ، ضعفا بشوکان روزچه گویند
متبوعان را که ما تبع بودیم شما درخواهید تاوا بیرون آرند . گویند گرما را
بیرون آرند ما درخواهیم تاان بیرون آرند ، اصرر کنیم ادبانگ برداریم واجب
نکند که ما [ن] بیرون آرند . ص ۱۲۲

نمونه ترجمه‌های آزاد و نابرابر با اصل

آیه ۸۲ سوره یونس :

وَيَحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِعِلْمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

ترجمه لفظ بلفظ : خداوند حق را بسخنان خویش پایدار سازد
اگرچه گناهکاران ناخوش دارند .

ترجمه در این کتاب : الله حق را ظاهر گرداند گرچه شما باورنداری.

ص ۶

آیه ۸۳ سوره یونس :

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّتُهُ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ

أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ .

ترجمه لفظ بلفظ : کسی به موسی نگروید مگر فرزندان از قبیله
او بسبب ترسی که از فرعون و اتباعش داشتند که بیازارندشان و همانا فرعون در
زمین سروری یافته و از گردنکشان و ستمکاران بود.

ترجمه در این کتاب: زان قوم هیچ کس ایمان نیاورد مگر مردانی یا کودکانی
چند ، از جانب ام ز قوم او بودند پیمان پیمان پنهان بگرویدند . فرعون در
مصر گردنی بود ، ناباکی بود زو بترسیدن .

ص ۷-۶

آیه ۹۵ سوره یونس :

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَيَمْشُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ .

ترجمه لفظ بلفظ : البته مباش از آن کسان که آیات خداوند را بدروغ
دارند که از زیانکاران خواهی شد .

ترجمه در این کتاب : زان قوم مباش که نه بکارند زیرا که هلاک از

ص ۱۱

تو برآید .

آیه ۹۶ و ۹۷ سوره یونس :

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ + وَلَوْ جَاءَتْهُمْ
كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ .

ترجمه لفظ بلفظ : البته آنان که سزاوار حکم (عذاب) خدای اند ایمان
نمی آورند + اگرچه برایشان همه نشانه ها درست آید تا عذاب دردناک را به
چشم خویش ببینند .

ترجمه در این کتاب: قومی که اله شان براند شومان باشند ایمان نیارند
ار آیاتم جمله ببینند مگر دریاس یکی نگروند .

ص ۱۱

آیه ۹۲ سوره هود :

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ آلَ عَزْرَ عَلَيْهِمْ مِنْ آلِهِ وَاتَّخَذُوا قَوْمَهُ وَرَأْسَكُمْ ظَهْرِيًّا
إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : گفت (شعیب) ای قوم آیا طایفه من گرامی تر است بر
شما از خدای و خدا راپشت سر نهادید و فراموش کردید همانا پروردگار من
بدانچه شما می کنید آگاه است .

ترجمه در این کتاب : گفتا ز خدای تان شرم بادا ، شما می اورا حرمت
ندارید فرمانش را واپس نهادید شما زان نیستین کارزم دارید ، تخلیط شما
خلق نداند خالق داند .

ص ۴۶

آیه ۱۵۳ سوره هود :

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ
وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : همانا در آن (هلاک بدکاران) نشانه ای است برای
آن کس که از عذاب آخرت بترسد آن روزی است که همه مردمان گرد آیند
و روزی است (جزا) دیدنی .

ترجمه در این کتاب : این قصه‌ها هشیار عاقل را که برویده بود پیر گرداند :
از واقعه بسیار بیندیشد ، تا قیرسر را چوشیر گرداند . آن روز که همه حاضر
باشند ، برخی رویها چو قیر گرداند .

ص ۴۹

آیه ۱۰۴ سوره هود :

وَمَا تَأْتِيهِمْ خَرْقٌ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدَّدٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : و آن را (روز قیامت را) بتأخیر نمی‌افکنیم مگر برای
زمانی شمرده و تعیین شده .

ترجمه در این کتاب : چو وقت عمل سابق زبید ، هنگام جزا لاحق زبید

ص ۴۹

آیه ۱۰۵ سوره هود :

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ دُنُسَ الْأَبْيَادِ فِيهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : روزی فرا رسد که در آن هیچکس سخن نگوید
مگر بفرمان او (خدا) پس از آنان برخی بد روزگار و پاره‌ای نیک‌بخت باشند .
ترجمه در این کتاب : بی‌اذن يك تن سخن نگوید ، هیچ کس بمحال
چیزی نجوید . هر که او در دین يك لخت باشد ، فردا آنجا بدبخت باشد .
هر که او اینجا توحید برزد ، فردا آنجا سعید خیزد .

ص ۵۰ -- ۴۹

آیه ۱۴ سوره یوسف :

قَالُوا لَنْ نَّأْكُلَهُ الْبَظْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ .

ترجمه لفظ بلفظ : گفتند اگر او را گرگ بخورد باوجود نیرومندی ما در
آن صورت زیانکاران خواهیم بود .

ترجمه در این کتاب : رسوا کاراگر کودکی را زمین ما گرگ ببرد .
بربر ما بود اگر چنین بود ، باید که پدر چنین نگوید . خوش گردید ، گفتا :
شما دانید لکن زینهار که زوش واز آرید .

ص ۶۱

آیه ۳۷ سوره یوسف :

قَالَ لَا يَأْكُلُ كَيْفَ طَعَامُ قُرْزَ قَاهِهِ إِلَّا قَبَا كُفَمَا جِتْأَوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ
يَأْكُلُ كَيْفَ ذَلِكُمَا مَعَهُ عَدَمْنِي رَبِّي إِنِّي قَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ
بِاللهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ.

ترجمه لفظ بلفظ : گفت پیش از آنکه طعام برای شما آورند و بخورید
من شما را از تعبیر آن (خواب) آگاه می سازم قبل از آن که بستران آید ،
این از آنهاست که پروردگارم مرا آموخته است چه من آیین گروهی را که بخدای
نگرویده و بجهان دیگر کافر بودند ترك گفتم .

ترجمه در این کتاب : گفتا يك مسأله از من بشنوید تا بود که بمن هر
دو بگروید تعبیر رؤیا هر کس داند ، تعبیر در یاد رسول داند . شما را هر دو
طبق نیارند که نه یاد کنم که می چه آرند ، می چند آرند ، چگونه آرند ،
بذره ای کم نه بیش که آرند . این علم سرا الله دادست ، این غیب بود تا
بگروند . من بیزارم از آن طریقت که ببار خدای ایمان ندارند بشواب و عقاب
اندر قیامت اقرار ندهند و کفر آرند .
ص ۷۱-۷۰

آیه ۳۹ سوره یوسف :

يَا صَاحِبَيَّ السِّجْنِ عَا رَبَابُ مُتَقَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ.

ترجمه لفظ بلفظ : ای هم زندانان من آیا خدایان پراکنده و متعدد
بهترند یا خدای یگانه قهار .

ترجمه در این کتاب : هم زندانی چون هم دبیرستانی يك دیگر راحرت
دارند من می شمارا مسأله ای پرسم که چون راست گویند جواب دانند خدایی
می بین دیگر کیهن از مس بکنند از زر بزنند یا آن قاهر که بکس نماند مس
واحد را بیت بندهد .
ص ۷۱

وَمَا أَجْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسَّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ
رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : نفس خویش را از بدی مبرانمی سازم که نفس فرمان دهنده

به بدی است مگر بر آن کس که پروردگار من رحمت آورد ، همانا
خدای من آمرزنده و مهربان است .

ترجمه در این کتاب : این نفس را ویرا بایست هرچه می خواهید
مرا بگویید مگر این که که عصمتی بود ، از رحمت وی نومید باشید .

ص ۷۶

آیه ۱ سورة رعد :

الْمُرْتَبِلَاتُ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَ
لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ .

ترجمه لفظ بلفظ : المر ، اینست آیات کتاب و آنچه فرستاده شد بتو از
پروردگارت حق است ولیك بیشتر مردمان نمی گروند .

ترجمه در این کتاب : المر مراست ملکوت ، این را پس از آن زماست
رحمت ، آیات کتاب در هردو حجت ، بتو فرستادند از خداوندت ، این نامه
حق بر حقیقت . بیشتر مردمان می بنگرند و آن نیست مگر حماقت .

ص ۹۷

آیه ۶ سورة رعد :

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْأَسْمَاءِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ
الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ
لَشَدِيدُ الْعِقَابِ .

آنچه باید ترجمه شود : و بشتاب می خواهند از توبدی را پیش از
خوبی و بدرستی که گذشت پیش از ایشان عقوبتها و پروردگارتو صاحب بخشایش
است مردمان را بر ستمشان وهم پروردگارت سخت عقوبت است

ترجمه در این کتاب : بعد از خدای می شتاونند ، گویند ما را نیکی نسازد ،
آن قوم از پیش مثله گشتند ارباز آیند و افا پذیرند از نیز عقاب سخت بینند .

ص ۱۰۰

آیه ۱۵ سورة رعد :

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ حَبْرَهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخَفٌّ بِاللَّيْلِ
وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ .

آنچه باید ترجمه شود : یکسان است از شما کسی که پوشید گفتار
را و کسی که آشکار کرد آنرا و کسی که شب پنهان است و آشکار است
بروز .

ترجمه در این کتاب : پنهان گویند یا بانگ بردارید در صحرا بود یا
کنج خانه الله در ازل جمله دانست ، او نیست و هست هر دو داند .

ص ۱۵۱

آیه ۲۶ سورة رعد :

اللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَقَرِحُوا بِالْحَيَوَةِ الدُّنْيَا
مَالِ الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ الْأَمْتَاعُ .

آنچه باید ترجمه شود : خداوند فراخ می گرداند روزی را از بهر
آنکه خواهد و شاد شدند به زندگانی دنیا و زندگی دنیا در آخرت جز متاعی
ناقابل نیست .

ترجمه در این کتاب : تفاوت در عطا نشان حکمت بود ، هر کس کاو
را دنیا زیادت بود او شادتر بود زنجار که عادت بود واجب آن بود که شادی
بطاعت بود چه در آخرتش بسی مثبت بود . آنجا که بهشت ، دنیا چه ارزد ،
مهمتر آن بود که فردا در رحمت بود .

ص ۱۵۷

آیه ۲ سورة ابراهيم :

اللّٰهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَوَدَّ لِّلْكَافِرِيْنَ مِنْ
عَذَابٍ شَدِيْدٍ .

آنچه باید ترجمه شود : خداوندی که هر چه در آسمانها و در زمین
است او راست و وای بر کافران از عذاب سخت .

ترجمه در این کتاب : هر چه در عالم جمله مراوراست عذاب شدید
جاحد او راست . ص ۱۱۶ - ۱۱۵

آیه ۴ سورة ابراهيم :

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ
مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

آنچه باید ترجمه شود : نفرستادیم پیامبری را مگر بزبان قومش تا بیان
کند برای ایشان پس گمراه می کند خداوند آنرا که می خواهد و هدایت می کند
آنرا که می خواهد و اوست چیره درست کردار .

ترجمه در کتاب حاضر : نفرستادیم ما رسولان الا در لغت مانند امدت
تا می داند آنچه می شود، زوتر برگردد از ضلالت، ای بستیهد خود در ضلالت
قبول نکند ازو هدایت او را بادا هرچش مثبت ، عزیز حکیم فردا بسی شك
حکمش بکند بروفق حکمت . ص ۱۱۶

نمونه ترجمه هایی که به صورت نقل به معنی است همراه با
کاهش و افزایش های تفسیری

آیه ۶۵ سورة يونس :

وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ .

ترجمه لفظ بلفظ : سخن آنان ترا اندوهگین نسازد همانا هر عزتی
بشما می خدای راست او شنوا و داناست .

ترجمه در این کتاب : «اندوهگن مباش که عزت ما راست ارچه ایشان
تشیه می کنند ما اشنوائیم گفتارشان را ، ما داناییم بهر چه بکنند» ص ۴ که
ملاحظه می شود جمله «ارچه تشیه می کنند» در آیه نیست و مترجم برای روشنی
بیشتر به آن افزوده است .

آیه ۸۴ سورة يونس :

وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِآيَاتِهِ فَاعْلَمِيهِ دَعَوْكُوا إِن
كُنْتُمْ مَسْلُمِينَ .

ترجمه لفظ بلفظ : موسی گفت ای قوم اگر بخدای گرویده اید و

مسلمانانید یا او توکل کنید -

ترجمه در این کتاب : [موسی] ایشان را گفت : اگر بگریزی، توکل داری ، اگر مسلمانی از بار خدای نومید باشی هرچه تان باید جمله از خواهی

ص ۷

آشکار است که دو جمله آخر اضافی است یعنی : «از بار خدای نومید باشی ، هرچه تان باید جمله از او خواهی» در آیه نیست .

آیه ۹۵ و ۹۶ سورة یونس ۱ :

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَٰئِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ دَغِيًّا
وَعَدَّ وَآخَتِي إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ
بِهِ جُنُودًا إِسْرَٰئِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَكُنْتَ

مِنَ الْمُفْسِدِينَ .

ترجمه لفظ بلفظ : بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس فرعون و لشکریانش به قصد ستمگری و دشمنی در پی آنان افتادند تا چون هنگام غرق او رسید گفت ایمان آوردم بدین که جز آن کسی که بنی اسرائیل بدو گرویده اند خدایی نیست و من از گردن نهندگانم + اینک (ایمان آوردی) در حالی که پیش از این نافرمانی کردی و از بدکاران بودی .

ترجمه در این کتاب : بنوا اسرائیل در پیش بودند بدان دریاشان گیاره کردیم ، فرعون و جنود در قفا بودند ، آن بی دینان را غرقه کردیم ، چو کرد آن آب آهنگ فرعون . گفتیم بدار تا بکولیم ، باواز بلند توحید آورد ، اسلام آورد . گفتیم نپذیریم + این وقت ترابی شك باسی است ، چو مجبر باشی قولت نشویم . عاصی بودی از پیش و مفسد ، دعوی کردی تا بر تو شمریم حتی در دعای موسی خبر داد ، حتی اینجا و از آن مخوانی .

بطوری که ملاحظه می شود اضافات تفسیری آن بسیار است و از فرط آشکاری بی نیاز از ذکر و تکرار .

آیه ۷۰ سوره هود :

وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ
مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آنکه روزیش بر
خداست و اوجایگاه دائم و موقت او را می‌داند و همه در نوشته (ازلی) آشکارا
ثبت است .

ترجمه در این کتاب . جنبنده مدان تو در زمین یکسر الا بر ما کاو را
بداریم آنجا کاو بود زنجاکه آید بکل مکان ازو خبر داریم روزی همه را
جریده داریم ، مودی بمثل ضایع نگیاریم .
ص ۱۸
آیه ۷۷ سوره هود :

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئِ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا
يَوْمَ عَصِيبٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : و چون فرسنادگان ما به لوط وارد شدند به سبب آنان
پیشان خاطر و دلتنگ شد و گفت این روز سختی است .

ترجمه در این کتاب : رسولان زنجاکه بر لوط رفتند ، بدان زیبایی از در
درفتند . بسبب ایشان اندوهگن گشت چنانکه از آن او تنگ دل گشت گفتا که
بروی ما چه آمد ، امروز بر ما ینگر که آمد .
ص ۴۰

آیه ۸۶ سوره هود :

بَقِيتُ إِلَهُ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
بِحَفِيفٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : آنچه خدا بر شما باقی گذارد . بهتر است اگر بخدا
ایمان دارید من نگهبان شما نیستم .

ترجمه در این کتاب : برکة الله شما را بهتر در هر دو جهان اگر بگروید
نه نگه و امن نامن نگه دارم شما خود از خود انصاف بدهید .

آیه ۹۸ سوره هود :

قَالُوا يَا شَعِيبُ عَافَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا قَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا
ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : گفتند یا شعیب بسیاری از آنچه می گویی مانمی فهمیم و ترا در میان خویش ناتوان می بینیم و اگر ملاحظه طایفه ات نبود قطعاً سنگسارت می کردیم و ترا نزد ما عزت و احترامی نیست .

ترجمه در این کتاب : گفتند کرده که می بگویند بیشتر آن است که یاد نگیریم می پنداری که تو کسی ؟ ما جمله ترا بکس نداریم . ما قوم ترا آزریم داریم ارنیز ترا بسنگ بکشیم . نه ای تو عزیز بر هیچ کس از ما آزر می را می فاکیاریم .

آیه ۶ سوره یوسف :

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَوَالِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُمَتِّعُ
نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

ترجمه لفظ بلفظ : بدین گونه پروردگارت ترا برگزیند و تأویل سخنان و خواب بتو بیاموزد و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام کند همان گونه که پیش از این بر پدرانیت ابراهیم و اسحق تمام کرد همانا پروردگار تودانا و درست کردار است .

ترجمه در این کتاب : گفتاد یادگیر تا شاد باشی ، چنانکه دیدی بیاد ، بینی الله ترا خود برگزیند نبوت و علم هر دو بتو دهد . از نعمت او برخوردار بینی ، آل یعقوب بتو نیازند چنانکه از پیش برعم وجدت تمام بکرد ، بر تو بکند این بار خدای تو حکیمست چو بنماید بی شک بکند .

آیه ۸ سورة يوسف .

إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا أَجِينَا مِمَّا وُضِعَ فِي الْعُصْبَةِ إِنَّ
إِبْنَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : هنگامی که گفتند (برادران یوسف) درباره یوسف و برادرش که او نزد پدرمان بیشتر از ما مورد محبت است با آنکه ما بزرگتر و نیرومندتریم همانا پدر ما در گمراهی آشکار است .
ترجمه در این کتاب : گفتند یوسف و ابن یامین بر ما با ما از ما بچربند ، ما مردانی بزرگ گشته . ایشان او را از ما ببرند در دوستی شان از حد برتست ، این مسأله ما کاری رفتست .
ص ۵۹

آیه ۲۵ سورة يوسف :

وَأَسْتَبْرَأُ الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْغِيَا سَبَدَهَا لَدَى
الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ
عَذَابُ أَلِيمٍ .

ترجمه لفظ بلفظ : هر دو بجانب در شناختند پیراهنش (پیراهن یوسف) از پشت بدرید و در آن حالت شوهر زن را بر در خانه یافتند ، زن گفت چیست کیفر آن کس که درباره ی زن قصد بد کند جز بر ندان افکندن یا شکنجه در دنا؟
ترجمه در این کتاب : یوسف بگریخت آن زن بتک خواست جامش بگرفت از پس بدرید . کدخدای آن زن در وقت رسید هر دو را دید رویش بگردید . زلیخا گفت چنین نیکو بود مرا و چنین در خانه بگیری؟ بر ندانش فرست یا شکنجش کن نیگر زود زود دست بندارید .

ص ۶۶ - ۶۵

آیه ۷۷ سورة يوسف :

قَالُوا أَنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي
نَفْسِهِ وَلَمْ يُبَيِّنْهَا لَهُمْ قَالُوا لَنْ نَبْرَأَ لَكَ شَيْئًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ .
ترجمه لفظ بلفظ : گفتند اگر این دزدی کرد برادرش نیز پیش ازین

دزدی کرده است. یوسف این سخن را هم در دل بداشت و بر آنان آشکار نکرد گفت شما در بد موقعی قراز دارید و خداوند پد آنچه نسبت می دهید دانا تر است.

ترجمه در این کتاب: چو برادرانش آنرا بدیدند فروماندند بنگرچه گفتند: اگر می راست گوید مریوسف را بدزدی بگیرند گفتند از پیش بتی بدزدید، وقتی کمری بر میانش بگیرند مگر این نیز همان عمل دارد. صاحب خبران این وا بگفتند. یوسف بشنید خود را نگه داشت آشکار نکرد آنرا که گفتند. گفتا: ز شما تا او درگردد، خدای به داند هر آنچه گفتند.

ص ۸۴

آیه ۲ سوره رعد:

اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَّرَوْنَہَا ثُمَّ اسْتَوٰی عَلٰی الْعَرْشِ
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرٰی لِاَجَلٍ مُّسَمًّی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ یَفْصَلُ
الْاٰیٰتِ لَعَلَّكُمْ یَلْقَٰءُ رَبَّکُمْ قُوْقِنُوْنَ.

ترجمه لفظ بلفظ: خداست آنکه آسمانها را چنانچه می نگرید بسی ستون برافراشت پس مستولی شد بر عرش و مسخر کرد آفتاب و ماه را هر يك بزمانی معین درگردشند، تدبیر کار می کند و آیات را بیان می کند باشد که شما به دیدار پروردگارتان یقین کنید.

ترجمه در این کتاب: آسمانها را بی ستون برداشت بهش نگری تا هیچ ستون هست. پس راست بکرد آسمان بر عرش؛ این استقرار از اوصاف عرشست. این شمس و قمر مسخرانند منازلشان را نام بُردست. تدبیر کند فرمانها را چنانکه کار پیش تقدیر کردست. جدا یکند منہی ز مأمور، حرام ز حلال جدا بکردست تا بخزایش (بخدایش) قطعاً بگروید اقرا دهی چنانکه گفتست.

ص ۹۸-۹۷

آیه ۸ سوره رعد:

اللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰی وَا مَا تَغِیْضُ الْاِرْحَامُ وَا مَا تَزْدَادُ
کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَہٗ بِحِیْقَادٍ.

ترجمه لفظ بلفظ: خدا می‌داند آنچه هر ماده‌ای بدان آبتن است و آنچه می‌کاهد رحم‌ها و آنچه می‌افزاید و همه چیز نزد او به اندازه معین است.
ترجمه در این کتاب: خدای ایشان را بی شک داند که می‌فایستند الله داند، از ناقص بود از بود کامل، از واحد بود اگر عدد داند؛ هر آنچه که نام شیء برو افتد ز کمیت آن خدای خبر دارد.

ص ۱۰۰

آیه ۳۲ سورة رعد:

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ جِرْسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ.

ترجمه لفظ بلفظ: بتحقیق استهزا کرده شد به فرستادگان پیش از تو پس مهلت دادم به آنان که کافر شدند و بعد گرفتشان پس چگونه باشد عقوبت من.

ترجمه در این کتاب: عجب بمه مان از بر تو خندند زیرا که آنان کر پیش بودند با رسولانم همی عمل کردند. گفتم: بگیاری تا بخندند بسر بگیریشان و! نخندند، معلوم بکن تا حالشان چو شد چو عقاب الیم ما بدیدند.

ص ۱۱۰-۱۰۹

آیه ۳۹ سورة رعد:

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

ترجمه لفظ بلفظ: محو می‌گرداند یا برجای می‌دارد خدا آنچه خواهد و اصل کتاب نزد اوست.

ترجمه در این کتاب: املا کردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم و! بمحایم بسبب توبه طاعت بنیسیم اصول کتب بکس ندادیم از نسخه اصل و! بمحایم.

ص ۱۱۳

آیه ۱۸ سورة ابراهيم:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ.

ترجمه لفظ بلفظ؛ مثل آنان که کافر شدند به پروردگارشان کردارشان چون خاکستری که باد بسختی بآن بوزد در روزی طوفانی قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند بر چیزی آن است آن گمراهی دور.

ترجمه در این کتاب؛ کافران خود را بیاد دادند چون رضای خدای ز دست بدادند. کردارهایشان بسان خاکستر در باد غری بیاد بردادند چنانکه از آن ذره‌ای نماند فردا [ی] خود را این وا نهادند ضلال بعید مانند این بود که دوری بشوند فادید نیابند.

ص ۱۲۱-۱۲۲

آیه ۲۳ سورة ابراهيم:

وَادْخُلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ كَحَيْثُ بَدَّوْا فِيهَا سَلَامٌ.

ترجمه لفظ بلفظ؛ و در آورده می شوند آنان که گسرویدند و کارهای شایسته کردند در بوستانهایی که جویبارها از زیرشان روان است جاودانان در آن با جازه پروردگارشان درودشان در آنجا سلام است.

ترجمه در این کتاب؛ همان روز آن را که متقیان باشند باذن الله در جنان آرند در آب روان سایه درختان پر خیز کاران تان جاودان باشند، تحیت آرند فریشتگان شان، بایک دیگر دوستان باشند.

ص ۱۲۴

آنچه تا کنون از حاصل کار این مترجم بدست افتاده در باره مترجم کتاب کتاب حاضر است که مجموع آیات قرآنی و ترجمه فارسی آنها بر اساس نسخه خطی ۲۳۵ صفحه است و چنانکه در قسمت افست شده آن می توان دید در سراسر کتاب اشارتی به نام و نشان مترجم نیست. شاید اگر روزگاری موانع فعلی استفاده از نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی برطرف شود، بتوان احیاناً به مجلداتی دیگر از این ترجمه نفیس دست یافت و چه بسا که بملد آنها بتوان مترجم سخندان سجع گوی موزون طبع را شناخت.

کاری که اکنون در این باره می توان کرد توسل به حدس و گمان است

به اتکای قرائن موجود در متن که به علت محدودیت کار مترجم اندک است (چه در ترجمه آیات قرآنی مجالی و مناسبتی نیست که کسی از خویشتن سخن بگوید) طرز ادای سخن و مختصات لهجه‌ای حاصل از مطالعه کتاب باین حدس منتهی می‌شود که شاید مترجم مردی باشد از مشرق ایران و احتمالاً از مردم ماوراءالنهر. قرائنی که این حدس را سبب آمده بقرار ذیل است:

اختصاصات لهجه‌ای

الف - مؤخر آوردن : «روشنایی چشم جان پدر گفت اندوه بدرت
فعل آنجا که باید فراسر آمد» ص ۹ من ۸-۷
مقدم باشد

این گونه استعمال فعل خاصه در سوم شخص ماضی نقلی در لهجه مردم بخارا متداول است و نمونه آن را در رساله «ترجمه طالین و ایضاح سالکین» از مجموعه خطی شماره ۴۸ کتابخانه بودلیان اکسفورد اثر خواجه محمد عوض بخاری به وفور می‌توان دید این رساله در مجله فرهنگ ایران زمین شماره بهار و تابستان سال ۱۳۳۹ درج شده است و از آنجاست: «الله تعالی را در روز قیامت به چشم سردر وقت دیدن بی مثل و بی مانند و بی مکان و بی زمان و بی جهت نمودار می‌شود. لیک از بعضی از عزیزان منقول شده است که در دنیا دیدن هم جایز است گفتین^۱. اما در خواب دیدن را بعضی از مجتهدین قبول کردند جایز است گفتین^۲»

ب - اشباع ضمه : «بنی اسرائیل را بدادیم روزی حلال در باغ خورم»
بصورت واو ص ۱۵ من ۷-۶

ایضاً : «تا خورد و بزرگ بخدای، اسلاف ما بت پرست

(۱) دکتر مارین موله مصحح این رساله بعثت آشنا نبودن به لهجه بخارائی در آن اشتباهاتی از جمله در مورد چگونگی استعمال افعال مرتکب گردیده است که یکی از آنها تغییر «گفتین» به «گفتند» است که خطاست و دیگر بردن افعال آخر جمله که سبک سخن و لهجه مردم بخارا است به آغاز جمله بعد. برای ملاحظه تمامی بحث در این موضوع رجوع شود به کتاب «لهجه بخارائی» نوشته نگارنده ص

بودند» ص ۲۴ م ۳-۲

چنانکه در کتاب لهجۀ بخارائی اشاره کرده‌ام تصور می‌رود که اشباع این قبیل ضمه‌ها لاقفل در مشرق ایران عمومیت داشته است چه شواهدی در متون فارسی وجود دارد که این نظر را تأیید می‌کند از جمله: در تاریخ سیستان (ص ۹۸) هنگام برشمردن شهدای کربلا می‌نویسد: «... و محمد بن عبدالله بن- جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و... بیش از این از خوردان و بزرگان که به نام ایشان قصه دراز شود»

دقیقی بنابر ضبط فرهنگ‌اسدی (ص ۱۶۱ چاپ دکتر دیبسیاقتی) بجای بُن «بون» آورده است:

موج کریمی برآمد از لب دریا رنگ همه لاله گشت از سر تا بون
در ترجمۀ مسالك الممالك اصطخری (ص ۳۰۷ چاپ لیدن) ونسخه خطی همین کتاب در کتابخانۀ مجلس شورای ملی به شماره ۱۴۰۷ پل به صورت «پول» آمده است و همین گونه است در ویس و رامین (چاپ دکتر محجوب صفحات ۱۲۳/۶۲/۵۵/۴۹/۴۲/۳۸):

دو کردی شوی هر دواز تو پدرود چه ایشان و چه پولی زان سوی رود
به روزت شیر همراه و به شب غول نه آبت را گذر نه رود را پول
بشد یارو مرا نا کرده پدرود چه این بند و چه پولی زان سوی رود
کلمۀ «دزفول» هم شاهد دیگری است بر صورت معرب شده «دزپول»
که به تلفظ امروزی «دزپل» باشد.^۱ در کتاب تذکرۀ المشایخ جزء مجموعه خطی که در ۸۷۷ هجری نوشته شده و اینک در کتابخانۀ ملی پاریس موجود است. *Supp. Pers. 1356* در سند خرقة مشایخ آمده است: «اما شیخ رضی الدین علی لالا طریق انزوا و خلوت از شیخ مجدالدین بغدادی گرفته است و خرقة هزار میخی از دست او پوشیده و او از دست شیخ نجم الدین کبری خرقة اصل از دست شیخ الوری اسماعیل بن حسین دزپولی خوزی دارد»

(۱) برای ملاحظه سایر شواهد رجوع شود به: کشف المحجوب هجویری ص ۱۵۵
اوراد الاحباب ورق ۱۴۵b و ۱۵۳a - اسرار التوحید ص ۷۲ و ۷۶ و ۸۰ و ۱۰۵ -
قصص الانبیاء چاپ حبیب یغمائی ص ۷۵، قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سور آبادی ص ۲۱۶ و ص ۴۱۷ چاپ دکتر یحیی مهدوی

ایضاً - در صفحه 2346 همین کتاب در گذرگاه مشایخ دو بار دیگر این کلمه بکار رفته است: الف: «شیخ اسماعیل قصری دزفولی خوزی مدفون است در. به کسر دال و سکون زا و ضم یا پس آن واو و سکون لام شهرست در خوزستان و قصر محلی است از دزپول»

ب - «ابوالقاسم بن رمضان مولود (کذا بجای مسولد) و منشاء وی از خراسانست و مدفون است در خوزستان در موضعی که آنرا چهار آسیاب می‌گویند میان شستر و دزپول».

این نکته نیز شایان یادآوری است که اشباع ضمه به صورت واو در لهجه مردم بخارا غلبه دارد از این رو با ملاحظه ضمه‌های اشباعی بخارائی بودن صاحب ترجمه بیشتر به ذهن متبادر می‌شود.

ج - اشباع کسره به صورت «ی» نیگر بجای نگر «ارچه سقط‌گویند نیگر

کس را جواب ندهی» ص ۱۴ س ۱۹-۱۸

میهن^۱ بجای میهن «میهن ترین‌شان گفت شما دانید» ص ۸۵ ص ۸

در این مورد حتی کسره اضافه نیز گاهی به صورت «ی» نوشته شده است:

«حدیث یوسف کاری^۲ خدای بود» ص ۷۷ س ۱۲

د - استعمال فتحه بجای کسره^۴: «جمله مردمان بختو نگر وند» ص ۹۲ س ۱۳

ه - بکار بردن کسره بجای «ی» در پاره‌ای از موارد مانند میوه به جای میوه:

(۱) این کلمه بهمین صورت یعنی «میهن» در بعضی متون کهن مانند قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی وجود دارد از جمله در صفحات: ۱۶، ۱۷، ۷۳، ۱۷۶ و حتی «کیهن» هم بجای «کهن» در ص ۱۷۳

(۲) در بسیاری از کتب کهن این استعمال وجود دارد از جمله در قصص قرآن برگرفته از تفسیر سورآبادی صفحات ۱۹، ۶۵، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۶، ۳۵۵ و شواهد از کتب مختلف را در کتاب «لهجه بخارائی» ص ۵۹-۳۹ چاپ دانشگاه مشهد می‌توان دید.

(۳) برای اطلاع از سابقه امروسا بر شواهد رجوع شود به «لهجه بخارائی» ص ۴۷-۴۵، سبک‌شناسی بهار ج ۱ ص ۳۸۳-۳۸۲ - تاریخ سیستان ص ۲۸۲ - کلیات شمس با تصحیح فروزانفر ج ۱ ص ۸ و مقدمه کلیات شمس ج ۱ ص ح ص و یو.

«از هر موی چه سرخ و چه زرد، تروش و شیرین از خشک و زتر اندک و بسیار او کرد» ص ۹۸ س ۸-۶

در بخارا و قسمتی از ماوراءالنهر هم بدین صورت تلفظ می شود یعنی «میوه» بجای «میوه» اما «ترش» را بخاراییان «تورش» استعمال می کنند حال آنکه در متن حاضر «تروش» آمده است برابر با تلفظ مردم خراسان.
و- حذف «ر» از حرف اضافه: «در بام و دَشام (= درشام) نماز واجای آر» ص «در» ۵۳ س ۱

بسانیز جفا از پس آن روز دَروِی (= در روی) برادرش در گفتید ص ۸۸
ص ۹-۸ شومی در رسد (= در رسد) در خان و مان شان ص ۱۰۹ س ۱۰
این گونه حذف «ر» در کتاب «بستان العارفین و تحفة المریدین» مصحح اینجانب و چاپ دانشگاه تهران هم دیده می شود از جمله: «انس بن مالک روایت می کند که پیغامبر گفت صلی الله علیه: در امتان پیشین مردی بود نام وی موروک، عبادت نیکو کردی، وقتی در نماز بود، شهوت مردمان بروی غلبه کرد و بی طاقت ماند تا نماز بروی ریده شد ازان خشم آمدش برای خدا عزوجل. زه کمان بگرفت و دخایه خویش نهاد و می کشید تا بگست و ازان ولایت بولایتی دیگر شد که مردم وی را ندانستندی و بعبادت مشغول گشت» ص ۲۷۸
در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سوره آبادی نیز این طرز استعمال فراوان وجود دارد از جمله:

«... گفت دراه مصر چاهی است بر راه گذار کاروان، اورا در چاه افکند تا مگر کسی اورا ازان چاه بر کشد با خود ببرد تا ما ازو برهیم و خون او در گردن ما نیاید» ص ۱۳۹ ایضاً: «چون شب در آمد، علی از فاطمه پرسید که فامن بگوی که دراه که می آمدی سه جای بنشستی آن چرا بود مگر می کراهیت داشتی آمدن بخانه من» ص ۳۴۱

حذف را بصورتی که دیده شد از مختصات لهجه بخارائی بشمار می رود^۱ ولی در سایر نقاط شرقی ایران نیز کم و بیش وجود دارد از جمله در

(۱) برای ملاحظه شواهد و بحث مربوط رجوع شود به کتاب لهجه بخارائی

روستاهای جنوبی مشهد چون فریمان و قلندر آباد و شهرهای این منطقه از خراسان تا حدود مرز افغانستان؛ با این تفاوت که دال بر جای مانده با کسره تلفظ می‌شود به خلاف بخارا که مفتوح است چنانکه:

بجای	در خانه	می‌گویند	در خَنه
»	در خاك	»	در خاك
»	در دست	»	در دست
»	در جوال	»	در جوال

در لهجه مردم افغانستان نیز چنین است چنانکه در ضرب المثل^۱ آمده است «چَلَنی با کتری گفت که شکافهای دَگود» چَلَنی قاشق بزرگ سوراخ سوراخی است و کتری ظرفی گلین که از نیمه به بالا شکاف^۲ دارد.

ز- نیستین به جای نیستید

امروز نیز در تداول عامه نظایر این گونه استعمال دیده می‌شود ولی به صورت مکتوب جز در آثاری که مردم بخارا تألیف کرده‌اند یا آثار چندتن از صوفیه که صورت مکتوب محاورات است بنظر نرسیده: «شمازان نیستین کازرم دارید تخلیط شما خلق نداند خالق داند» ص ۴۶ س ۸-۷

ج- بکار رفتن کسره بجای فتحه که در آثار ادبی ادوار کهن شواهد بسیار از این طرز استعمال وجود دارد: «آوازش دادی» ص ۶۸ س ۱

هرچیش بجای هرچه‌اش: «او را بادا هرچیش مشیت» ص ۱۶ س ۱۲
در راحة الصدور راوندی راجع به سلطان سنجر این کلمه با قید کسره در کلمه: «وفاتیش» آمده است: «... و بعد از وفاتیش زیادت از يك سال خطبه»

(۱) ضرب المثلهای افغانی گردآورده دکتر محمد تقی مقتداری به نقل از مجله فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۳۸.

(۲) چَلَنی بمعنی «آبکش» هم هست که با آن برنج را صاف می‌کنند و کتری علاوه بر معنی نوشته شده در متن که مناسب مقام است منسوب به «کُتُر» یکی از نواحی افغانستان را هم می‌گویند. چَلَنی اصولاً در معنی سوراخ بکار می‌رود چنانکه در مورد اصابت گلوله بسیار به چیزی گفته می‌شود: «چَلَنی چَلَنی شد» یعنی سوراخ سوراخ شد آگاهی از معنی اخیر این دو کلمه رامدیون آقای مولائی دانشجوی فاضل افغانی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی هستم و از ایشان امتنان دارم.

اطراف بنام او می کردند» ص ۱۷۱ مصحح محمد اقبال چاپ امیر کبیر دیماه ۱۳۳۳ در حواشی و اضافات آخر کتاب ص ۴۸۲ در این مورد توضیحی آمده است بدین قرار: «ص ۱۷۱ سطر ۷- وفاتیش (کذافی الاصل یعنی بکسر تاء مثناة) در کلام فصیح ماقبل ضمیر «ش» مکسور بوده است و از نظایر آن قطعه‌ای است در يك نسخه بسیار قدیمی از مقامات حمیدی که در یریتیش میوزیم محفوظ است و در آن قطعه شش مرتبه ماقبل ضمیر «ش» مکسور نوشته شده است و ما آن را بحركات نسخه اصلی بعینه اینجا می نویسیم: قطعه

خوشر از جنت است اطرافش برتر از اختر است ارکانیش
حاسد نوبهار روضاتیش رشك جنات عدن بستانیش
نوشها داده مهر و ناهیدش سجده‌ها کرده ماه و کیوانیش^۱

البته آنچه مرحوم اقبال نوشته اند کلیت و عمومیت ندارد و چنین نیست که «در کلام فصیح» همه جا ما قبل ضمیر «ش» مکسور باشد اما در لهجه پاره‌ای از نقاط^۲ و گاه در برخی از ابیات شاعران، که بخاطر اجازات شعری نمی‌توان ملاك قرار داد این گونه استعمال دیده می‌شود مانند: مولوی در دیوان شمس ج ۳ ص ۸۸-۸۷ غزل ۱۲۲۵:

ریاضت نیست پیش ماهمه لطفست و بخشایش

همه مهرست و دل‌داری همه عیش است و آسایش

هر آنچ از فقر کار آید به باغ جان به باز آید

به ما از شهریار آید و باقی جمله آرایش

بین تو لطف پاکی را امیر سهمناکی را

که او يك مشت خاکی را کند در لامکان جایش

زهی شیرین که می‌سوزم چو از شمعش برافروزم

زهی شادی امروزم ز دولتهای فردایش

چرا من خاکی و پستم از یرا عاشق و مستم

چرا من جمله جانستم ز عشق جسم فرسایش

(۱) مقامات حمیدی Add. 7620 F. 110 a (۲) هم اکنون

مردم تبریز بدین گونه استعمال می‌کنند و مردم تهران نیز پاره‌ای از کلمات را.

دلا تا چند پرهیزی بگو توشمس تبریزی
 بنه سر تو ز سرتیزی برای فخر برپایش
 از دیگری:

بر تو خوانسم ز دفتر اخلاق آیتی در وفا و در بخشش
 کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش
 از اوحدی مراغی - جام جم ص ۲۰۸:
 بر نهالی نهاده بالیش را تا تو یادآوری جمالش را...
 میسند این سماع در دانش بی زمان و مکان و اخوانش
 از زبدة الحقایق عین القضاة تمهید سادس نسخه خطی کتابخانه ملی
 پاریس Supp. 1356. F.376

آن بت که مرا داد به هجران مالش دل گم کردم میان خند و خالش
 پرسند رفیقان من از حال دلم آن دل که مرا نیست چه دانه حالش
 رسم الخط این کتاب همانند کتبی است که در قرون
 اولیه هجری در ایران به فارسی نوشته شده است چون:
 نوشتن پ و چ بایک نقطه، فرق گذاردن بین دال و ذال
 برابر قاعده مخصوص در کتابت، اتصال کاف به کلمه بعد چون «کاز» بجای
 «که از» و «کتر» بجای «که تو را» و گاه انفصال آن، نوشتن کی و جی و هرک
 و هرچ بجای که و چه و هرکه و هرچه، گذاردن سه نقطه زیر سین و دو نقطه در حلقه
 (ی) غالباً.

جدا یا سرهم نوشتن کلمات متن تابع هیچ قاعده مشخصی نیست گاه کلمات
 مرکب جدا نوشته شده و گاه ۲-۳ کلمه یا حرفی و کلمه ای یا حرفی و کلماتی
 به صورتهای گوناگون بصورت پیوسته نگارش یافته است.
 «ب» در آغاز فعل غالباً متصل نوشته شده، و در آخر کلمات مختوم به
 واو اشباعی الف آمده است چون بگوا- نیکوا بجای بگو و نیکو و نظائر آن که در
 دیگر متون کهن نیز دیده می شود.
 در مواردی بجای آوردن واو عطف، روی آخرین حرف کلمه معطوف

ضمه گذارده شده است مانند: «در وعد و عید تو راست گفتم» ص ۳۱ س ۳ و «بر طاعت صبر روز معصیت صبر امید رضا هر دو پدید آمد» ص ۱۰۶ س ۷-۶ و «میوه دادیم راحت پیوسته» ص ۱۱۱ س ۱۲

گاه در نگارش دیده می شود که فاصله اضافی موجود در يك سطر را با دو خط موازی == پر کرده است که در بادی امر ممکن است بنظر آید این کار برای آن است که اسجاع زیر هم قرار گیرند از جمله در صفحه ۱۶۰ متن عکسی بدین گونه:

پس یعقوب گفت این هم از آنست تسویل همه ز فرزندانست
من صبر جمیل خو فرا کردم انبارین نیز همچنا = نست
ایضاً در صفحه ۲۱۰ متن خطی که در قسمت افست شده می توان دید:
کافران گویند نه ای پیامبر بگو بسنده بود الله دا = و
امامان در کتب ازین خبر دادند شما می نکنید هیچ باور
اما با بررسی بیشتر روشن می شود که حقیقت جز این است زیرا در بسیاری از موارد وجود این گونه خطوط برای آن است که جای خالی موجود، برای نوشتن کلمه بعد کافی نبوده و خالی و سفید گذاردن صفحه هم کتاب را زشت می کرده است^۲

این کار منحصر به شیوه کاتب متن حاضر نیست در کتاب بستان العارفين و تحفة المریدین که مورخ ۵۴۷ هجری است و ضمیمه کتاب منتخب رونق المجالس می باشد^۳ در صفحات ۲۸۴ و ۲۸۵ از دو خط موازی برای تساوی اندازه سطور استفاده شده است. این روش کتابت را در نسخه عکسی تفسیر پاك چاپ بنیاد فرهنگ ایران و تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری نیز می توان دید.

(۱) ایضاً رجوع شود به ص ۱۶۹

(۲) برای ملاحظه این گونه خطوط موازی رجوع شود به قسمت افست شده صفحات ۶۸/۷۲/۷۳/۷۶/۷۷/۸۰/۸۹/۹۰/۱۱۴/۱۳۳/۱۴۳/۱۵۵/۱۶۰/۲۲۹/۲۰۹/۱۹۸/۱۷۵/۱۷۴

(۳) رجوع شود به منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفة المریدین چاپ دانشگاه تهران مصحح نگارنده ص ۱۴۵ عکسی برابر با ص ۲۵۵ چاپی

مختصات دستوری

ابدال

۱- ابدال «ب» به صورت «ف»:

الف- در اول کلمات

آری **فا** ما می گفتی که ما یوسف را نگه داریم. ص ۷۹ س ۱۴-۱۵
کافران گفتند **فا** رسولان و اما دو کار یکی بکنید. ص ۱۲۰ س ۱۱-۱۰
دوری بشوند **فادید** نیابند. ص ۱۲۲ س ۱

ب- در وسط کلمات:

زَفان = زُبان

بزفان چو آب حجت می خواند. ص ۲۲ س ۳

زفان زیشان یکسر واگیر. ص ۲۷ س ۱۶

زنادانسته زفان نگه دار. ص ۳۱ س ۱۳

۲- ابدال «ب» به صورت «و»:

این نوع ابدال در متن فراوان صورت گرفته است:

الف: در آغاز کلمات:

واژ آوردن = باز آوردن

ار واژ آرید رنجه ندارید شترواری گندم بدهیم ص ۸۲ س ۱۶-۱۷

واژ داشت = باز داشت

گفت بارخدای واژ داشت خواهم ز مانند آنکه از پیش بگفتم ص ۳۲

س ۱

وا = با

واما دو کار یکی بکنید ص ۱۲۰ س ۱۱

ورنا = برنا

عیال عزیز را چه می گویند باز آن ورنا که در خانه دارد. ص ۶۷ س ۳-۴

ویزار = بیزار من در هردو جهان از بت ویزادم. ص ۱۳ س ۱۲

ب- در وسط کلمات:

ایمان نیاری تا عذاب الیم در نیاوید (= در نیابید). ص ۸ س ۶-۷

- تا ثواب ابد از من بیاوند (= بیاوند). ص ۵۴ س ۹
- میزوان (= میزبان) از من بهتر نیاوید (= نیابید). ص ۷۸ س ۱۳
- بعذاب خدای می‌شتاوند (= می‌شتابند) ص ۱۰۰ س ۱
- ج- در آخر کلمات:
- شتاو = شتاب
- شادان و دنان شتاو می‌کردند. ص ۴۱ س ۲
- ۳- ابدال «ت» به «د»:
- گفتند = گفتند:
- گفتند در رحل آنکه یاوید سالی دازید. ص ۸۳ س ۶
- ۴- ابدال «ذ» به «ی»:
- بدان دریاشان گیاره کردیم. ص ۹ س ۲
- بگیاریدش رنجش مدارید که زود درمانی. ص ۲۷ س ۱۶-۱۵
- آن امت لوط از یاد مگیارید. ص ۴۵ س ۱۰
- چو دروازه مصر غیر بگیاشت... ص ۸۹ س ۱۲
- هیچ بمگیار. ص ۲۰ س ۱۳
- ۵- ابدال «ر» به «ل»:
- طباخ دال باود. ص ۷۲ س ۱۷
- ۶- ابدال «ف» به «و»:
- او کندن = افکندن:
- مرایشانرا خود دستها او کند ص ۶۷ س ۱۳.
- سال هشتم راحت پدید آید چنانکه شما شیر و در او کنید. ص ۷۵ س ۵-۶
- ۷- ابدال «گ» به «ب»:
- بروش = گروش:
- بگرویدی پیش از باس تا بروش ویرا سود کردی. ص ۱۱ س ۱۳-۱۴
- برویدگان = گرویدگان:
- از برویدگان یکی نگیرند. ص ۱۳ س ۸
- بنجد = گنجد:

در قصه مخلوق خطا در بنجد. ص ۵۵ س ۲

۸- ابدال «و» به «ب»

الف: در آغاز کلمه:

برزیدن: پیروی کردن، عمل کردن (= ورزیدن)

این بی دینان جهان باشند نه‌هاشان نیک نبرزید. ص ۸ س ۱۱

هر کس که بیزد بحق نبازد، هر کس که نبرزد بحق بسوزد. ص ۱۴

س ۱۵-۱۶

بدین زیبایی حکم بتازی بتو فرستادیم تا بیزی. ص ۱۱۲ س ۱۳-۱۴

ب- در وسط کلمه:

نیشتن = نوشتن

حرکاتش همی نیسند ص ۱۰۱ س ۷

بسبب توبه طاعت بنیسیم. ص ۱۱۳ س ۱۴

۹- ابدال «ه» به «خ»:

پرخیز کار = پرهیز کار

نیکو روی پرخیز کاری. ص ۷۰ س ۸-۹

بشنو تو نشان باغ آنان کایشان مطلق پرخیز کارند. ص ۱۱۱ س ۱۰-۱۱

در آب روان سایه درختان پرخیز کاران تان جاودان باشند. ص ۱۲۴

س ۱۰-۹

ی- قلب: (اگر خطای کاتب نباشد) در این موارد دیده شده است:

حمتاً = حتماً

حمتا ایشان با تو جفا کردند. ص ۸۲ س ۵

مشا = شما

پدرتان بی او بمشا بماند. ص ۶۰ س ۱

حذف و تخفیف

۱- حذف یاء مبذل از کسره اضافه:

سودها (= سودهای) سره زان سوی پدید آید. ص ۱۰۵ س ۱۴

۲- حذف «ن» از آخر کلمات مختوم به الف:

ازمن بمثل قفیزی گندم بی برادر تا [ن] خود هم نیاوید. ص ۷۸ س ۱۶ و
ص ۷۹ س ۱
پس خورد و بزرگ هرکتا [ن] هست شما همه را نزد من آرید. ص ۸۹
س ۱۵

می تا [ن] خواند تا بیامزد. ص ۱۱۸ س ۱۹
در سایر متون کهن از جمله تفسیر عتیق سورت آبادی این گونه حذفها
بوفور دیده می شود از جمله:
شباروز بجای شبان روز: «یوسف علیه السلام سه شباروز دران چاه بود»
قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورت آبادی ص ۱۴۴
حذف تون بعد از «یا»: ای جای بجای این جای: «ای کاشکی راحیل مرا
نزادی، کاشکی ای جای بر من گورگشتی» ص ۱۵۳

ایضاً حذف تون بعد از الف: جوامرد بجای جوان مرد: «در این قصه
(داستان یوسف) ذکر پیغامبران و بسامانان است و ذکر فریشتگان و پریان و
آدمیان و چهار پایان و مرغان و سیر پادشاهان و آداب بندگان و احوال زندانیان
و فضل عالمان و نقص جاهلان و مکر و حیل زنان و شیفتگی عاشقان و عفت
جوامردان و ناله محنت زدگان» قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورت آبادی
ص ۱۳۴ ایضاً - ص ۲۱۳

۳- حذف حرف اضافه «به» یا «با»:

من صبر جمیل خو فرا کردم. ص ۸۶ س ۸
به جای: من [یا] [یا] [به] صبر جمیل.....

۴- حذف بقرینه:

ز اول او را سلام دادند، چو گفت: و عليك، سخن بگفتند. ص ۳۸

س ۱۵

۵- حذف واو از میان کلمه:

اهلت با تو در پیش می شد (بجای: می شوند). ص ۴۲ س ۱
رسواییهاشان بیش باشد بدوزخ شد (= شوند) آن قوم وازو. ص ۴۸

س ۲-۳

آن روز بشند (= بشوند) آن شب در آیند. ص ۱۰۱ س ۸
 ۶- حذف علت ادغام دو حرف هم جنس یا قریب المخرج: «او را
 هیچیز (= هیچ چیز) همتاندا نند» ص ۷۲ س ۸
 هر روز بجای هرروز: «هر روز (= هرروز) قومی وفات می یابوند» ص

۱۱۴ س ۵

هیجای بجای هیچجای: «اینان که شما همی در آیند در آشکار و نهان
 هیجای نیاید» ص ۱۱۱ س ۲-۱

در سایر متون کهن نیز این گونه حذف و ادغام وجود دارد از جمله در
 قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سوره آبادی: هیجا بجای هیچجا در
 صفحات ۸۳، ۲۳۵، ۴۴۸

هیچیز بجای هیچ چیز در صفحه ۴۳۸
 هرروز بجای هرروز ص ۹۸: «رسول گفت: اشتر چند کُشند هرروز؟ گفت روز
 بود که ده بکُشد و روز بود که نه بکُشد مهمانی لشکر را بنوبت»
 ۷- حذف الف: یا با (= یا ابا): «گفتند یا با! اینک بضاعت مسا....»
 ص ۸۰ س ۶

احتمال خطای کاتب نیز بسیار است که «بابا» را «یا با» نوشته باشد و
 یا با تکلف بیشتر عبارت: «یا بابا» بوده باشد.

سر انجام بجای سر انجام: «سر انجام نیک او را پدید آید» ص ۱۰۶ س ۱۷
 خانمها بجای خانمها: «خانمهاشان زیر وزیر آمد» ص ۴۲ س ۱۱
 زنجا بجای زانجا یا ازانجا: «توقصه یوسف ذمن شنیدی زنجاکه
 خرد واجب آن بود» ص ۹۲ س ۱۲-۱۱

۸- حذف فعل یا روابط: «این پیراهنم با خود بیرید آنجا که پدم برویش
 بنهید» ص ۸۹ س ۷-۶

«چو ایشان را می بازگردانید، همگنانشان را حاضر کردند، آن برادر را
 کز پدر دارند می فرماییم تا حاضر آرند» ص ۷۸ س ۱۱-۸

«در رنجه او فایده ندانم» ص ۳۷ س ۱۸

۹- حذف علامت صفت مفعولی: خود کرد بجای خود کرده: «بخود کرد

شما مرا مگیرید. تا چند کتی مرا ملامت مرخویشتن را ملامتی بکنید» ص ۱۲۳
س ۱۱-۹

۱۰- تخفیف «یا» و استعمال آن بصورت کسره:

و اگیر بجای واگیر: «زُفان زیشان یکسر واگیر» ص ۲۷ س ۱۶
ان بارین بجای این بارین: «من صبر جمیل خو فرا کردم، انبارین نیز
هم چنانست» ص ۸۶ س ۸-۹

بگرنند بجای بگیرند: «بازان همه را ناگاه بگرنندی ص ۹۳ س ۱۰
۱۱- حذف دال پس از واو = بود: «می ترسیدند از ان ستم و داد
زان بو که دران راغب نبودند» ص ۶۴ س ۴-۵

زوش = زودش: «زینهار که زوش واز آید» ص ۶۱ س ۱۰
زو = زود: «زوخویشتن رازیشان برهان زین شهر برو چوشب در آید».

ص ۴۱ س ۱۸-۱۷

زوتر = زودتر: «مگر آن ببینند برادر را زوتر یارند» ص ۷۹ س ۷-۶
۱۲- حذف «ها» ی غیر ملفوظ: پاربی = پاره ای (پاره ای): «پاره ای زو
خوش پاربی شوره» ص ۹۸ س ۱۳

دروازی = دروازه بی (دروازه بی): «يك يك از هر دروازیسی چو جواز
دهند آنگاه دروید» ص ۸۱ س ۳-۴

۱۳- حذف دو حرف آخر کلمه؛ مژ = مژده: «بی دستوری مژ بندا دند»

ص ۱۱۳ س ۶

حروف

انواع الف

۱- الف اشباع واو:

این نوع الف همراه با حرف واو در آخر کلمات اعم از فعل، اسم یا
ضمیر درین متن بسیار دیده می شود و برای اشباع تلفظ واو بکار گرفته شده
است چنانکه در سایر متون کهن نیز هست:

الف: در اسم: جادوا

گویند: این گفت جادوا آورد. ص ۱۹ س ۴

ب: در فعل: بگوا

بگوا می چه برد و می چه آرد ص ۱۲ س ۱۳

بگوا که مرا او دیگران را فرمان دادند ص ۱۱۲ س ۷-۸

ج: در صفت: نیکوا

زینهار ای زن کاه را نیکوا داری ص ۶۴ س ۸

د: در ضمیر سوم شخص مفرد

هر که دروا فضلی باشد فردا ویرا بر آن ثوابست. ص ۱۲ س ۱۱-۱۲

... زیرا که بدوا ایمان داریم. ص ۱۲۰ س ۳

گفت بود کازوا دستوری خواهم. ص ۹۰ س ۱۳

ب: الف در آخر سوم شخص مفرد فعل «گفت»:

گفتا:

گفتا بابا تاویل آن خواب کان روز مرا تعبیر کردی امروزیاد باقی بدیدم.

ص ۹۱ س ۳-۴-۵

گفتا نه من همی گفتم امید بخدای و قشش در آمد. ص ۹۰ س ۹-۱۰

گفتا الله را گواه گرفتیم. ص ۸۰ س ۱۷

ج: الف تفضیم:

نیکا مثلاً که یاد کردست. ص ۱۲۵ س ۷

د: الف دعا برای سوم شخص جمع:

از رحمت ما دور بادند چنانکه نمود دور بیودند. ص ۴۷ س ۱۱-۱۲

۲- استعمال حرف ندای «یا» بجای «ای»

گفتند یا زن همی عجب داری از کار خدای. ص ۳۹ س ۱۳

۳- استعمال حرف عطف «او» به جای «و»

بگوا که مرا او دیگران را فرمان دادند. ص ۱۱۲ س ۷-۸

هم ناچه او هم زمین خدای راست. ص ۳۷ س ۱۷

استعمال باء

الف: استعمال باء تأکید بر سر فعل ماضی برای نشان دادن نوعی تداوم زمانی

از رحمت ما دور بادند! چنانکه نمود دور ببودند ص ۴۷ س ۱۱-۱۲

در رسولانم عاصی ببودند ص ۳۵ س ۱۸

ب: بکار بردن باء تأکید بر سر فعل نفی:

عیالت را با خود بنیرید که وی بازیشان هلاک گردند. ص ۴۲ س ۳-۴

ما دست ز خدايان بنداريم ص ۳۴ س ۳

مر واحد را بیت بندهد ص ۷۱ س ۱۹

ج: استعمال باء تأکید در آغاز فعل نفی:

عجب بمهمان از مکر اینان ص ۱۱۴ س ۸

عجب بمهمان از بر تو خندند ص ۱۰۹ س ۱۴

یکی زیشان گفت بمکشید ارمی بکنید جایش بنهید نایبسان او را بر-

گیرند، جایی ببرند، شما ازو برهید ص ۶۰ س ۶-۳

د- استعمال حرف اضافه «ب» در اول و «را» در آخر مفعول صریح:

پیغام دادیم نوح پیامبر را تا بگزارد بقوم خود را ص ۲۴ س ۱۷-۱۶

انواع «ی»:

الف: «ی» استمراری

این عرش اله بر آب بودی پیشاکه مکان در وجود آورد. ص ۱۸ س

۱۱-۱۲

او را خواستی بی شک توانستی که يكسان داشتی بدانچه شایستی. ص

۵۳ س ۱۹ و ص ۵۴ س ۱

گویبی که مرا می سجده آرندی. ص ۵۸ س ۹

ب: «ی» شرطی

او را خواستی بی شک توانستی که يكسان داشتی بدانچه شایستی. ص ۵۳

س ۱۹ و ص ۵۴ س ۱

چو آن زن قصد کرد او نیز کردی،
 ار آن را تبدی که پرهان ما داشت. ص ۶۵ س ۱۴-۱۵
 ج: برای ساختن فعل نیشابوری:
 قرآن گویند تو بافتستی بگو تا عشری ایشان دریا فند. ص ۲۰ س

۰۱۹

د- برای رساندن نوعی التزام
 واجب کردی که اهل هر شهری سود را از زیان جدا بکردی.
 بگرویدی پیش از باس تا بروش ویرا سود کردی ص ۱۱ س ۱۱-۱۴

معانی برخی از حروف اضافه

۱- با = با

و ا برویدگان بهم می باش. ص ۱۴ س ۳
 یوسف و امتاع هردو بهم بودند. ص ۶۲ س ۸
 من هردو بهم بحق نگه دارم. ص ۷۷ س ۱۰
 گفت: جمله بهم از در آن شهر اینک گفتم در نشوید. ص ۸۱ س

۲-۱

۲- با = به

چو باز آمدند با نزد یعقوب... ص ۷۹ س ۸

۳- باز = به

بازو خوانم تا زنده باشم. ص ۱۱۲ س ۱۱
 اقرار که مرا باز آن جهان آرند. ص ۱۱۲ س ۱۲
 بیرون آری از هر چه ناروی باذن الله خالق عالم باز آن راهی که خدای
 بستود. ص ۱۱۵ س ۸-۱۰

۴- باز = با

هر چند بسی جنبندگانند از احرارند از بندگانند جمله بازو طاقت
 ندارند. هر چند بسی قوت دارند. ص ۳۵ س ۱-۴

— عیالت را با خود بنبرید که وی بازیشان هلاك گردند. ص ۴۲ س

۴-۳

— چو دلو از چاه می برآمد یوسف بازان، عجب بماندند. ص ۶۳

۱۱-۱۲

— اندر عالم از کس نترسیم بازان منت که ما آرزو داریم. ص ۱۲۵

۵-۴

۵- فا = با

بگفت فایمقوب... ص ۵۸ س ۶

خواهش کافران فا ما هرگز هر چند کنند سود ندارد. ص ۱۵۳ س

۹-۸

۶- فا = به

روی فاکرد فا ندیمان. ص ۷۳ س ۱۷

۷- فاز = باز = با

فازو گفتست باری درمن نگر. ص ۶۷ س ۵

فازآن می گفت که عالم بودند. ص ۷۳ س ۲۵

چه پندارند که فاز هر کس بدانچه کردست خبر ندارد. ص ۱۱۵ س ۴-۵

۸- فاز = باز = به

— فازآن منگر کشان خدای خوانند. ص ۷۲ س ۲

— الله بفضل فازوا نمود [ه] بود. ص ۸۱ س ۱۷

۹- فرا = به

مر هر يك را كارد فرا دست داد.

خواری و زندان آخر بر من فرا سرآید. ص ۶۷ س ۱۵

اندوه پدرت فرا سرآمد. ص ۹۵ س ۸

۱۰- وا = با

نشاتها بود در باب یوسف و برادرانش پرستندگان را. ص ۵۹ س

۷-۶

زلیخا گفت: چنین نیکو بود مرا و چنین در خانه بگیری. ص ۶۶

س ۴-۵

۱۱-۱= به

همه را و اخدای خوانم. ص ۹۳ س ۱۴

۱۳- و از- باز= با

و اجای آمد و از و در ساخت ص ۸۲ س ۱۰

ضمیر

الف - استعمال ضمیر مفرد بجای جمع:

آنرا که سالها بمرزد بحرمت او فاسخن آیند. ص ۱۰۸ س ۱۶ و ص

۱۰۹ س ۱

همان روز آن را که متقیان باشند باذن الله در جنان آرند. ص ۱۲۴ س

۸-۷

ب- بکار بردن ضمیر متصل بصورت منفصل پس از «حرف»

گویند گرما را برون آرند ما در خواهیم تا تان برون آرند. ص ۱۲۲

س ۱۳

جمع

درین بخش تنها به ذکر چند مورد مهم اکتفا می شود:

الف- جمع اسمهای معنی با «ان»:

دروغان شان فاش بکردیم. ص ۴۸ س ۱۴

ب - در مورد ضمیر اشاره: گفتار شما اصلی ندارد، از پنهان بود الله

داند در آشکارا شك بنماید اینان که شما همی در آیند در آشکار و نهان هیچ جای

نیاید. ص ۱۱۰ س ۹-۱۱ و ص ۱۱۱ س ۱-۲

ج - بکار بردن صورت مثنای عربی: ابوان = پدر و مادر

ابوانش را بر تخت بنشاست. ص ۹۰ س ۱۶

پیشوندهای فعلی

۱- بر:

بر آمدن: بنظر رسیدن - گردیدن
 آن روز که بشیر پیراهنش را بر رویش نهاد سرخ برآمد. ص ۹۵ س ۵-۶
 بر آوردن: بیرون آوردن
 صاعی ز جوال او بر آوردند ص ۸۵ س ۱۸
 برداشتن: از میان برداشتن
 بنیکیه گناه بردار ص ۵۳ س ۳
 بر رسیدن: دریافتن و آگاه شدن
 شما بر نرسی من جبر نکنم. ص ۲۵ س ۱۳
 بر ساختن: بدروغ ساختن
 خود بر ساختند خودشان نکو آمد ص ۱۱۱ س ۳

۲- در:

در رفتن: داخل شدن.
 دیگران را گفت بمصر در روید ص ۹۵ س ۱۷
 در سپردن: همدست شدن.
 نگر و ا ظالمان تان در سپارید که شما فردا با آتش بسوزید ص ۵۲ س

۱۲-۱۳

در گشتن: جدا شدن - بازماندن
 گفتا ز شما تا او در گردد. ص ۸۴ س ۱۶
 در نواختن: مراوده داشتن
 شما یوسف را چو در نواختی چنان کش یافتی مرا بگوید. ص ۷۵ س

۱۷-۱۸

۳- فا:

فانمودن: وانمودن.
 امروز ترا رسوای سر خلق رسوای سر خلق آب فا نمایم. ص ۹ س ۱۵-۱۶

فاپیش آوردن: به پیش آوردن

بخته بریانی فاپیش آورد. ص ۳۹ س ۱-۲

فاشمار گرفتن: به شمار گرفتن

پس زان همه را فاشمارگیرند ص ۱۱۴ س ۷

فاشنیدن: شنیدن

رسولان شان پیغام دادند نه پذیرفتند و نه فاشنیدند ص ۱۱۸ س ۱۱-۱۲

۴- فرا:

فرا کردن: آشکار کردن؟- کردن

من صبرجمیل خو فرا کردم ص ۸۶ س ۸

۵- وا:

وافا پذیرفتن: ایمان آوردن و پذیرفتن.

آن قوم ازپیش مثله گشتند از بازآیند و افا پذیرند از نیز عقاب سخت

بینند ص ۱۰۰ س ۳-۴-۵

وا دریافتن: داوری کردن

آن وقتی که وا دریایند دادها بدهد ص ۱۵ س ۱-۲

واگشتن: پشت گرداندن یا روی نهادن بهدقی دیگر

واکفر ازینجا وامگردی ص ۳۴ س ۱

وا نهادن: باز نهادن

فرا خود را این وا نهادند ص ۱۲۱ س ۱۶

فاصله افتادن میان پیشوند «می» و فعل

الف: کلمه فاصل جزء نخستین فعل مرکب است:

این ناقه شما را خود نشانست بر آنکه من می راست گویم. ص ۳۷ س

۱۳-۱۴

گفت بار خدای را می گواه گیرم. ص ۳۴ س ۱۰

ب: کلمه فاصل مفعول است:

برخی ز بتان اژتو ییازردند زیرا که تو می بتان نکوهی: ص ۳۴ س ۷
 بدان مقدار که می از آن بخورید. ص ۷۴ س ۲۵
 ج - کلمه فاصل مُسند است:

نه می بس بود که تو بگویی. ص ۳۴ س ۴

د - باء تأکید جداکننده پیشوند و فعل است:

نه می بزید نه می بمیرند. ص ۱۲۱ س ۸

ه - کلمه فاصل جزء پیشوندی است:

امیدوار بُدی تا این بگفتی می واداری از بت پرستیدن. ص ۳۶

س ۱۷

و - کلمه فاصل، «کلمه پرسشی» است:

ایشان خود را می نتوانند می چه بیوسید زیشان شفاعت. ص ۱۵۴ س

۳-۱

بکار بردن صیغه های فعل به وضعی خاص

۱- استعمال صیغه جمع غایب ماضی بجای مفرد مخاطب:

امیدوار بُدی تا این بگفتی می واداری از بت پرستیدن، آگاه نه ای
 خبر نداری که پدران ما همه برین بودند. باور نکنیم هرچند گویند ما حیرانیم
 در آنچه می گویند سودت نکند هرچند گویند. ص ۳۶ س ۱۷ و ص ۳۷ س ۱-۶

۲- بکار بردن صیغه جمع غایب مضارع بجای جمع مخاطب:

اینان که شما همی درآیند در آشکار و نهان هیچای نیاید. ص ۱۱۱ س

۲-۱

۳- استعمال صیغه جمع غایب ماضی بجای مفرد غایب:

چو بانگ عذاب فادید آمد یکی زیشان زنده نماندند. ص ۴۷ س

۸-۷

۴- استعمال صیغه مفرد غایب مضارع بجای جمع غایب:

نه می بزید نه می بمیرند. ص ۱۲۱ س ۸

۵- بکار بردن صیغه جمع مخاطب مضارع بجای مفرد مخاطب:

تو این مسأله از من بهتر دانید. ص ۹۱ س ۱۴
 تو نامه ز ما بجمله دارید. ص ۹۳ س ۲
 ایشان را گفت: اگر بگرویدی توکل داری اگر مسلمانی از بار خدای
 نوید مباحثید هرچه تان باید جمله ازو خواهی. ص ۷ س ۲ تا ۵
 فرمان دادیم موسی و هرون را گفتیم در شهرها مسجد ها گیری روی فاقله
 نماز بگزارید. ص ۷ س ۱۰-۱۲

۶- استعمال صیغه جمع مخاطب ماضی بجای مفرد مخاطب:
 تو آن وقت نبودید. ص ۹۲ س ۹
 تو روز نخست مرا بگفتید. ص ۹۱ س ۱۲
 تو يك ذره مزد نخواهید. ص ۹۲ س ۱۷
 ۷- استعمال فعل امر مفرد بدون مرجع برای تسویه:
 حق می گویم گفوی هرچه خواهی باش زیرا که بدوا ایمان داریم. ص
 ۱۲۰ س ۲

۸- استعمال فعل امر مفرد «نگر»: الف - در ترجمه نون تأکید عربی:
 - تو نادانسته نگر نپرسی. ص ۳۱ س ۱۱
 در ترجمه فلا تستلن ماليس لك به علم (سوره ۱۱ هود آیه ۴۶)
 ب - در ترجمه لای نهی آیه ۶۷ سوره ۱۲ یوسف:
 «وقال یا بُنِیَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابِ وَاحِدٍ»
 گفت: جمله بهم از دران شهر اینک گفتم نگر در نشوید ص ۸۱ س

۱-۲

۹- استعمال نوعی خاص از ماضی استمراری: در ساختن این نوع
 ماضی استمراری بجای «ی» در سوم شخص مفرد نشانه هایی که افاده جمع می-
 کنند چون: «ید» و «ندید» بکار می رود از جمله در ص ۴۰: کردید بجای
 کردی: «زحلمی که بود فاسوال آمد بسیار و اما رجوع کردید.»

این نوع استعمال خاص ظاهراً در قرون پیشین به فراوانی در محلهایی
 رواج داشته است چنانکه در بسیاری از صفحات تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی
 نظائر آن را می توان یافت از جمله در داستان ناقة صالح مربوط به سوره اعراف

در صفحه ۸۵ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۷ چنین آمده است: «دره‌ای بود، در پیش آن دره مرغزاری بود بزرگ، در پیش آن مرغزار چاه عظیم، همه آب ایشان ازان چاه بودی، از مرغزار سیر بخوردی و بچاه شدی، آب او را برسر آمدی همی خوردید. انکه بقدرت خدای آن همه آب که بخورده بودی شیر شدی از بسن موی چون ستاره روشن شیر همی شاریدید، خلق چندانکه خواستندی از شیر وی فرا گرفتندید خوشترین و چربترین همه شیرها».

ایضاً در ص ۱۵۴ کتاب مزبور می‌خوانیم: «... آمد تا بخانه یعقوب و وی در بیت الاحزان بود خانه‌ای بود که یعقوب بنا کرده بود در آنجا شدید و دوی فرا دیوار کردید و بر یوسف نوحه می‌کردید خالی از اهل بیت».

ایضا در ص ۳۵۵: «در اخبارست که موسی علیه السلام در سرای فرعون در زی ملک زاده‌ای رفتید چهارصد غلام با وی برنشتید و مقرره زنان و بردارید در پیش وی، خلق بر وی نظاره می‌کردید. گاه گاه دلش بگرفتید در صحبت خلق فرصت نگاه داشتید و از دارالملک بیرون آمدید و بنظر عبرت در خلق و در گمراهی خلق می‌نگریستید و می‌گریستید».

آقای دکتر بحی مهدوی استاد دانشگاه تهران مصحح تفسیر عتیق سور-آبادی و قصص قرآن مجید برگرفته از آن کتاب در صفحه شانزده مقدمه نوشته‌اند که در آخر فعل ماضی بجای «ی» برای افاده استمرار یا تردید «ید» گذاشته شده است چنانکه در بعضی از نسخ طبقات الصوفیه انصاری هم این خصوصیت دیده می‌شود.

همچنین در صفحه بیست و چهار مقدمه ضمن بیان خصوصیت زبانی و لهجه‌ای نسخه تربت جام که نوعی تلخیص از تفسیر سوادآبادی است نوشته‌اند: «آوردن «ید» بجای «ی» در آخر فعل ماضی برای افاده تردید یا استمرار و غیره مثل «رفتید» و «گفتید» و «بردندید» بجای: رفتی و گفتی و

بردندی»^۱

۱۰- مصادر جعلی:

نیازیدن: «از نعمت او برخوردار شدن بینی آل یعقوب بتو نیازند» ص ۵۸-۵۹
 باوریدن: «ارچه ما این راست می گوئیم ترا بی شك نیاورد» ص ۶۲
 محاییدن: «املا کردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم و ابمحاییم ص ۱۱۳
 ایضا ص ۲۰۸ بمحاییم

ظاهراً این گونه مصادر در فارسی کهن بکار می رفته است خاصه برای
 صیغه های مختلف از «محاییدن» یا «مخودن» شواهد بسیار در تفسیر ابوبکر عتیق
 نیشابوری دیده می شود از جمله در ترجمه آیه ۴۶ از سوره نساء در کتاب
 «ترجمه و قصه های قرآن از تفسیر عتیق سورآبادی» مصحح دکتریحیی مهدوی
 از انتشارات دانشگاه تهران نیمه اول چاپ تاوان ۱۳۳۸ ص ۱۳۶-۱۳۵ :
 «ای ان کس هایی که داده انسد ایشان را نامه [یعنی توریت و انجیل] بیروید
 بدانچه فرو فرستادیم [چون قرآن] موافق و باور دارنده آن را که با شماست
 [چون توریت و انجیل] از پیش ان که بمحاییم^۲ روی ها را، کنیسم آن را چون
 قفای آن».

ایضا در ترجمه آیه ۸۸ سوره یسونس آمده است: «... ای بار خدای
 بمحای برخواسته های ایشان» در ترجمه «أطمس»^۳

(۱) ایضا: بر دیدن ص ۳۸۴ بودیدن ص ۳۸۹ نیمه اول تفسیر سوره
 آبادی و «بخوردید» ص ۶۱ و «خوردید» ص ۱۷۷ و ۱۷۵ و «آمدندید» ص ۱۴۰
 و «داشتندید» ص ۱۴۰ و «بستید» ص ۱۵۲ و «داشتید» ص ۳۴۸ و «تکردید» ص
 ۳۴۹ و «دادید» ص ۱۷۵ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی
 (۲) در متن این کلمه را از صورت صحیح «بمحاییم» کرده و در پاورقی
 شماره ۴ نوشته اند: «در اصل «بمحاییم» از تفسیر کلمه «مخ» در برهان قاطع این
 ظن حاصل می شود که «مخائیدن» بمعنی فایدید گردست»
 (۳) در پاورقی این صفحه در ترجمه «أطمس» نوشته اند: «شاید بمخای
 باشد... و شاید صیغه امر فارسی از «مخو» عربی باشد» اما صحیح همان است که
 در صفحه بیست و پنج مقدمه متذکر شده اند که «محاییدن» و مشتقات برگرفته
 از ان باشند و نه مخاییدن.

ایضاً در صفحه ۳۹۷ کلمه «بمحدود» یعنی «محو کرد» و در ص ۳۹۹ کلمه «بمحائی» بمعنی «محو کنی» آمده است. مصحح ضمن بیان خصوصیات زبانی و لهجه ای نسخه تربت شیخ جام در صفحه بیست و پنج مقدمه نوشته اند: «ساختن فعل فارسی از «محو» عربی مثل «محاییدن» و «محدودن» و غیره».

۱۱- استعمال پاره ای از جملات بطور خاص:

«او را ز شما زیان ندارد» در ترجمه لاتنضرونه شیئاً ص ۳۵ س ۱۱
«درهم ساعت باطل بکنم» بجای «هم در ساعت باطل بکنم» ص ۳۴

س ۱۶

«گفت بارخدای زینت و اموال فاشان دادی» ص ۷ س ۱۶ و ص ۸

س ۱

۱۲- استعمال «را» برای فاعل:

«اتراکز سالها بمرند به حرمت او فاسخن آیند» ص ۱۵۸ س ۱۶

افعال ساده کهن

اوفتیدن = افتادن، قرار گرفتن:

پس زانکه میان ما بیوفتید آن دیسو لعین عادت ایسن دارد. ص ۹۱

س ۱۵-۱۱

بردن = سود بردن، نتیجه گرفتن:

تا تو چه بری ازین چه می گویی. ص ۳۴ س ۹

یشولیدن = آشفته کردن:

نهاد خدای بر خلق بیشولند. ص ۲۳ س ۷

بمعنای: آشفته شدن:

خردت بشولید. ص ۳۴ س ۸

بیوسیدن = انتظار داشتن:

بگو شاید که می بخواهید بدون خدای از بت نصرت، ایشان خود را

می توانند می چه بیوسید زیشان شفاعت. [در ترجمه قسمتی از آیه ۱۶ سوره ۱۳

رعد: قل افاتخذکم من دونه اولیاء لایمکنون لانفسهم نفعاً ولا

ضرراً...

ص ۱۰۳ س ۱۸ و ص ۱۰۴ س ۱-۳

پسادن = پسودن:

صاع وان ز پیش بار ایشان بسبب آن صاع يك يك بپساده. ص ۸۳

س ۱۱-۱۰

پوشیدن = پنهان کردن:

گفتا بر من همی پوشید. ص ۶۳ س ۳

پیمودن = کیل کردن:

مسنجید کم و کم میماید. ص ۴۳ س ۸

پیمودن = سخن گفتن:

این کم ندهید ویش مستانید می پیماید چنانکه می خواهد. ص ۴۴

س ۵-۶

چربیدن = برتری داشتن:

یوسف و ابن یامین بر ما ازما بچربند. ص ۵۹ س ۸-۹

خواندن = بکمک طلبیدن

بت خواندن راست چنان بود که تشنه آب را بدست خواند. ص ۱۰۳

س ۴-۵

داشتن = نگه داشتن، متوقف ساختن ایضاً واداشتن

چو می خواهی که وایستید بنام خدای آنرا بدارید. ص ۲۹ س ۸-۹

بداری کاروان را که صاع ملك ایشان بدزدیدند. ص ۸۲ س ۱۳-۱۴

درآیدن = یاوه گفتن، سخنان نادرست و بی پایه گفتن.

[ایسن مصدر در ادب کهن ما همواره برای سخن دیوان و هرجا جنبه

تحقیر و توهین منظور بوده بکار رفته است و از آنجمله «هرزه درآیسی» امروز

بجای مانده است و بکار میرود. در شعر ابوطیب مصعبی هم کلمه «درایش» که در

ذم جهان بکار رفته مؤید این معنی است:

همه آزمایش همه پر نمایش همه پر درایش چو کرگ طرازی^۱
 — گفتار شما اصلی ندارد، از پنهان بود الله داند در آشکارا شك بنماید
 اینان که شما همی در آیند در آشکار و نهان هیچ جای نیابد. ص ۱۱۱ س ۱-۲
 وص ۱۱۰ س ۹-۱۱

درفجیدن = درچیدن:

تو که آسمانی دامن درفجین [در ترجمه یا سماء اقلعی آیه ۴۴ از سوره
 ۱۱ هود]. ص ۳۰ س ۱۱

دینیدن = خرامیدن و حرکت کردن:

شادان و دان شتاو می کردند. ص ۵۱ س ۲
 رسیدن = تمام شدن؛ تا بود شدن، پایان آمدن:
 — او را ببینند صبرشان برسد. ص ۲۳ س ۱۷
 — چو ما برسیم هم او بماند. ص ۵۶ س ۱
 ستهیدن = نپذیرفتن، معارضه کردن.

چو بستهد گوید نگروم بر آن بی خردی عقاب یاود. ص ۱۲ س ۱۰-۱۱
 سختن = سنجیدن

درم بستند ص ۶۵ س ۴

شدن = رفتن:

— ضلال بعید بدان که آن ره بود کز راه بشند. ص ۱۱۶ س ۴-۵
 — آن روز بشند آن شب در آیند. ص ۱۰۱ س ۸
 فاوا شدن =

«فردا او را با ما بفرست تا فاواشو» در ترجمه ارسینه معنا غداً يرتع
 و يلعب، آیه ۱۲ سوره ۱۲ یوسف. ص ۶۰ س ۱۱-۱۲
 کولیدن = درخت بمعنی کندن است و در اینجا ظاهراً به عمق حقیقت
 رسیدن منظور است.

(۱) تاریخ بیهقی مصحح دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۳۷۷ چاپخانه
 چاپخانه بانك ملی ۱۳۲۴.

گفتم بدار تا بکولیم باواز بلند توحید آورد، ایمان آورد. ص ۹ س ۶
گذشتن = صرف نظر کردن، چاره داشتن:
هفت سال غلته بدروید خوردش مکنی درخوشه بگیارید الا اندک کران
نگذرد بدان مقدار که می از آن بخورید. ص ۷۴ س ۱۷-۲۰
گرفتن = مؤاخذه و بازخواست:
بدانچه گفتم مرا نگیری. ص ۳۲ س ۳
گماریدن = تبسم کردن، خندیدن:
عیالش بشنید برپای، بگمارید. ص ۳۹ س ۷
مولیدن = دیرماندن - درنگ کردن
منم یوسف شما چه مولید. ص ۸۲ س ۴
نشانندن = توقیف و بازداشت کردن:
این یامین را یوسف بنشانند، ایشان فازوا خواهش کردند گفتند: پدرش
بزرگ پرست بجز او یکی زما بنشیند. ص ۸۴ س ۱۸-۲۰ و ص ۸۵ س ۱
نشاستن = نشانندن:
ابوانش را بر تخت بنشاست. ص ۹۰ س ۱۶

افعال مرکب قابل ملاحظه

اقرار دادن = اقرار کردن
اقرار دادم که جرم من کردم. ص ۷۶ س ۷
بانگ برداشتن = فریاد کردن:
پنهان گویند یا بانگ بردارید... ص ۱۰۱ س ۱
بوی بردن = گمان داشتن، بوشنیدن:
گفت ایشان را که بوی می برم از یوسفی ص ۸۹ س ۱۴-۱۵
پشت دادن = فرار کردن و رفتن و گریختن
... یا نیز بخواری پشت بدهید. ص ۱۲۰ س ۱۳
پشت وانهادن = توکل
من پشت بداشت وانهادم، از ناداشتن بترنایم. ص ۳۴ س ۱۸-۱۹

- تشویر دادن = شرمساری فراهم آوردن، شرمسار ساختن
 در مهمانم تشویر مدهید. ص ۴۱ ص ۶
- تقوی برزیدن = پرهیز کاری کردن
 ایمان آری، تقوی برزید. ص ۷۸ ص ۳
- توکل آوردن = توکل کردن
 شما نیز همه توکل آورید. ص ۸۱ ص ۱۲
- جفا گفتن = نسبت بد دادن و زشت گفتن
 بسا نیز جفا از پس آن روز دروی برادرش در گفتید: ص ۸۸ ص ۸-۹
- چشم داشتن = انتظار
 بگو مولی چه چشم میداری. ص ۱۳ ص ۱
- حجست گیاردن (= گذاردن) = دلیل آوردن و حجت عرضه کردن
 پدران ما بتان پرسیدند شما می گویی بت می رسید بساور نکنم ما خود
 بیاورید ظاهر تر ازین حجت بگیارید. ص ۱۱۹ ص ۵-۹
- خصمی کردن = دشمنی و مخالفت کردن
 گفتا امروز خصمی نکنم دربار خدای عذری بخواهید.
 ص ۸۹ ص ۲-۳
- خواب گزاردن = تعبیر کردن خواب
 خوابم بگزار چنانکه دیدم. ص ۵۸ ص ۱۰
- دستان کردن = حیلہ گری، مکر بکار بردن
 بگو چند دست بیردند دستان کردند چرا نپرسید. ص ۷۵ ص ۱۱-۱۲
- دست داشتن = قدرت داشتن - تسلط داشتن
 دانید مرا بر شما نبود دستی. ص ۱۲۳ ص ۵-۶
- دستوری خواستن = اجازه و موافقت خواستن
 گفت بود کازوا دستوری خواهم. ص ۹۰ ص ۱۳
- دست یازیدن = دست دراز کردن
 چو دید که همی دست نیازند صعبش آمد. ص ۳۹ ص ۳-۴
- دمار بر آمدن = نابود شدن = هلاک بر آمدن

- دمار از آن شهر بر آمد. ص ۴۲ س ۸
- دین برزیدن = دین داشتن، بدین پرداختن
- بی سامان بود دین می نبرزید. ص ۳۵ س ۱۰
- رحم بریدن = قطع صلۀ رحم
- آنان که عهد شکنند فرمان نبرند رحم ببرند فساد کنند، مطرود گردند.
- ص ۱۰۶ س ۱۸-۱۹ و ص ۱۰۷ س ۱
- روزگار شدن = طول کشیدن
- روزگار نشد که بخته بریانی فایض آورد. از آن نخوردند.
- ص ۳۹ س ۲-۱
- روی دادن = روی برگرداندن (مانند پشت دادن)
- چو ایشان زان چاه روی را بدادند از ما بر او می وحی بردند.
- ص ۶۱ س ۱۵-۱۶
- روی گشتن = دگرگون شدن رنگ رخسار
- کدخدای آن زن در وقت در اسید هردو را دیدرویش بگردید.
- ص ۶۶ س ۲-۳
- زمین بریدن = طی کردن روی زمین
- از قرآن را چنان بسازیم که تا کوهها را بدان برانند بحرمت او زمین
- برند. ص ۱۰۸ س ۱۳-۱۵
- سخن سختن = سخن با اندیشه گفتن، سخن ارزشمند گفتن
- سخن نسخت مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی نینید.
- ص ۷۷ س ۲-۳
- سر در آوردن = تسلیم شدن - گردن نهادن
- ایشان ما را بسزا ندانند بگو که مگر سری در آرند [در ترجمه...]
- آن لاله الا هو فهل افسم مسلمون آیه ۱۴ سوره ۱۱ هود]
- ص ۲۱ س ۹-۱۰
- شمار برگرفتن = بحساب رسیدگی کردن.
- واجب آن بود که شمار برگیرند. ص ۱۱۴ س ۴

صبر پیشه گرفتن = شکیا بودن

ما صبر آنگاه پیشه گیریم

ص ۱۲۰ ص ۷

صبر دادن = درنگ کردن - مهلت دادن

در وقت وحی آمد که صبری بدهید شتاب مکنید ما ایشان را هلاک گردانیم

ص ۱۲۰ ص ۱۴-۱۶

فرمان کردن = اطاعت کردن

فرمانش کن، گو راست می باش.

ص ۵۲ ص ۹

فریاد خواندن = شکوه کردن

فریاد می خوانم تا گفت مرا کار چرا بستید.

ص ۱۲۴ ص ۳-۴

کار بستن = اجرا کردن، در عمل آوردن

در آن آیاتست بر چنین تدبیر آنرا که خود را کار بسته.

ص ۹۹ ص ۷-۸

کاری رفتن = اهمیتی یافتن، مشکلی پیش آمدن

گفتند: یوسف و ابن یامین بر ما با ما از ما بچربند. ما مردان بزرگ

گشته، ایشان اورا از ما ببرند، در دوستی شان از حد برفتست این مسئله ما کاری رفتست.

گزارف کردن = کار نادرست کردن - از حد گذراندن کار

ما در هیچ حال گزارف نکیم. [در ترجمه و ما کان ربك ليس بك القرى

بُظِلْمَ وَاَهْلُهَا مُصْلِحُونَ آیه ۱۱۷ از سورة ۱۱ هود] ص ۵۳ ص ۱۵

هلاکت بر آمدن = مردن

هلاکت ز پسر نوح بر آمد

ص ۳۰ ص ۹

عبارت های فعلی

از پشت کسی بودن = از نسل کسی بودن (در ترجمه اهل)

پسرم بی شک ز پشت من بود.

ص ۳۱ ص ۲

از پشت تو بود که همی نه بس بود.

ص ۳۱ ص ۸

از پیش شدن = از عهد بر آمدن، موفق شدن

ما از هر کس عاجز نباییم مینداری کز پیش بشوند.

ص ۲۳ ص ۱۲

از راه بردن = منحرف کردن، گمراه کردن

دنیا بر دین برگزینند تا عامی را از راه ببرند.

ص ۱۱۶ ص ۲-۳

از کسی دیدن = کاری را ناشی از عمل کسی دانستن، از چشم کسی دیدن
از برگردی، از من مینید، پیغام خدای فاشما بدادم. ص ۳۵ ص ۷-۸

بازداشت خواستن = پناه بردن (در ترجمه اعاده)

گفت: بار خدای وازداشت خواهم زمانند آنکه از پیش گفتم.

ص ۳۲ س ۱-۲

با زمین راست کردن = ویران کردن

از دههاشان برخی بجای است برخی وازمین راست بکردیم.

ص ۴۸ س ۹-۱۰

بتك خاستن = دويدن آغازیدن

آن زن بتك خاست.

ص ۶۵ س ۲۰

بجا آوردن = تشخیص دادن، دریافتن

گفتا: بنما مرا تو پیراهن تا بجای آرم که جرم او بود.

ص ۶۶ س ۱۰-۱۱

بر چیزی بودن = بچیزی عقیده داشتن

پدران ما همه برین بودند.

ص ۳۷ س ۲

بروی کسی گفتن = در حضور و روبروی کسی گفتن

برویهاشان تو وادر گویی.

ص ۶۱ س ۱۹

بسر واگشتن = توبه کردن، بازگشتن از خطا و روی به راه راست آوردن

(در ترجمه توبوا الیه)

— رحمت خواهی بسر واگردی.

ص ۳۳ س ۱۳

— رحمت خواهی بسر بازگردی.

ص ۳۶ س ۱۴

چیزی بروی کسی آمدن = مصیبت یا بلایی بر سر کسی فرود آمدن

گفتا که بروی ما چه آمد

ص ۴۰ س ۱۴

خو فرا کردن = خوگر شدن

من صبر جمیل خو فرا کردم.

ص ۷۶ س ۸

در خدای عذرخواستن = از خدا پوزش خواستن

در بار خدای عذری بخواهید

ص ۸۹ س ۳

در کسی عاصی بودن = در برابر کسی نافرمانی کردن

در رسولانم عاصی نبودند. ص ۳۵ س ۱۸

دست بسینه فدا داشتن = تسلیم بودن، پذیرفتن

هر چه توانید بر وی بکنید من نیز بسینه دست فادارم

ص ۴۶ س ۱۱-۱۰

دل کسی را نگهداشتن = پاس خاطر کسی داشتن

اردل بابا همی نگه دارید هر چند زود تر شوید... ص ۸۷ س ۸-۹

سر درکاری داشتن = علاقه داشتن و فریفته کاری بودن

در دوستی او عجب سری دارد. ص ۶۷ س ۶

کسی را از خدا خواستن = بخشایش خواستن برای کسی

گفتند: بابا بی شک خطا کردیم باید که ما را از خدای بخواهی. [در

ترجمه آیه ۹۷ سوره ۱۲ یوسف: قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كَنَّا

خاطبین] ص ۹۰ س ۱۱-۱۲

کسی را باور داشتن = به کسی اطمینان داشتن

گفتند بابا ما را نگوایی چرا ما را باور نداری ص ۶۰ س ۸-۷

[در ترجمه آیه ۱۱ از سوره یوسف ۱۲ مَالِك لَا قَامَنَا]

پاره‌ای از لغات که نمودار کهنگی متن است

آسوده: آرام گرفته و ساکن

آن زر خلاص و آن دیگر آسوده و آن آب زلال نفع پدید آرد.

ص ۱۰۵ س ۵-۶

اسپاردن: سپردن

یوسف گفت کاین خزاین را سرتاسر کلید بمن اسپارید. ص ۷۷ س ۷

آلوفج (بروزن آموخت) - شوریده خرد - سفیه «مگر که مرا آلوفج

خوانید یقین دانید که عظم برجاست» ص ۹۰ س ۲-۱

آمین: ایمن

بمصر در روید تا خدای خواهد امن بنشینید. ص ۹۰ س ۱۷-۱۸

اند: بشکل مجرد به جای «چند»

ما در تورات پیش از تو ترا اند جای رسول خواندیم.

ص ۱۰ س ۹-۱۰

بادگیر: بادگیر

کردارهاشان بسان خاکستری در بادگیری بیاد بر دادند.

ص ۱۲۱ س ۱۳-۱۴

باغ: جنت

بشنو تو نشان باغ آنان.

ص ۱۱۱ س ۱۰

باوریدن: باورشدن

ارچه ما این راست می‌گوییم ترا بی‌شک این تباورد.

ص ۶۲ س ۱۱

بخته: گوسفند پرواری و فربه

روزگاری نشد که بخته بریانی فاپیش آورد.

ص ۳۹ س ۱-۲

بر: درمعنی نزدیک به «برعهده، بزیان»

رسوا کارا گر کودکی را زمین ما گرگ ببرد بریرما بود اگرچنین باید

ص ۶۱ س ۸-۵

که پدر چنین نگوید.

براه: بر راه راست درمقابل گمراه

ما ایشان را گمراه خواندیم، ایشان خود را براه خواندند.

ص ۱۱۱ س ۶-۵

بسامان: پارسا و شایسته

حاشا ای ملک زینهار بسامان‌تر از وکسرا ندیدند.

ص ۷۶ س ۱-۲

در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی ص ۱۳۴ نیز

آمده است و در بسیاری از متون کهن دیگر چون رونق‌المجالس و بستان‌العاریف

و تحفة‌المریدين، (شاهد) از قصص: «و این قصه (سورة یوسف) را «احسن-

القصاص» خواند زیرا که در این قصه ذکر پیغامبران و بسامان است و ذکر

فریشتگان و پریان و آدمیان»

بسند: کافی

نگه‌دار خدای بسند باشد.

ص ۷۹ س ۱۶

بی‌سامان: ناشایسته، ناپارسا (در ترجمه غیر صالح)

ص ۳۱ س ۱۰

پنام: پنهان

ص ۵۴ س ۳۰۲

مزدش نبود چو در پنامی.

بی آن باید که برگزینی

پیش بار: بار نخستین چار پای قافله

صاع وان ز پیش بار ایشان بسبب آن صاع يك يك پساد.

ص ۸۳ س ۱۰-۱۲

پیمان پیمان: اندك اندك «قوم و خویش هم که معنی دیگر پیمان است

مناسبت دارد».

ص ۶ س ۱۶

پیمان پیمان پنهان بگرویدند

چاشتان - ظرف نان و خوراك:

ص ۷۵ س ۵-۴

ب خواب دیدم که چاشتانی نان بر سر دارم

در برهان قاطع مصحح دکتر معین نوشته است که: «چاشدان با دال ابجد

بر وزن پاسبان مخفف چاشت دان است و آن ظرفی باشد که نان و خوردنی در

آن میان گذارند، چه چاشت بمعنی خوردنی و طعام هم آمده است و چاشکدان

(بسکون کاف) نان دان را گویند...»

ج ۱ ص ۶۱۲

داشت (ناداشت): محل یا موجود قابل تکیه کردن.

قابل ذکر است که کلمه «ناداشت» به معنی نادرست و حیلہ گر و غیر قابل

اعتماد در کتاب «سملک عیار» مکرر آمده است.

ص ۳۴ س ۱۹-۱۸

من پشت به داشت و انهادم از ناداشتان بتریایم.

در وقت: بی درنگ، بلافاصله

ص ۶۶ س ۲

کدخدای آن زن در وقت رسید،

دست: مسند

ایشانرا خود مهمان خواند، در آن مهمانی تکلفی کرد مرا ایشانرا خود

ص ۶۷ س ۱۱-۱۳

دستها او کند.

دُگمان (= دوگمان): منافق

قومی که مرا همباز گویند دروغزنند و دُگمانند

این کلمه در راحة الصدور راوندی ص ۲۲۹ مصحح محمد اقبال چاپ امیر کبیر سال ۱۳۳۳ بمعنی تردید و احتمال آمده است که بنظر درست نمی آید: «چون امرا را خبر شد یگان و دوگان می آمدند و زمین می بوسیدند. همه را قبول کرد و از سرگناهشان درگذشت. مثل: *إِسْتِصْلَاحُ الْعُدُوِّ بِحَسَنِ الْمَقَالِ* *أَسْهَلُ مِنْ اسْتِصْلَاةٍ بِطُولِ الْإِتِّمَالِ* دشمن را با استمالت بدست آوردن خوارتر که بمقاتلت از بیخ برکنند که استیصال دوگمائی بود و پیوستن و وصال تن آسانی». در آخر کتاب در فرهنگ کلمات و مصطلحات نادره ص ۵۰۱ در معنی دوگمائی می نویسد: کاری که انجام آن دوگمان داشته باشد مثلاً جنگ دوگمائی است که انجام آن ممکن است فتح و ظفر باشد و نیز ممکن است شکست باشد.

(of a double passibility=)

بنظر اینجانب این معنی هم قابل تصور است که جنگ همواره کینه بر جای می گذارد و نفاق. چه تسلیم یا صلح شکست خورده یزیت نیست و همواره منافق خواهد ماند و تظاهر بدوستی خواهد کرد تا قدرت انتقام بدست آورد.
رذ: باغ انگوری

زمینی بینید درهم پیوسته پاره ای زو خوش باری شوره رزان که در آن انگور باشد، زمینها زو کشت رسته. ص ۹۸ س ۱۲-۱۳ و ص ۹۹ س ۱-۲
رذ در اینجا برابر باغ انگوری است نه درخت انگور چون ترجمه

قسمتی از آیه ۱۴ سوره رعد است بدین صورت: «وَفِي الْأَرْضِ قُطُوعٌ مُتَجَاوِزَاتٍ وَجَنَاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ...» در مسقط منوچهری نیز می بینیم همین کلمه «رذ» بمعنی باغ انگور آمده است آنجا که میگوید:

دهقان بسحرگاهان کز خانه بیاید نه هیچ بیارامد و نه هیچ پیاید
نزدیک رز آید در رز را بگشاید تادختر رز را چه بکار است و چه شاید

یک دختر دوشیزه بدو رخ نماید

الا همه آبستن و الا همه بیمار

دیوان منوچهری چاپ دبیر سیاقی ص ۱۲۱

در بسیاری از متون کهن «رژ» بهمین معنی «باغ انگوری» آمده است و «رژبان» محافظ آن باغ. از جمله در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سور آبادی ص ۱۶۰: «بامداد ساقی ملک گفت یوسف را: من دوش خواب عجب دیده‌ام. چنان دیدم که در رژ شدی و در آن رژ تان بودی آن را سه شاخ و سه خوشه انگور از تو فرو آویخته، من آن را فرا گرفتمی و عصیر کردمی و فادست ملک دادمی»

رژم - بانگ شدید بخصوص بانگ رعد و شتر (کلمه عربی است):
بدبختان را اندر آتش آرند بر سان خران همی برزند

ص ۵۰ س ۳-۴

روز پسین: روز رستاخیز

ص ۱۱۲ س ۱۰

بروز پسین ایمان دارند.

زر خلاص: زر خالص و ناب

آن زر خلاص و آن دیگر آسوده و آن آب زلال نفع پدید آرد.

ص ۱۰۵ س ۵-۶

زنینکان: زنان - از جنس زن. این طرز استعمال هم اکنون در خراسان خاصه بین روستائیان رواج دارد چنانکه گویند: بزُینه یعنی جنس بز و میشه بمعنی جنس میش، مردینه جنس مرده، پسرینه جنس پسر

پسران تان را همی بکشتند زنینکان را به فساد خود را

ص ۱۱۷ س ۹

سره: خوب

ص ۱۰۵ س ۱۲

سودها سره زان سوی پدید آید.

سنه خواندن: تفرین و دعای بد کردن

ص ۷ س ۱۴

موسی فرعون را سنه خواند.

اشاره است به قسمتی از آیه ۸۸ سوره ۱۰ یونس آنجا که موسی می گوید:

«... رَجِنَا اَطْمَسُ عَلٰی اَمْوَالِهِمْ وَاَشْدَدُّ عَلٰی قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْا حَتّٰی

يُرَوُّوا الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ». در صفحه ۱۸۱ برهان قاطع مصحح دکتر معین بهمین

معنی ذکر شده و شعر لیبی از لغت فرس اسدی را بشاهد آورده است:

ای فرومایه و در کون هل و بی شرم و خبیث

آفریده شدی از فریسه و سردی و سنه

این بیت در لغت فرس اسدی مصحح دیرسیاقی ص ۷۵ بعنوان شاهد برای لغت «فریه» آورده شده و در ذیل آن نوشته اند که مرحوم دهخدا در معنی «سنه» تردید داشته اند ولی اکنون با آمدن این لغت در کتاب حاضر بمعنی نفرین ظاهراً تردید رفع می شود.

سوه: به جای سوی یا سوئ

این سوه اندوه صعب باشد. ص ۸۷ س ۱

فاوا - لغت کم استعمالی است در فرهنگها آنرا شرمنده و رسوا، شرمندگی و رسوائی معنی کرده اند و شاهدی بیتی از عمیق بخاری است بدین صورت: (برهان قاطع مصحح دکتر معین ج ۳ ص ۱۴۳۸)

بس که بخشد کف تو در تو گهر بحر شرمنده گشته و فاوا

اما در متن حاضر معنی فاوا نزدیک است به «یهوده» و «بی پایه» و «اختلاف - شقاق» که کلمه «اندروا» را بخاطر می آورد از نظر اندک مانندگی با آن از نظر شکل.

برای روشنی بیشتر همه عبارات مربوط با شاهد ذیل آورده می شود از

یونس (۱۵) آیه ۶۴-۶۳-۶۲ ص ۴ کتاب:

قومی کز اولیاء باشند

ز اندوه و زیم امن باشند

نشان ایشان آن بود

که مؤمن باشند

تا آخر عمر صابن باشند

مر ایشان را دومزده بدهند

یکی اینجا دیگر که برخیزند

سخنان الله فاوا نباشند

آن فوز عظیم بود که یابند

لازم است گفته شود که در متن «سبحان الله» نوشته شده که در کتاب حاضر

عیناً ثبت گردید اما با توجه به آیه مربوط دانسته شد که صحیح کلمه باید «سخنان» باشد نه «سبحان» بدین شرح آیه ۶۴-۶۳: الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ که روشن است «سخنان الله فاوا نباشند» ترجمه: «لا تبدیل لکلمات الله» است.

درجای دیگر همین متن نیز «فاوا» آمده است اما به معنی دیگر شاید نزدیک به: «ناشناخته - ناآگاه و نظایر این کلمات شاهد درص ۶۳ کتاب حاضر ضمن ترجمه آیه ۱۹ سوره یوسف است:

چو یوسف را جمله بدیدند

يك دیگر را می مژده دادند

او را پنهان فاوا می بردند

بضاعت عرش نام کردند

و قسمت مورد استشهاد از آیه چنین است:

«... قَالَ يَا جُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً»

این کلمه ضمن تفسیرها و ترجمه‌های قرآن کریم در موارد مختلف که بیشتر با «اختلاف» هم معنی است آمده از جمله: در ترجمه تفسیر طبری مصحح حبیب یغمائی ج ۳ ص ۹۹۲: «هرآینه ببرم دستهای شما و پایهای شما از فاوا» ایضا «فادوای کردن» در ج ۳ ص ۱۵۸۴

در ترجمه قرآن واقع در موزة پارس شیراز هم «فاوائسی» در معنی «اختلاف آمده است: «اوراست فاوائی شب و روز» ترجمه قسمتی از آیه ۸۲

(۱) - ببلاده کلمه «فادوا» و «فادوایی» در صفحات ۱۹، ۲۹، ۴۵، ۸۱، ۹۴

۶۲۴، ۸۴۴، ۹۰۹، ۹۸۳، ۱۰۳۵-۱۰۴۸، ۱۱۱۰، ۱۲۵۹، ۱۳۴۴ تفسیر طبری دیده می‌شود.

سورة ۲۳ مؤمنون: وَلَهُ إِخْتِلَافٌ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

در تفسیر قرآن کریم تألیف ابوبکر عتیق سورتآبادی که در سال ۵۲۳ هجری قمری کتابت شده و نسخه عکسی آن توسط بنیاد فرهنگ ایران به شماره ۱۶ انتشار یافته هم این کلمه مکرر آمده است از جمله: در صفحه ۷ در ترجمه همان آیه ۸۲ سورة مؤمنون که سابقاً نوشته شد یعنی «فاودایی یا فادوا» در ترجمه «اختلاف» بدین گونه: «و اوراست فادوای^۲ شب و روز...»

در کتاب «ترجمه و قصه‌های قرآن» از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام که مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری است و باهتمام استادان یحیی مهدوی و مهدی بیانی در ۱۳۳۸ از طرف دانشگاه تهران بچاپ رسیده در ص ۳۷۴ نیمه اول کتاب مزبور در ترجمه آیه ۹۳ از سورة ۱۰ یونس کلمه «اختلاف» در دومورد «فادوایی» معنی شده است: «و بدرستی که ما فرودآوردیم فرزندان یعقوب را فرودآوردن جای نیکو و روزی دادیم ایشان را از خوشیها؛ فادوایی نکردند تا که بایشان آمد علم و دانش. بدرستی که خدای تو بگزارد میان ایشان

(۱) ایضاً در ترجمه موجود درموزه پارس شیراز «فاوا» و بر ساخته‌ها از آن بشرح ذیل آمده است،

فاودایی در ترجمه اختلاف	سوره جائیه آیه ۵
فاودا کردن ،	مریم ۳۷ سجده ۲۵ حشر ۱۴ شوری ۱۰
	فصلت ۵۲، ۴۵
از فاوا ،	شعرا ۴۹ طه ۷۱
فاوا ،	ذاریات ۸ جائیه ۱۷ فاطر ۲۸، ۲۷ زمر
	۳، ۴۶
فاوا ،	حج ۵۳

در یافتن مواردی که کلمه «فاوا» و بر ساخته‌ها از آن در ترجمه تفسیر طبری و ترجمه قرآن موجود درموزه پارس شیراز بکار رفته است ممنون محبت آقای دکتر علی روافی هستم.

(۲) کلمه در نسخه عکسی به گونه‌ای است که نمی‌توان دانست «فادوای» است یا «فادوایی» برای ملاحظه چند مورد دیگر رجوع شود به صفحات ۲۴۴ و ۲۹۰ و ۳۹۹

[کار] روز قیامت در آنچه ایشان فادوائی کرده باشند» که قسمت مورد نیاز از آیه «فَمَا اخْتَلَفُوا» و «يَخْتَلِفُونَ» است.^۱

در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری ص ۲۵۵ هم «فادوا» در ترجمه «(مِنْ خِلافِ)» آیه ۷۴ سوره ۲۰ طه آمده است: «هر آینه بیرم دستهای شما و پایهای شما را فاود!» دست راست و پای چپ و پای راست و دست چپ»

فروور (ظاهراً = فروهر؟): و ابار خدای دستان نتوان فروور هاتان را
وا دریاوید
فریشتگان: فریشتگان نشان با يك دیگر دوستان باشند
کدخدای: شوهر (در ترجمه سید): کدخدای آن زن در وقت در رسید

ص ۶۶ س ۲

قبله^۲: حجاب آب: و آب پدید آید، بازو کف بود و قبله بود بسیار،
هر دو بشوند صافی پدید آید
ص ۱۰۴ س ۱۷، ۱۸، ۱۹
کم‌زان: حداقل
کافران گویند باری کم‌زان که زانچه درخواستم یکی بیارند.

ص ۱۰۰ س ۶-۷

کوژ: ناراست

ص ۲۳ س ۸ تاویل کتاب کوژ گویند.

کويز: کيل و پيمانه

ص ۸۸ س ۳ کويزهای گندم ازو بخواستند.

((۱)) ايضاً رجوع شود بهمين کتاب ص ۳۹۳ در ترجمه آیه ۱۱۲ سوره ۱۱ هود و ص ۳۹۴ در ترجمه آیه ۱۲۰ سوره هود.

((۲)) در لهجه مردم بخارا هنوز اين کلمه بهمين معنی بکار می‌رود حتی برای «آبله دست» و حباب و برجستگی روی نان استعمال می‌شود، در خراسان هم به برجستگی روی نان «قبله» می‌گویند که ظاهراً صورت تغییر یافته‌ای است از «کوپله» که بمعنی حباب مولوی و دیگران بکار برده‌اند.

گاه: بوته زرگری

زان زر که درگاه دارد صایخ یا دیگر همی جوش پدید آرد.

ص ۱۰۵ س ۱-۲

گردن: برتر و قوی

هر جای که در عالم گردنی بود فرمانش را مطیع بودند.

ص ۳۵ س ۱۹- ص ۳۶ س ۱

مهر: شوهر (در ترجمه بغل)

این مهر من شیخ گشته، عجب دارند از پیر فرزند.

ص ۳۹ س ۱۲-۱۱

میخ: ابر

آن میخ گران بآب باران.

ص ۱۰۲ س ۵

ناباک: در ترجمه مسرف (زیاده روی کننده - از حد درگذرنده)

«ناباک» بمعنی «بی پروا - بی باک» در سایر متون هم دیده می شود از جمله در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سوره آبادی ص ۲۰۸: «ماده سگی بد آن موضع بچه داشت. بچگان را شیر می داد و بختنصر را بایشان شیر می داد تا آنکه که کودک بشیر سگ بر آمد، نیکو روی و زیرک و ناباک» ایضا «ناباکی» در صفحات ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۹۱، ۲۰۶، ۳۹۱ کتاب مزبور.

سعدی نیز در قسمت بدایع (کلیات سعدی مصحح فروغی ص ۹۰ سال

۱۳۲۰ چاپخانه علمی) این کلمه را بکار برده است آنجا که می گوید:

دل دیوانگیست و سر ناباکی

که نه کار بست شکیانی و انده ناکی

فرعون در مصر گردنی بود ناباکی بود زو بترسیدن. ص ۷ س ۱

ناروی: ناپسندیده و ناصواب

ص ۱۱۵ س ۶-۷

بیرون آری از هر چه ناروی.

نوبتی: پاسبان، نگاهبان

از ما او را نوبتانی کز پیش وز پس نگاه می دارند

ص ۱۰۱ س ۶-۵

«نوبتیان» در ترجمه «معقبات» آمده است:

نهمار: بسیار

قرآن عربی از بهر آن بود تا دریافتش نهمار آسان بود.

ص ۵۷ س ۸-۷

نیژ: عاشق سخت و مبرم

گفتا ای زن خطا کردی زود توبه از نیژ درمانی.

ص ۶۶ س ۲۰- ص ۶۷ س ۱

واتر: ظاهراً به معنی «آن سوتر» است. ترجمه آیه ۱۷ از سوره یوسف ۱۲

عیناً از متن آورده می شود تا محل شاهد ص ۶۲ کتاب:

گفتند بابا خودت نگوییم

گرگی امروز ناگاه در آمد

ما یوسف را در رخت بنهادیم

چو وقت مسابقت در آمد

یوسف و امتاع هر دو بهم بودند

گرگ او را بخورد پس واتر آمد

ارچه ما این راست می گویم

ترا بی شک این نیاورد

در برهان قاطع مصحح دکتر معین ج ۴ ص ۲۲۴۳ «دورتر» معنی شده و

همین معنی در فرهنگ رشیدی هم آمده است.

واقعه: قیامت

از واقعه بسیار بیندیشد تا قیر سر را چو شیر گرداند، آن روز که همه

حاضر باشند برخی رویها چو قیر گرداند. ص ۴۹ س ۵ تا ۸

هفتی: هفت تا

هفت خوشه با اند یا بس، این هفتی سبز آن خشک بودند.

ص ۷۳ س ۱۵-۱۶

هنباز، انباز

ص ۱۰۴ س ۶

می ما را هنباز گویند.

افتادگی‌ها در ترجمه کتاب از آیه ۶۲ سوره ۱۰ یونس که تقریباً با اواخر فارسی و آیات جزو یازدهم برابر است آغاز می‌شود تا آخر آیه ۷۲ همان سوره. اما ترجمه فارسی فقط تا آخر آیه ۷۲ و چند کلمه از آیه ۷۳ را دربر دارد و با کمال تأسف ترجمه قریب هفت آیه که نمی‌توان دانست معادل چند صفحه می‌شود از متن ساقط است و بار دیگر کتاب از «عمل المفسدین» که قسمت اخیر آیه ۸۱ است شروع می‌شود و باین ترتیب نزدیک دو آیه عربی نیز همراه فارسی‌ها از متن افتاده بدین شرح:

۱- تمام آیه ۸۵ سوره یونس «وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَأُتْرَكُ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمُ الْقَوَا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ»

۲- تمام آیه ۸۲ بجز دو کلمه آخر آن «فَلَمَّا الْقَوَا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرَانِ اللَّهُ سَيَمْلِكُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلَحُ [عمل المفسدین]

آخرین آیه موجود در این کتاب آیه سی‌ام از سوره (۱۴) ابراهیم است (تمام سوره ابراهیم ۵۲ آیه است) که تقریباً با آخر جزو سیزدهم قرآن برابر است. با شرحی که گذشت مجموع ترجمه کتاب حاضر از آغاز تا پایان نزدیک دو جزو است.

معرفی نسخه قطع کتاب بین وزیری و رقعی است بابعاد ۱۶/۵ × ۲۱ سانتی-خطی متر، اندازه مسطر در تحریر متغیر و غالباً ۱۱ × ۱۲ سانتی متر است، کاغذ سمرقندی یرنگ نخودی مات از نوع ضخیم است، جلد مقوایی نازک با روکش تیماج مشکی ضربی با عطف در سمت چپ. خط نسخ متوسط خوانا است که آیات قرآنی با قلم درشت‌تر، هشت و هفت و گاه شش سطر در صفحه و ترجمه‌ها ریزتر از هفده تا ده سطر در صفحه نوشته شده است.

در دو صفحه نخستین انلك تذهیبی در دو مستطیل ۲۵ × ۱۵ سانتی متر با تریخ ماندی در دو جانب وجود دارد. نام و نشان این بخش از کتاب خدای به سرخی در مستطیل نگاشته آمده و در دایره‌ای کبود تیره و با پره‌های زرین که متصل به تریخ است علامت «عشر» یرنگ کاغذ متن نمایانده شده است.

سایر عشرات را در حاشیه کتاب در دوائری هم با پرهای زرین و متهایی برنگ سرخ و کبود تیره که همواره کلمه «عشر» در آن همرنگ کاغذ متن است نشان داده اند. «خمسات» بشکل گلایی زرین با خطوط سرخ داخلی و یک خط کبود که آنرا احاطه کرده و در دو جانب گوشواری خُرد دارد مشخص گردیده است.

سر سوره‌ها بخط کوفی زرین سایه دار است یعنی قبلاً با قلمی بسیار باریک کلمات را میان تهی نوشته اند و بعد با آب زر درون آنها را پر کرده اند. خطوط باریک سیاه را همه جا در بالا از حد کلمه فراتر برده اند که خود نوعی آرایش است. جای بجای خاصه در گردی‌های «واو» و «هه» با نقطه‌های سرخ کلمات را آراسته و در جانب راست سر سوره‌ها لچک ترنجی نیز با خط کبود و حشو زرین و آرایشی به سرخی جلب نظر می‌کند.



سخن را با درود فراوان بر روان مترجم بی‌نام و نشان این دوجزو از مهین کلام یزدان پایان می‌برد، مردی که کوشش او بی‌گمان در شناخت و دسترسی به حلقه دیگری از زنجیره شعر فارسی قرون اول هجری مدد می‌رساند. از آقای علی سلطانی‌گرد فرامرزى فارغ التحصیل فاضل دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران که زحمت بازنویسی و مقابل و تنظیم فهرست لغات این مجموعه را با علاقه و دقت خاصی بر عهده داشته‌اند و در هیچ باب از یارمندی دریغ نورزیده‌اند سپاسگزار است.

از اولیای محترم امور بنیاد فرهنگ ایران که با چاپ این کتاب به سنت دیرینه خویش که خدمت به زبان و ادب پارسی است وفادار مانده‌اند امتنان دارد. تهران - فروردین ۱۳۵۳ هجری خورشیدی

احمد علی رجائی بخارائی

در هیچ حال هیچ کار بر دست نگیری
 از قرآنم^۱ حرفی نخوانی اندك و بسیار
 هیچ کار نکنی که نه ما دانستیم
 تا تو بگویی در دانایی ما که در نیاید .
 ما داناییم بدانچه می در شوی،
 هیچ چیز از ما پنهان نماند ،
 نه خورد و بزرگ، تا بگروی
 ما این همه را پدید کردیم
 تا یاد گیری که می چه شنوی
 قومی - کز اولیا [ع] او باشند ،
 ز اندوه و ز بیم آیم باشند
 نشان ایشان آن بود که مؤمن باشند
 ۱ - اصل : قراتم .

یونس ۶۱/۱۰

یونس ۶۲/۱۰

- یونس ۶۳/۱۰ تا آخر عمر صابن باشند^۱.
 مر ایشان را دو مژده بدهند :
 یکی اینجا، دیگر که برخیزند .
 سبحان الله فاوا نباشند ،
- یونس ۶۴/۱۰ آن فوز عظیم بود که بیاوند .
 اندوهگن مباش که عزت ماراست ،
 ارچه ایشان تشبیه می کنند
 ما اشنوایم گفتارشان را،
 ما داناییم بهرچه بکنند.
- یونس ۶۵/۱۰ هرچند هستند بندگانند ،
 ار در زمین اند یا در آسمانند.
 قومی که مرا همباز^۲ گویند،
 درو غزنند و دگمانند
 شب را تاریک تا بیارامید ،
 روزی روشن تا فرابینید .
 درین هردو بسی نشانست
- یونس ۶۶/۱۰ ار فاشنوید ، معنی بجای آرید
 گفتند : یکی فرزند بگرفت .

۱ - اصل : « باشد »

۲ - کذا ...

بگو : سبحان الله ، والله که نگرفت

او بی نیازست ، اوراست عالم ،

یونس ۶۸/۱۰ ز نادان تشبیه هیچ نشگفت

آنان که برو دروغ گویند ،

یونس ۶۹/۱۰ هرگز ز عذاب او بفرهند .

واجب نکند ز بهر دنیا ،

خاصه که همه را و اقیامت آرند ؛

پس بچشایم عذاب ایشان را

یونس ۷۰/۱۰ بدان نا سزاها که می بگفتند.

تو قصه نوح را بریشان خوان ،

تا یاد گیرند ، بهش بشنوند ،

او گفت : بر شما می صعب آید

بر آنکه مرا منبر نهاده اند .

من تا بزم می و اخدای خوانم ،

تو کل کردم تا بشنوند

بیعت بکنند و یاری خواهند .

هویدا بکنند تا بدانند .

پس جمله آن نزد من آرید .

یونس ۷۱/۱۰ زمانم مدهید تا مردی ببینید .

ار برگردی زیان شما را

یونس ۷۲/۱۰

هرگز بشما طمع نکردم ۱۰۰۰۰۰

فرعون گفت : بر من آرید

یونس ۷۹/۱۰

جادو استاد هر چند توانید.

چو استادان حاضر گشتند ،

یونس ۸۰/۱۰

موسی گفت : يك بار برهائی .

چو ایشان آن را یکسر بنهادند ،

موسی گفت : کنون بینی که الله

این را چون حبطه گرداند ،

یونس ۸۱/۱۰

ز الله شما یاری نیاوی .

الله حق را ظاهر گرداند

یونس ۸۲/۱۰

گرچه شما باور نداری .

زان قوم هیچ کس ایمان نیاورد

مگر مردان یا کودکانی چند

از جانب ام ز قوم او بودند

پیمان پیمان پنهان بگرویدند

فرعون در مصر گردنی بود،

۱ - از اینجا ترجمه ناقص مانده است و ترجمه آیات ۷۳ تا ۷۸ و بخشی

از آیه ۷۲ از قرآن ظاهراً در صحافی افتاده است .

- نا باکی^۱ بود زو بترسیدن^۲ یونس ۸۳/۱۰
- [موسی] ایشان را گفت :
- اگر بگرویدی، توکل داری، اگر مسلمانی
از بار خدای نومید مباشید ،
- هرچه تان باید جمله ازو خواهی . یونس ۸۴/۱۰
- گفتند : یارب توکل آوردیم ،
- ما طاقت کافران نداریم . یونس ۸۵/۱۰
- زکام دشمن ما را نگه دار
- چنان که از کافران یکسر برهیم . یونس ۸۶/۱۰
- فرمان دادیم موسی و هرون را ،
- گفتیم: در شهر مسجد هاگیری.
- روی فاقبله^۳ نماز بگزارید،
- جمله مؤمنان را مژده بدهید.
- موسی فرعون را سنه خواند
- بدستوری ما تا یاد گیرید . یونس ۸۷/۱۰
- گفت : بار خدای ! زینت و اموال ،

۱- چون برابر رسم الخط کهن «ب» و «پ» بایک نقطه نوشته می شود «ناپاکی» نیز می توان خواند .

۲- چنین است در متن اصلی بجای «بترسیدند» و این گونه حذف ها در این متن مرسوم است .

۳ - اصل : قله .

فساشان دادی ، گفتی بگروید
 نه آن را دادی تا کفر آرند -
 این لام اینجلام والف خوانند^۱ -
 اموال شان را ز مالی بیرون بر ،
 [بر]^۲ دلها سخت [گیر]^۳ که می نگروند .
 بگو : شما زانی که ایمان نیاری ،
 تا عذاب الیم در نیاوید .

یونس ۸۸/۱۰

گفت^۴ : دعاتان مستجابست .
 دعوت می کنم راست می باشید
 این بی دینان جهال باشند
 نهاهاشان^۵ نیک نبرزید .

یونس ۸۹/۱۰

۱ - مقصود ازین جمله دانسته نشد .

۲ - در متن اصلی نیست که با توجه به آیه قرآن و ضرورت اکمال جمله فارسی افزوده شد .

۳ - کلمه در متن اصلی دستخوش دگرگونگیهای کتابتی شده است ، و آن را « گفتیم » و بتقریبی « گفتند » نیز می توان خواند ولی چون در اصل آیه « قال » آمده است برابر آن « گفت » ترجیح داده شد .

۴ - چنین است در اصل و جمله « این بی دینان جهال باشند ، نهاهاشان نیک نبرزید » ترجمه : « وَ قَتَّبِعَ لَلسَّبِيلِ الدِّينَ لَا يَعْلَمُونَ » است و معنی « نهاهاشان » دانسته نیست . شاید خطای کاتب و اصل « نهادهاشان » یا « نهانهاشان » یا « راههاشان » باشد .

بنوا اسرائیل در پیش بودند
 بدان دریاشان گیاره کردیم
 فرعون و جنود در قفا بودند،
 آن بی دینان را غرقه کردیم
 چو کرد آن آب آهنگ فرعون،
 گفتیم: بدار تا بکولیم
 با آواز بلند توحید آورد ،
 اسلام آورد . گفتیم: نپذیریم

یونس ۹۰/۱۰

این وقت ترا بی شک باس است
 چو مجبر باشی قولت نشویم .
 عاصی بودی از پیش و مفسد ،
 دعوی کردی تا بر تو شمریم
 حتی در دعای موسی خبر داد ،
 حتی اینجا و از آن مخوانی
 امروز ترا رسوای سر خلق ،
 رسوای سر خلق^۲، آب فانماییم

یونس ۹۱/۱۰

۱ - اصل: « بودندند » . و بسیار محتمل است استعمالی خاص باشد
 ۲ - چنین است در متن اصلی یعنی « رسوای سر خلق » دو بار تکرار
 شده است . اگر قصد خاصی چون تأکید در بین نباشد شاید دومی: « رسوای
 سر آب » بوده است و بعبارت دیگر کلمه « خلق » زاید است و اشتباهاً تکرار
 شده .

گویند : فرعون ، گویند غرق شد .
 آن سنگ ملعون ؛ فرا دل آریم .
 بسیار کسند که ما مر ایشان را
 عاقل دانیم ، غافل دانیم^۱ .
 هرچیز کزو بمرد واماند ،
 بنی اسرائیل را بدادیم .
 روزی حلال در باغ خورم ،
 عاقبت و از ان هرسه بدادیم .
 ما در تورات پیش از تو ترا
 آند جای رسول خواندیم .
 ایشان جمله بتو بگرویدند
 تا امروز که ترا منشور دادیم ،
 دو گروه شدند ، خلاف کردند
 ما روز قیامت وا دریاییم .
 هرکس گوید : باور نداریم ،
 بگو بار خدای فا تو می گوید :
 ار می خواهی که شك برخیزد ،
 زو پُرس زانکه خبر دارد

یونس ۹۳/۱۰

۱- معنی عبارت چنانکه باید روشن نیست. شاید « غافل یا بیم » بوده است
 و صورت فعلی نتیجه خطای کاتب است.

تا فا تو بگوید کز^۱ خداوند
 بردست رسول حق بتو آمد ؛
 پندت بدهد گوید : زینهار
 چنان نکنی که ریت بماند .
 زان قوم مباش که نه بکارند ،
 زیرا که هلاک از تو برآید .
 قومی که اله‌شان بَراند ،
 شومان باشند، ایمان نیارند .
 ار آیاتم جمله بینند
 مگر در بَاس یکی نگروند
 واجب کردی که اهل هر شهری
 سود را از زیان جدا بکردی،
 بگرویدی پیش از بَاس
 تا بروش ویرا سود کردی .
 اینک بشنو حدیث یونس :
 قومش چو عتاب ما بدیدند ،
 بیدار شدند بدو بگرویدند
 بنفرین بودند، با آفرین گشتند .
 در نعمت ما بسی بزیستند ،

یونس ۹۴/۱۰

یونس ۹۵/۱۰

یونس ۹۶/۱۰

یونس ۹۷/۱۰

۱ - اصل : کر .

یونس ۹۸/۱۰

چو ایمان بر کفر برگزیدند
ار ما خواهیم که اهل عالم را
بر آن داریم تا بگروند

تواناییم که در کم‌زیک ساعت،
اکراه کنیم یکسر بگروند.

تو زان باشی که مردمان را

یونس ۹۹/۱۰

اجبار کنی می تا بگروند؟

می آن باید که او بگروود

تا فرمانم را کار بندد

چو بستیهد ، گوید : نگروم

یونس ۱۰۰/۱۰

بران بی‌خردی عقاب یاود .

گویند : چه کنیم تا پذیرد ؟

بگوا^۱ می چه برد و می چه آرد.

سودشان نکند ، باور ندارند ؛

گویند: هر دو فعل فلک^۲ باشد.

یونس ۱۰۱/۱۰

روز را ببرد، شب را در آرد .

۱ - در رسم الخط کهن پارسی و از جمله در این کتاب گاه پس از

واو و ظاهراً بمنظور اشباع آن الفی می آورند مانند «بگوا» بجای « بگو » و

« دروا » بجای « دو » برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مقدمه .

۲ - در اصل ، کلمه نقطه ندارد.

بگو : مولی چه چشم می‌داری ،
 چنانکه شما را خوار بکنند .
 قومی کز پیش چو شما بودند ،
 زیشان هیچ کس امروز نزنند .
 شما می‌گویید که او درماند .
 من می‌گویم ایشان درمانند .

یونس ۱۰/۱۰۲

بگو : آنکه که بگیرند ، بحق بگیرند
 از ابرویدگان یکی نگیرند .
 رسولان خدای با مؤمنان یکسر

یونس ۱۰/۱۰۳

در هر دو سرای نجات یابند .
 باور نکنند که دین حق دارم .
 من در هر دو جهان از بت ویزارم .
 از هر [چه] شما همی‌پرستید ،
 هرگز من بدان رضا ندادم .
 آن را که شما را او بمیراند ،
 [شک] بدو نارم ، ایمان بدو دارم
 مرا گفتند: ز مؤمنان باش .
 فرمانش را لابد نگه دارم .
 بردین خدای اقبال می‌کن ،

یونس ۱۰/۱۰۴

۱ - کلمه دراصل نقطه ندارد و با توجه به معنی بدین صورت نوشته شد .

از هر چه ناحق، تو دور می باش

زینهار کز مشرکان نباشی،

و ا برویدگان بهم همی باش .

از خواندن بت سودت ندارد

از ناخواندن زیان ندارد

هر کس که بدون ما بگردد،

ار مُرسل بود ظالم گردد .

بیماری دهم، پس عاقبت بدهم .

اگر من خدای بتو نیک خواهم،

کسرا نبود که رد کند آنکه من خواهم .

این خواست مرا حکمت خوانند .

ار باز آیند، جمله بیمارزم .

دو حرف حدیث می بگویم،

می واگردم : نه من و کیلم

هر کس که بیرزد بحق، نبازد،

هر کس که نبرزد بحق، بسوزد .

هر وحی از ما که بر تو آرند،

بجد بگزار، ار چه سقط گویند .

نیگرا^۱ کسرا جواب ندهی .

یونس ۱۰/۱۰۵

یونس ۱۰/۱۰۶

یونس ۱۰/۱۰۷

یونس ۱۰/۱۰۸

۱- بجای «نگر» و اشباع کسره در لهجه مترجم فارسی این آیات مهجود است .

تا آن وقتی که وا در یابند ،
داده‌ها بدهد و داد بستانند .
و حکام جهان این نتوانند .

یونس ۱۰/۱۰۹

سورۃ هود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جدا و اکن میان سورت ،
بنام خدای ولی حکمت .
ما می بینیم کاین چه کتابست :
مراد ازین نامه خطابست
نامه ای محکم از سر تا بُن .
فلان چیز حرام ، دیگر حلالست
موافق را درو ثوابست ،
مخالف را درو عقابست .
حکیم خبیر نامه ترا دادست ،
این نامه ترا ز ذوالجلالست .

بگو : پرستید الا خدا را ،
 شما را بی شک ازو ثوابست .
 ار پرستید بجز خدای را ،
 شما را قطعاً بران عقابست
 ز اول در خدای عذرخواهید ،
 پس و از آید ، هر دو خطا بست .
 ایسن ترك گناه با شكر الله ،
 بی شك هر دو ز واجباتست .

هود ۲/۱۱

چو شكر كنید ، نعمت بفزاید ،
 آجال همه مسمیاتست .
 هر کس - که دروا فضلی باشد -
 فردا ویرا بران ثوابست .
 ار برگردی ، باور نداری ،
 شما همه را فردا عقابست .

هود ۳/۱۱

فردا همه را بقیامت آرد ،
 هرچه او خواهد ، بی شك تواند .
 عداوت تو واکفر ، هر دو
 اینان ور دل همی نهان دارند .
 آگاه نه اند که غیب دان داند ،
 هر چند سر را در جامه آرند .

هود ۴/۱۱

ویرا چه نهان چه آشکارا .

هود ۵/۱۱

علیم آن بود که اسرار داند .

جنبنده مدان تو در زمین یکسر

الابر ما کاو را بَدادیم .

آنجا کاو بود ، زنجار^۱ که آید .

بغل مکان ازو خبر داریم ،

روزی همه را جریده داریم .

هود ۶/۱۱

موری بمثل ضایع نگیاریم^۲ .

او عالم را در شش شباروز ،

با هردو بهم در وجود آورد .

این عرش انه بر آب بسودی ،

پیشا که مکان در وجود آورد .

پس زان که همه را تکلیف فرمود ،

زان وقت که همه را ببلوغ آورد

آزمایش را ، ارچه همی دانست

پیشا که همه را در وجود آورد .

۱ - املاي این کلمه در اصل بدین گونه است

۲ - کلمه در متن اصلی «نکیارم» خوانده می شود .

هر کس ز شما که کردش نیکو بُد^۱
 او خویشتن را خود آب روی آورد.
 ار ایشان را بعث برگویی^۲،
 گویند : این گفت جادوا آورد .
 ار در حین شان عذاب نکنیم
 تا روزی چند در میان در آریم ،
 گویند : بگو تا مانعش چیست
 ما بتر کنیم، بلی و نیک^۳ آریم .
 آن روز که عذاب ما پدید آید ،
 بیک لحظه تأخیر نکنیم .
 گویی دی بود که می بخندیدند .
 و ادرسانیم^۴ ، و ادر یسایم .

هود ۷/۱۱

هود ۸/۱۱

۱ - نگارش کلمه در متن اصلی بدین گونه است «بنکو بد» . بنا براین آنچه در متن کتاب حاضر نوشته شده حدسی و با توجه به معنی است . فرض دیگر آنست که کلمه را « بنکوید » بخوانیم با قبول مصدر جعلی و بمعنی « نیکو شود » . توجه بدین فرض از آنجاست که ساختن مصادر جعلی درین کتاب نظائر دارد .

۲ - املای اصل : «برکوی» .

۳ - «وینک» نیز می توان خواند .

۴ - کذا یا حذف يك «ر» و دراین متن این گونه حذفها معهود است .

نعمت شان دهیم ، شکر نکنند .

هود ۹/۱۱

محنت شان دهیم ، نا سپاسی کنند.

محنت ببریم ، منحت باز آریم ،

این نیکوی ز ما نبینند .

ادبار برفت ، دولت باز آمد .

هود ۱۰/۱۱

هلا زوبشاس بسیار گسویند .

* * *

آنان که در بلا از صابران باشند ،

و ندر نعمت ز شاکران باشند ،

و ندر کردار از صالحان باشند ،

هود ۱۱/۱۱

آمرزیدگان مأجوران باشند ،

مگر دل تنگ می آیباشید

از آنچه گویند یا ز آنچه در خواهند

از انذارت هیچ بزمگیر ،

هر چند ایشان ناخوب گویند .

رسول آن بود که گنج دارد ،

یا فرشته در قفاش می آید ،

الله ترا ز یشان نگه دارد ،

هود ۱۲/۱۱

هر جای که باشد ، هر چند باشند .

قرآن گویند تو با فتستی

هود ۱۳/۱۱

بگو تا عشری ایشان درباوند ،
بدونِ خدای از هر که در عالم
نحوی وادیب، یاری درخواهند ،
ار راست گفتند کاین تو گفتی ،
ایشان بیشند . بگو تا بگویند .
آری می کنند ، بهانه می آرند .
جمله ایشان يك نظم نتوانند ،
یقین دانی که بعلم ما آرند .
ایشان ما را بسزا ندانند ،
بگو که مگر سری در آرند .

هود ۱۴/۱۱

* * *

هود ۱۵/۱۱

هر که او همت دنیا دارد ،
دنیا خواهد ، دنیا برزد ،
بغزا آید ز بهر دنیا
آخر سهمی از آن بیاورد
ار فارس بود ، دوسهم ویرا ،
ار ذمی بود ، یاری بیاود .
ایشان بغزا ز بهر دنیا شند
فردا لابد آتش یاوند .
دنیا زیشان بمرد واماند ،

هود ۱۶/۱۱

باطل گردد هر آنچه کردند.
چو آن دین خدای بر بصیرت بود ،
بزبان چو آب^۱ حجت می خواند ،
ز نامه موسی - که امام ایشان بود -
حقّی قرآن بیرون می آرد .
او بود لابد و هر که چنوباشد ،
بقرآن و بتو ایمان آرد .
هر که او زیشان بدو نگردد ،
لابد فردا آتش بیاود .
این را ز خدای قطعا چنین دان .
این قول ز خدای می بتو آید .
بیشتر مردمان زان بنگروند ،

هود ۱۷/۱۱

مقلد باشند ، علم ندانند .
ظالم تر از ان کسی مدانید
که بر بار خدای دروغ گویند .
ایشان همه را روز قیامت ،
بفرمان خدای رسوا بکنند .

۱ - چنین است در متن یعنی « جو آب » و بخصوص روی حرف اول
« آب » مد گذارده است که اگر آن مد را نادیده بگیریم « جواب » شاید
مناسبتی باشد .

رسولان خدای و اموئمنان جمله

دَ رویه‌اشان گواهی بدهند

گویند فاخلق: کاینان بودند

که بر بار خدای دروغ گفتند،

لعنت الله بر آن که این گفتند،

تا خلقان را ز دین ببرند

نهاد خدای بر خلق پیشولند،

تاویل کتاب کوژ گویند،

بهرچه فردا در آخرت بود

اقرار ندهند، کافر باشند .

ما از هر کس عاجز نیایم^۱

مپنداری کز پیش بشوند ،

بدون خدای یاری^۲ ندارند

ایشان فردا دو عذاب بچشند

ایشان در بغض حق چنان باشند :

ار حق شنوند ، طاقت ندارند .

او را ببینند، صبرشان برسد .

او را بدو چشم . بمثل بنینند

هود ۱۸/۱۱

هود ۱۹/۱۱

هود ۲۰/۱۱

۱ - شاید : « نیایم » .

۲ - اصل : « باری » .

نگو سار ترین اندر قیامت
ایشان باشند، گاهی نکنند ،
حق را زیشان زیان ندارد .

هود ۲۲و۲۱/۱۱

ضایع گردد هر آنچه گفتند
آنان کایشان موحدان باشند ،
مطیعان باشند ، مخلصان باشند ،
بی شک ایشان بهشتیان باشند .
ایشان در بهشت جاودان باشند .

هود ۲۳/۱۱

مَثَلِ هَر دُو ز ما بشنوید :
چو کور چو کرکافران باشند ،
شنوا و بینا چو مؤمنان باشند .
زین تا آن بسیار در گردد ،
مپنداری که يك سان باشند .
قومی کاین را یسار نگیرند ،
ایشان بمثل نه عاقلان باشند .

هود ۲۴/۱۱

پیغام دادیم نوح پیامبر را ،
تا بگزارد بقوم خود را .
گفتا که: شما را می بترسانم

هود ۲۵/۱۱

اثبات کنم نبوت خود را

عذاب الیم تا دریاود ،

هود ۲۶/۱۱

ار نپرستی خدای خود را

گفتند او را رؤسان قوم

که: تو مردی مانند این قوم،

این برویدگان خطر ندارد ،

ایشان از دل بتو نگرונند.

می‌پنداریم که دروغ می‌گویند،

هود ۲۷/۱۱

ایشان بر ما فضلی ندارند .

گفتا: یا قوم ! شما چه بینید؟

ار من ز خدای حجت دارم

بر آنکه مرا تخصیص کردست،

هود ۲۸/۱۱

شما بر نرسی ، من جبر نکتم

بمال شما طمع ندارم ،

زانکه او فرمود، مزد بستانم.

قومی که بمن ایمان دارند،

من ایشان را خود بنرانم .

دلها شان بار خدای داند .

هود ۲۹/۱۱

شما را من همی نادان بینم^۱.
اگر ایشان را بمثل برانم
من درمانم یار نیام .
و انسدیشی شمار بر گیری

هود ۳۰/۱۱

تا در پاوی که می چه گویم .
الله روزی بمن نکردست
من غیب خدا بی اوندانم .
بفریشتگی دعوی ندارم .
آنان که شما شان خوار می داری ،
من ایشان را نفور نکنم .
خدای به داند دل‌های ایشان.
ظالم گردم گرشان برانم.
گفتند : یا نوح! می جدال گویی،
بسیار گفتی ز حد همی بیری
عذاب بیار ، تا کی ز تهدید

هود ۳۱/۱۱

۱ - ترجمه آیه ۲۹ دو بار در متن اصلی تکرار شده است و چون اندک اختلافی نیز در پاره‌ای از کلمات وجود دارد و وجه ثانوی صحیح‌تر است می‌توان احتمال داد که کاتب برای تصحیح خطاها بار دیگر ترجمه آن يك آیه را که از « بمال شما طمع ندارم » تا « شما را من همی نادان بینم » است - دوباره نوشته است .

- هود ۳۲/۱۱ گر راست گویی ؟ تا ز ما برهی .
عذاب شما الله آرد ،
هود ۳۳/۱۱ او از هیچ کس عاجز نگردد .
يك حرف از من نيك بشنوید :
چو عذاب خدای پدید آید ،
نصیحت من - اگرچه خواهم
و اجای آرم - اثر نیاود
اوبار خدای است ، او به داند
هود ۳۴/۱۱ فردا همه بقیامت آرد .

* * *

- یا نوح ! گویند : دروغ می گویی^۱ .
بگو : ار جرم کنم ، کیفر بردارم
من بیزارم ز جرم تان یکسر
هود ۳۵/۱۱ زیرا که ز عقاب تان خبر دارم .
وحی آوردند بنوح از ما :
کزین قوم پس ازین یکی نگرند ،
زفان زیشان یکسر وا گر
هود ۳۶/۱۱ هر چیز که کنند در آن میبوند .
بدستوری ما کشتی می ساز ،

۱ - املای اصل : « کواى »

ما بیناییم ، ترا نگه داریم

زیشان فامن نگر نگویی .

هود ۳۷/۱۱

مرایشان رامی غرق گردانیم .

چو او بنشست ، کشتی می ساخت ،

قومش گفتند : خویشتن فا ساخت .

پس هر قومی طنز می کردند

بزفان و برا سقط همی گفتند .

گفتا : فردا جواب شنوید

هود ۳۸/۱۱

مانندۀ آنکه دی همی گفتی .

رسوایی کنید و رنجه بنمایید

در عذاب خدای رسوا بباشید .

این رسوایی فرا سر آید ،

هود ۳۹/۱۱

در عذاب ابد رسوا بمانید

تا وعدهٔ امر مادر آمد

درهٔ ۱ تنور آبی برآمد .

گفتیم : بردار با خود در کشتی :

از هر حیوان که جفت باشند ،

نری و ماده‌ای که جفت گیرند

۱ - کلمه درست خوانده نمی‌شود . آنچه در متن فعلی آورده شده حدسی است .

و بران؛ باقی شان غرق گردند .
[جز] پیوسته تو کرمؤمنان باشند،
زیرا که دیگران می نیست گردند.
ار بتو کس ایمان دارند ،

هود ۴۰/۱۱

نه بسیار اند، خود اندکی اند.
گفت : در نشینید بامر الله
بنام خدای چو باد برانید .
چو می خواهی که وایستید ،
بنام خدای آن را بدارید .
این بار خدای من رحیمست ،
امروز ما را غرق نگردانید .
کشتی در میان موجهای صعب
بامر اله تازان^۱ می رفت .

هود ۴۱/۱۱

گفتی کوهست آن موج آن روز
پسرش جدا بُد زو در آن روز
آوازش داد که : و اما در نشین !

۱-۱- کلمه درست خوانده نمی شود . آنچه در متن فعلی آورده شده

حدسی است .

۲- در متن اصلی کلمه بدرستی خوانده نمی شود و بیش از هر چیز به

« تازار » می ماند . البته بصورت های : « نازار ، بازار » نیز می توان خواند .

هود ۴۲/۱۱

وایی دینان تو هیچ منشین!
گفتا ویرا : مدار اندوه ،
از غرق مرا نگاه می‌دارد کوه
گفت : کوه اندوه وا ندارد
مگر آنرا که خدای بدارد .
ایشان هردو درین سخن بودند،
بفرمان خدای موج برآمد
از يك دیگر جدا بیودند .

هود ۴۳/۱۱

هلاکت ز پسر نوح بر آمد .
گفتند زمین را: آب درچین .
تو که آسمانی دامن در فجین .
پس رو[ی] زمین وادید آمد،
ناجی و هالك همه پدید آمد.
آن کشتی را آن روز بر جودی،
آنجا که موصل، قرار دادیم.
گفتند : دورند ، دور باشند!
آن ظالمان را که هلاك کردیم.

هود ۴۴/۱۱

* * *

پس نوح از ما مسئله پرسید .

گفتا : « وَاَهْلَكَ »^۱ تو گفتی ،

پسرم بی شک ز پشت من^۲ بود

در وعدۀ وعید تو راست گفتی .

ترا بار خدای ! حکمتها بود ،

فا من نمای درین چه کردی ؟

یا نوح ! بشنو تاجهش باشی :

از پشت^۲ تو بود ، که همی نه بس بوَد

نسبت و اما سود ندارد ،

می آن باید که هم دین باشد .

بی سامان بود ، دین می نبرزید .

تو نادانسته نگر نپرسی .

این پندم را بشنو ، نگاه دار

ز نا دانسته ز فان نگه دار^۳

هود ۲۵/۱۱

هود ۴۶/۱۱

۱- ظاهراً اشاره است به آن قسمت از آیه چهارم سوره هود که میگوید:

« قُلْنَا اَحْمَلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ » با انسلك

مسامحه و تقریبی می توان « زاهل كه » هم خواند ولی چون در متن اصلی روی

حرف قبل از « اهل » فتحه گذارده شده است این نظر را تا حد زیادی از

اعتبار می اندازد

۲- در متن اصلی بالای دو کلمه « پشت من » ، نوشته شده است :

« از اهل » .

۳- : « بکه دار » .

گفت : بار خدای ! وازداشت خواهم

ز مانند آنکه از پیشی گفتم

بدانچه گفتم مرا نگیری ،

ارچه حق بود ، هلاك كردم .

گفتند : از كوه بايد كه بزير آييد

اندوه نداري ، دل قوي داريد .

بركات خدای بر تو و برينان

كايمن دارند - تا شاگردند.

قومي باشد پس از ينان

كه ما ايشان را نيكو بداريم

نعمت بخورند ، ايمان نيارند ،

در عذاب اليم شان بداريم

اين اخبار را غيب خوانند

اينان با تو خبر^۲ ندارند

چو امروز از تويك يك بشنوند

باور دارند ، بتو بگروند .

هود ۴۷/۱۱

هود ۴۸/۱۱

۱ - ظاهراً صحيح « تا شاد گردند » می باشد و این گونه حذفها در متن

حاضر نظاير دارد .

۲ - متن اصلی : « جيز » است كه با توجه به آيه كه سخن از « انباء »

در میان آمده بصورت « خبر » تصحيح شد .

صبری فاکن دلت قوی دار .
پر خیز کاران^۱ آخر به آیند

هود ۴۹/۱۱

پیغام دادیم بعادیان جمله
برادرشان هود پیامبر^۲ .
گفتا که: بیک خدای بگروید،
مخلوقان را خدای مگویید .
الله چنین روا ندارد .
برالله می دروغ گویند.

هود ۵۰/۱۱

امن باشی مزد نمی خواهم ،
از آفریدگارم اجرت بستانم
چو من بشما طمع ندارم ،
بر بار خدای زور نگویم .
رحمت خواهی، بسرواگردی،
زیادت قوت ازو بیاوی
درهای شما برحمت بگشاید

هود ۵۱/۱۱

۱ - ظاهراً تلفظی است از « پرهیزکاران » . لازم بذکر است که ضبط
متن اصلی « برخیزکاران » می باشد .
۲ - ظاهراً : « پیامبر را » و ادغام دو حرف همجنس در متن معهود
است .

- هـود ۵۲/۱۱ وا کفر ازینجا وامگردی .
گفتند: واتو حجت نمی بینیم.
ما دست ز خدایان بنداریم
نه می بس بود که تو بگویی
- هـود ۵۳/۱۱ ما جمله ترا باور نداریم .
برخی ز بتان از تو بیازردند
زیرا که تو می بتان نکوهی
شومی درسید ، خردت بشولید
تا توچه بری ازین چه می گویی^۱.
گفت: بار خدای را می گواه گیرم،
شما نیز همه گواهی بدهید
که من بیزارم بجز ز الله ،
از هرچه شما همی بترسید .
- هـود ۵۴/۱۱ معبودان تان و اشما جمله
هرچه بتوانید و ا من بکنید.
درهم ساعت باطل بکنم ،
از هر که بود هر چند بیارید.
- هـود ۵۵/۱۱ من پشت بداشت و ا نهادم
از ناداشتان بتر نیایم

۱ - املاي اصل : « می کوای » .

هرچند بسی جنبندگانند ،
 ار احرارند ار بندگانند ،
 جمله بازو طاقت ندارند
 هرچند بسی قوت دارند
 نهاد خدای کزای ندارند ،
 قضای خدای خودراست باشد.
 ار برگردی از من مینید ،
 پیغام خدای فاشما بدم .
 شما را ببرد، قومی دیگر آرد.
 نشان همه فاشما بدم .

هود ۵۶/۱۱

او را ز شما زیان ندارد

کردارتان را یکس^۱ نگه دارد
 پس ما او را و مؤمنان را
 آن روز که عذاب ما پدید آمد
 رحمت کردیم، گفتیم: مرسید
 چو عذاب غلیظ پدید آمد
 چو آیاتم را جحود کردند
 در رسولانم عاصی بودند
 هر جای که در عالم گردنی بود

هود ۵۷/۱۱

هود ۵۸/۱۱

۱ - چنین است در اصل ، شاید صحیح « یکسر » باشد .

هود ۵۹/۱۱

فرمانش را مطیع بودند
از رحمت مادر دار دنیا ،
آن ملعونان مطرود گشتند .
آن ناپاکان^۱ روز قیامت
از جنت ما هم دور باشند .
چنانکه از هود دور بودند ،
فردا ز ثواب هم دور باشند .

هود ۶۰/۱۱

پیغام دادیم بشودیان یکسر ،
برادرشان صالح پیامبر را .
گفتا که: بیک خدای بگروید،
بجز او کس را خدا مدانید .
شما را از خاك او بیاورد ،
شما عمر در زمین زان اودارید.
رحمت خواهی بسر بازگردی
تا هرچه بخواهی ازو بیابید .
گفتند : فراستمان خطا شد ،
امیدوار بدی تا این بگفتی

هود ۶۱/۱۱

۱ - بنا بر رسم الخط کهن (ب) و (پ) با يك نقطه نوشته می شود و
نمی توان دانست که « ناپاکان » است یا « ناپاکان » .

می واداری از بت پرستیدن
 آگاه نه ای ، خبر نداری
 که پدران ما همه برین بودند.
 باور نکنیم هرچند گویند .
 ما حیرانیم در آنچه می گویند
 سودت نکند هرچند گویند .
 گفتا : یا قوم ! شما چه گوید
 ار من ز خدای حجت دارم ؟
 ار واگیرم ، عاصی گردم ،
 وا عقوبت او طاقت ندارم .
 پیغام بدهم ، ثواب یابم .
 ار واگیرم بسی زیان دارم .
 این ناقه شما را خود نشانست
 بر آنکه من می راست گویم
 بگیاریدش ، رنجش مدارید
 که زود درمانی . از وحی می گویم
 هم ناقه او^۱ هم زمین خدای راست ،
 در رنجه او فایده ندانم .
 بستیزه او پیش بکردند .

هود ۶۲/۱۱

هود ۶۳/۱۱

هود ۶۴/۱۱

۱ - در اینجا « او » نوعی حرف عطف است .

هـود ۶۵/۱۱	سه روز پس از آن بیش نرسید ^۱ روز چهارم صالح و یارانش برحمت ما از آن بجستند . قوی و عزیزشان نگه داشت
هـود ۶۶/۱۱	زیرا که ایشان ظلم نکردند چو بانگ عذاب ازدور آمد، چهارم بامداد ، یکی نرسند .
هـود ۶۷/۱۱	رسوا گشته ، بروی او فتاده گفتی کایشان هرگز نبودند . این نمود بدانکه کافران بودند
هـود ۶۸/۱۱	از رحمت ما دور از آن بودند.

* * *

چو ابراهیم را فریشتگان از ما
باسحق نبی بشارت آوردند .
ز اول او را سلام دادند .
چو گفت: وعلیک، سخن بگفتند.

۱ - چون دو کلمه «بیش نرسید» در متن اصلی متصل نوشته شده است،
بعلاوه جز سه نقطه شین ، سایر حروف نقطه ندارد ، بدرستی نمی توان دانست
که صورت صحیح دو کلمه چیست . البته « بیش نریستند » یا « بیش نرسند »
با معنی آیه مناسبتر است ولی از نظر دندانه های حروف قابل تطبیق نمی باشد.

روزگار نشد که بختۀ بریانی
 فاپیش آورد . از آن نخوردند
 چو دید که همی دست نیازند،
 صعبش آمد، ترسید که دزدند.
 گفتند: مترس که ما رسولانیم
 بامت لوط ، کز حد ببرند .
 عیالش بشنید برپای، بگمارید
 باسحق و یعقوب مژده دادند
 گفتا: کاشکی کاین چنین بودی،
 پیری نومید از ره فرزند ،
 این مهتر من شیخ گشته ،
 عجب دارند از پیر فرزند .
 گفتند: یازن! همی عجب داری
 از کارخدای از چو شما فرزندان؟
 رحمت الله وا برکتش هردو ،
 بروی و بر تو و بر نسل و پیوند.
 او را دارید^۱، او را بستانید .
 حمید آن بود کاو را ستایند .
 چو مژده شنید و اجای آمد،

مود ۷۰/۱۱

مود ۷۱/۱۱

مود ۷۲/۱۱

مود ۷۳/۱۱

۱ - ظاهراً صحیح : « او را بزرگ دارید » می باشد .

وافریشندگان در جدال آمد .

هود ۷۴/۱۱

سؤال می کرد از لوط و زقومش

زحلیمی که بود فاسؤال آمد،

بسیار و اما رجوع کردید^۱.

هود ۷۴/۱۱

سبب آن بد که در سؤال آمد.

گفتند: زینهار نه جای اینست،

فرستادن ما از بهر اینست.

چو فرمان آمد، واپس نگردد،

هود ۷۶/۱۱

عذاب الله در نگذرد .

رسولان زنجاع^۲ بر لوط رفتند،

بدان زیبایی از در رفتند

بسبب ایشان اندوهگن گشت،

چنانکه از آن او تنگ دل گشت.

گفتا که : بروی ما چه آمد،

هود ۷۷/۱۱

امروز بر ما بنگر که آمد .

چو قومش را از آن خبر کردند،

۱ - « کردید » بجای « کرد » . ظاهراً از مصدر خاص « کردیدن »

ساخته شده است چنانکه جای دیگر « بودیدن » درین متن آمده است .

۲ - کذا

بیا بنگر کایشان چه کردند
 شادان و دنان شتاو می کردند،
 ایشان از پیش همین عمل کردند .
 گفتا : یا قوم ! ز خدای بترسید ،
 بنات مرا از من بخواهید ،
 در مهمانم تشویر مدهید .
 عیال حلال پاکتر باشد ،
 شما خویشان بد نام مکنید .
 گفتند که : ما دختر نخواهیم

هود ۷۸/۱۱

معلوم تو است که ما چه خواهیم .
 گفتا : چه کنم ، قوه ندارم ،
 زنجا که قرابت عشیره ندارم ،
 من این اندوه واکه بگذارم ؟

هود ۷۹/۱۱

گفتند با لوط : ما رسولانیم ،
 از بار خدای پیغام داریم .
 ایشان بمراد خویش نرسند .
 زو^۱ خویشان را زیشان برهان ،
 زین شهر بروچو شب درآید ،

هود ۸۰/۱۱

۱ - مخفف « زود » است و این گونه تخفیف در این کتاب معهود .

اهلت با تو در پیش می‌شنند^۱
 هیچ کس ز شما واپس نگرود
 عیالت را با خود بنبرید ،
 که وی بازیشان هلاک گردند.
 چندانی بود که صبح بدمد
 هم‌اکنون بود^۲ که صبح بدمید ،
 فرمانم را وقت در رسید
 دمار از آن شهر برآمد.
 هر جای که بُدند یکی ازیشان
 سنگی چو خشت بر سر آمد
 خانمهاشان زیر وزبر آمد.
 آن خاکساران و آن‌نگوساران
 کردیم همه را ماسنگ باران.
 بر هر سنگی خطها کشیده ،

هود ۸۱/۱۱

هود ۸۲/۱۱

۱ - صورت اختصاری کلمه « شوند » است و در این کتاب نظائر دارد .

۲ - در متن اصلی بالای سطر با خطی دیگر عبارت « هلاک گردند » نوشته شده که نه بانوعی موازنه پاره‌های عبارات سازوار است و نه بامعنی اصل آیه ، از این جهت حذف شد ولی سایر افتادگیها که با همین خط افزوده شده بود چون ضرورت داشت قید و ابقا گردید .

پیوسته شده بامر رحمن
این شومی و این عذاب هر دو
بس دور مدار ازین پلیدان .

هود ۸۳/۱۱

* * *

پیغام دادیم باهل مدین
برادرشان شعیب ما را .
گفتا : جمله بدو بگروید ،
معبود مگوی بجز خدای را .
مسنجید کم و کم میماید
من می بینم نعمت شما را
زان روز بزرگ می ترسم
که خصمان در گیرند گرد شمارا .

هود ۸۴/۱۱

از پیماید ار می بسنجید ،
خیانت مکنی ، راستی نگه داری .
در زمین خدای فساد مکنید .

هود ۸۵/۱۱

در ستد و داد طراری مکنی .
برکة الله شما را بهتر
در هر دو جهان اگر بگروید .

هود ۸۶/۱۱

نه نگه وانم تا من نگه دارم ،
شما خود از خود انصاف بدهید .

گفتند: نمازت همی برین دارد
 تا خورد و بزرگ بخدای
 اسلاف ما بت پرست بودند ،
 نا^۱ امروز همه را کافر خواند.
 این کم مدهید و بیش مستانید
 می پیماید چنانکه می خواهد .
 برو بنشین خرد بجا دار ،
 نباید کاین قوم بر تو بشورند .
 گفتا : سخنی ز من بشنوید ،
 و اندیشی بهش بدانید ،
 ار من ز خدای پیغام دارم ،
 زو نعمتها تمام دارم
 گمانی مبری که گویم مکنید ،
 برای شما هرگز روا دارم
 من آنچه گویم صلاح خواهم ،

هود ۸۷/۱۱

۱ - چنین است در متن اصلی یعنی « نا » که در این صورت می توان
 آنرا تلفظی به لهجه خاص از « نه » دانست . شاید هم « تا » بوده است و بسبب
 خطای کاتب با يك نقطه نوشته شده است . اگر چنین باشد « تا » ی اول « تا خورد
 و بزرگ » برای عمومیت و شمول و این « تا » ، « تا امروز » برای تداوم زمانی
 است .

تا بتوانم صلاح جویم
هرچند مرا موافقت نکنند .

من توفیق خدای تمام دارم
تو کل کردم، هرچه خواهی باش
من رجوع با وی بنام دارم .

واجب نکند شما خرد دارید
بعداوت من بدو نگروید ،
شومی درسد نگون بباشید

از نوح در آی تا قوم صالح،
آن امت لوط از یاد مگیارید
بیاید در خدای عذری بخواهید
پس واگردی بدو بگروید .

گناهان تان جمله پیامرزد
بسیار ازو نیکوی بینید .

گفتند: کز ده که می بگویند،
بیشتر آنست که یاد نگیریم :
می پنداری که تو کسی ؟
ما جمله ترا بکس نداریم .

ما قوم ترا آزریم داریم

هود ۸۸/۱۱

هود ۸۹/۱۱

هود ۹۰/۱۱

ار^۱ نیز ترا بسنگ بکشیم
 نه‌ای تو عزیز بر هیچ کس از ما،
 آزرمی را می‌فا گیارسم .
 گفتا : ز خدای تان شرم بادا،
 شما می‌او را حرمت ندارید
 فرمانش را واپس نهادید
 شما زان نبستین^۲ کازرم دارید

هود ۹۱/۱۱

تخلیط شما خلق نداند، خالق داند
 تابینیدم راهیچ کس آزرم مدارید
 هر چه توانید بر وی بکنید
 من نیز بسینه دست فا دارم
 زود بود نه دیر که اثر بیاوید،
 در عذاب خدای^۱ نفرین^۲ بیاشید
 دروغ زن که بود وایاد آرید

هود ۹۲/۱۱

۱ - در متن اصلی « از » و چون از جمله معنی محصلی بدست نیامد
 بدین صورت ضبط گردید .

۲ - در متن اصلی بروشنی کلمه « نبستین » است که موافق تلفظ عامه
 نوشته شده ولی « نیستین » با مورد ومعنی سزاوارتر است .

۳ - ناچار باید ضمه‌ای بر روش معهود این کتاب بجای واو عطف قبل
 از « نفرین » وجود داشته باشد وگرنه جمله نادرست خواهد بود .

- من عذاب شما بر چشم می‌دارم
 شما وعده او بر چشم می‌دارید
 چون عذاب خدای از دور آمد
 شعیب و یاران از آن بجستند،
 رحیم و کریم شان نگه داشت
 زیرا که ایشان ظلم نکردند
 چو بانگ عذاب فادید آمد
 یکی زیشان زنده نماندند،
 رسوا گشته، بروی افتاده
 گفتمی کایشان هرگز نبودند.
 از رحمت ما دور بادند
 چنانکه ثمود دور بیودند.

* * *

- موسی بگزارد رسالت ما را
 حجتها چو ید بیضا
 فرعون و بدانکه وازو بودند.
 پیغام مرا نگه نکردند،
 رویه‌اشان را وازو نکردند.
 طاعت فرعون کفر باشد،
 رسوا تر ازو آمر نباشد

فردا رسوا در پیش باشد
رسوایی‌هایشان بیش باشد .
بدوزخ شدند آن قوم وازو
جایشان فردا بشس^۱ باشد .
لعنت الله در قفساشان ،

هود ۹۸/۱۱

در روز جزا همان عطاشان .
بتفصیل ترا آگاه کردیم
که ماوا هر يك زیشان چه کردیم
از ده‌هایشان برخی بجای است
برخی وازمین راست بکردیم .
ایشان این ستم برخود کردند،
ما بر هیچ کس ستم نکردیم .
گفتند: بتان مان دست گیرند،
دروغان شان فاش بکردیم -
چو فرمان خدای از دور آمد،
حسرت‌هایشان بیش بکردیم
این ظلم گناهی زشت باشد،
مکافاتش هم سخت باشد .

هود ۹۹/۱۱

هود ۱۰۰/۱۱

هود ۱۰۱/۱۱

۱ - در متن اصلی این کلمه هیچگونه نقطه و علامتی ندارد و با رعایت
آیه قرآن « و بشس الورد المورود » کلمه بصورت « بشس » نوشته شد اگرچه از
نظر سجع « نیش » مناسب‌تر بود.

بگو بار خدای چنین بگیرد^۱.

هود ۱۰۲/۱۱

توبه بکنید تا مغفور باشد.

این قصها هشیار عاقل^۲ را،

— که برویده بود — پیرگرداند

از واقعه بسیار بیندیشد

تا قیر سر را چو شیر گرداند

آن روز که همه حاضر باشند،

برخی رویها چوقیر گرداند.

هود ۱۰۳/۱۱

چو وقت عمل سابق زید،

هنگام جزا لاحق زید

بی اذن يك تن سخن نگوید

هیچ کس بمحال چیزی نجوید

هر که اودردین يك لخت^۳ باشد،

هود ۱۰۴/۱۱

۱ — در متن اصلی « نگیرد » ولی با توجه به متن آیه « ان اخذه الیم

شدید » بدین صورت نوشته شد .

۲ — متن اصلی : « غافل » که چون بنظر رسید « غافل » با « هشیار »

سازوار نیست ، بحدس « عاقل » نوشته شد ومعلوم نیست صحیح باشد .

۳ — ظاهراً « يك لخت نباشد » صحیح است زیرا در تاریخ بیهقی

دیده ایم که « يك لخت بودن » بمعنی يك رو وصاف وساده و صریح بودن استعمال

شده است آنجا که بکثندی می گوید : « من ترکی ام يك لخت » ولی در اینجا

چنین بنظر میرسد که « يك لخت » بمعنی مبرم ولجوج و اصرار ورزنده در خطا بکار

رفته است .

فردا آنجا بد بخت باشد .

هر که او اینجا توحید برزد

مود ۱۰۵/۱۱

فردا آنجا سعید خیزد .

بد بختان را اندر آتش آرند،

برسان خسران همی برزمند^۱.

این بانگِ خران منکر باشد

زیرا که حق را منکر باشند .

بی دین امروز چو خر باشد ،

مود ۱۰۶/۱۱

فردا بانگش چونان خر باشد.

عقاب و ثواب غایت ندارد

زیرا که آن روز ساعت ندارد

الاماشاء ، از بهر آن گفت

کز بهر سؤالشان بدارد .

مپنداری کاو نتواند

مود ۱۰۷/۱۱

او هر چه بخواهد آن تواند

اما آنان که سعید خیزند ،

جاوید در بهشت ما بنازند

الاماشاء از بهر آن گفت ،

۱ - در متن اصلی «برزمند» و خطاست زیرا «رزم» بمعنی بانگ کردن

شدید بخصوص بانگِ رعد و شتر است و در این مورد صحیح و مناسب.

کز بهر شمارشان بدارند .
 راحت زینان هرگز فبرند
 شدت ز آنان هرگز نبرند .
 عجب بیه مان زانکه قومی ،
 می پیرستند آنچه بتراشند .
 زانست کاینان مقلد آند ،
 گویند از پیش آبا چنانند
 ار^۱ اینانند ار جزینانند ،
 جزای تمام از ما بیاوند .
 درتوریه همین خلاف کردند ،
 گروهی خود را اتلاف کردند
 زانست که جزا اینان نیاوند
 که جمله خلق آنرا نبینند .
 ثواب و عقاب اینجا نزیید^۲
 که بنده بمیرد منقطع گردد
 اما^۳ را ایشان باور ندارند ،

هود ۱۱/۱۰۸

هود ۱۱/۱۰۹

۱ - در متن اصلی : « از » .

۲ - اصل را « بزید » هم می توان خواند ولی یا توجه به معنی « نزیید »
 ترجیح داده شد .

۳ - اگر خطای کاتب نباشد اما تلفظ دیگری است از کلمه « ما » که در
 بعضی از ولایات ایران هم اکنون جاریست .

هود ۱۱۰/۱۱

چه از حکمت ما خبر ندارند.

چو وقت جزا [ی] ما درآید

از ما جمله جزا بیاوند.

ما کردارهاشان جمله دانیم

هود ۱۱۱/۱۱

ایشان از ما خبر ندارند

فرمان مرا ترازویی دان

درمیان ترازوا^۱ راست می‌باش.

هر کس که بگردد واتو گردد

فرمانش کن، گواراست می‌باش.

بگوا^۲ درمیان ترازوا^۱ گوا^۳ میل مکنید

هود ۱۱۲/۱۱

الله داناست، راست می‌باش

نگر و اظالماتان درنپارید،

که شما فردا بآتش بسوزید

فرمان من بری کاری^۳ بسازید

هود ۱۱۳/۱۱

کانجا دل سوزی را نیاوید.

۱- الف در آخر «ترازوا» و «بگوا» برای متن اصلی است و صحیح و درین

متن معهود که به سبک رسم الخط بسیار کهن برای اشباع و آوردن شده است.

۲- تکرار «گو» موجه بنظر نمیرسد، شاید که اصل «که» بوده

است. در متن «کو» نوشته شده است برابر رسم الخط کهن که کاف و گاف

با يك سرکش است

۳- «کارک» یا «کارکه» هم می‌تواند خواند

- دربام و د شام نماز واجای آر،
 پس زان در شب عشاء بگزار.
 بنیکهها گناه بردار ،
 این پند مرا نیک نگاه دار .
 صبری فاکن خود را نگه دار
 خود بسیاری ثواب بردار
 باری کم از آن کز خردمندان
 - کز پیش شما گناه کردند،
 ارچند یکی معروف کردند
 بر آنان که همی فساد کردند،
 از نوح درگیر تا روزگار تو
 در نعمت ما فساد کردند
 مگر اندک که حق بگفتند -
 دیگر همه را هلاک کردند.
 ما در هیچ حال گزاف نکنیم ،
 بگناهان شان هلاک کردیم .
 ما مصلح را هلاک نکنیم ،
 ثوابش بدهیم ، ما ظلم نکنیم
 ارواخواستی، بی شک توانستی
- هود ۱۱۴/۱۱
- هود ۱۱۵/۱۱
- هود ۱۱۶/۱۱
- هود ۱۱۷/۱۱

که يكسان داشتی بدانچه شایستی
 مزدش نبود چو در پنامی
 بی آن باید که برگزینی
 ایشان بر حق گرد نیایند ،
 زیرا که ایشان هوا پرستند
 خلاف آنان لعنت بار آورد ،
 خلاف مؤمنان رحمت بار آرد.
 فرمان دادم تا برگزینند
 تا ثواب ابد از من بیاوند
 معلوم من بود که معظم ایشان
 تقلید کنند ، برگزینند
 مقلد را ثواب ندهند ،
 بزندانش برند ، جزایش بدهند
 ثواب و عقاب دویم امرست
 امرش نکنند تا وسعتش ندهند
 ار جنی بود ، بود ارانس
 که بی ادبی کنند ، تعزیر بچشند.
 ما قصه ها ترا بگویم
 تا یاد گیری ، دلت نگیرد .
 ز آدم در گیری تو تا قیامت ،

هود ۱۱/۱۱۸

هود ۱۱/۱۱۹

جواب دهی هر کت بپرسند .

در قصه مخلوق خطادر بنجد،

د نسامه حق صورت نبندد

چو اخبار رسل از تو بشنود ،

وایاد آرد پند ، پند ببرد^۱.

هود ۱۱/۱۲۰

بگو آنان را که ایمان نیارند:

مرا چه زیان، بگیا رتا نیارند ،

ارشان شاید که بت پرستند .

بگو: بدوزخ شوید تاملی پرستید

الله مرا ، لات شما را .

هود ۱۱/۱۲۱

این هر دو گروه چشم می دارند

ثواب و عقاب کی پدید آرد.

هود ۱۱/۱۲۲

بگو: من غیب ندانم، غیب او داند

دنیا بی شك جاوید نماند

این خلق همه لابد بمیرد

همان - کاو بود و ما نبودیم -

۱ - صورت صحیح سه کلمه آخر این جمله بدرستی روشن نیست ؛

کلمات عیناً بدین صورت نگاشته آمده است : « پند بند ببرد » و چون (ب) و

(پ) با يك نقطه نوشته شده است ، جا برای حدس های مختلف بسیار است

مانند این که بخوانیم : « پند بند بمرَد » یا « پند بند بمرَد » و امثال این .

چو ما برسیم، همان او بماند
دین را می‌برز و دل قوی دارد،
الله از کارها خبر دارد .

هود ۱۱/۱۲۳

سورة يوسف

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا واکن میان سورت ،
بنام خدای سزای مدحت .
ما می بینیم کاین چه قرآنست ،
مراد ازین نامه بیانست .
اصول و فروع يك يك مبین
درین نامه ما او را نشانست .
قرآن ، عربی از بهر آن بود
تا دریافتنش نهمار آسان بود

یوسف ۱/۱۲

یوسف ۲/۱۲

از قصه‌ها نیکوترین این دان
یادگیر ز قرآن، بر خلق بر خوان
تو غافل بودی از پیش ازین
قصه از ما بشنو جواب می‌خوان:
بدان وقتی یوسف یعقوب
خوابی دیده بود، بگفت فا یعقوب
گفتا: بابا یازده کوکب

یوسف ۳/۱۲

واشمس و قمر بخواب دیدم،
گویی که مرا می‌سجده آرندی،
خوابم بگزار چنانکه دیدم
گفت: جان‌پدر زینهار کین خواب

یوسف ۴/۱۲

بر برادرانت پدید نکنی
زیرا که ایشان ترا برنجانند.

یوسف ۵/۱۲

تو شیطان را چو من ندانی.
گفتا: یادگیر تا شاد بباشی،
چنانکه دیدی بیاد، ببینی
الله ترا خود برگزیند،
نبوت و علم هر دو بتو دهد
از نعمت او برخوردارن بینی

آل یعقوب بتو نیازند^۱
 چنانکه از پیش بر عم وجدّت
 تمام بکرد، بر تو بکند.
 این بار خدای تو حکیمست
 چو بنماید، بی شک بکند.
 نشانها بود در باب یوسف
 و ا برادرانش پرستدگان را
 گفتند: یوسف و ابن یامین
 بر ما با ما از ما بچربند.
 ما مردانی بزرگ گشته،
 ایشان او را از ما ببرند
 در دوستی^۲شان از حد برفتست
 این مسأله ما کاری رفتست
 او را بکشید یا زو بدزدید
 جایی ببرید پنهان بکنید.

یوسف ۶/۱۲

یوسف ۷/۱۲

یوسف ۸/۱۲

۱ - کلمه از لحاظ طرز نقطه گذاری و تعداد آنها « نیازند » خوانده می شود آنگونه که در متن آورده شده است اما چون استعمال فعل « نیازند » بجای « نیازمند شوند » یا « نیاز آرند » معهود نیست، ممکن است در اصل « بنازند » بوده و خطای کاتب آنرا بدین صورت در آورده باشد.

۲ - ضبط کلمه مورد تردید است.

پدرتان بی او بمشا^۱ بماند
 پس زان جمله توبه‌ای بکنید.
 یکی زیشان گفت: بمکشید
 ار می بکنید جایش بنهید
 ناییناسان^۲ او را برگیرند
 جایی بیرند، شما ازو برهید.

یوسف ۹/۱۲

یوسف ۱۰/۱۲

گفتند: بابا ما را نگویی
 چرا ما را باور نداری؟
 ما یوسف را نصیحت آموزیم.
 باید کاو را اذنی بدهی
 فردا او را با ما بفرست
 تا فاوا^۳ شو، تا تو ببینی
 که ما خود، او را نگاه داریم،
 اندوه مسدار، نگر نترسی.

یوسف ۱۱/۱۲

یوسف ۱۲/۱۲

-
- ۱ - چنین است در متن، اگر استعمالی خاص از نوع قلب مکانی حروف
 بسبک عوام نباشد، صحیح «بشا» خواهد بود.
- ۲ - کلمه بحدس خوانده و بصورت متن نوشته شده است. بسیار ممکن
 است که لغتی خاص باشد در ترجمه «سیاره». شکل دقیق این کلمه در متن
 اصلی چنین است: «ناینباسان» «ناینباسان» هم می‌توان خواند
- ۳ - با مسامحه «فاما» نیز می‌توان خواند

گفتا : چو شما او را بیرید
 غمناك شوم ، باور دارید ،
 ترسم او را گرگی بخورد
 در آن حال کازوا غافل باشید .
 رسوا کارا گر کودکی را
 ز میان ما گرگ ببرد ،
 بر برما بود اگر چنین بود ،
 باید که پدر چنین نگوید .
 خموش گردید ، گفتا : شما دانید
 لکن زینهار که زوش واز آرید
 چندانی بد کاو را بیرند
 با يك دیگر عقد بیستند
 کاو را ایشان در قعر آن چاه ،
 جای معلوم بر سنگ نشانند .
 چو ایشان زان چاه روی را بدادند ،
 از ما بر او می وحی بردند .
 گفتیم او را که : دل قوی دار ،
 چو فردا بود که وا در دارند .
 برویهاشان تو وا در گویی

یوسف ۱۳/۱۲

یوسف ۱۴/۱۲

یوسف ۱۵/۱۲	ناگاه چنانکه خبر ندارند . چو وقت عشا آن شب درآمد
یوسف ۱۶/۱۲	هریک زیشان گریان درآمد گفتند : بابا خودت نگویم ^۱ ، گرگی امروز ناگاه درآمد . مایوسف را در رخت بنهادیم . چو وقت مسافت درآمد ، یوسف و امتاع هر دو بهم بودند گرگ اورا بخورد پس و اتر آمد ارچه ما این راست می گویم ، ترا بی شك این نباورد .
یوسف ۱۷/۱۲	

۱ - در بادی امر چنین بنظر میرسد که «خودت بگویم» مناسبتر است یعنی «ما ترا می گویم» خاصه که در متن اصلی حرف اول کلمه آخر نقطه ندارد و می توان آنرا « بگویم » هم خواند ولی در صفحه ۱۴۸ متن اصلی بار دیگر این دو کلمه آمده است بوضوح و با نقطه های کامل بصورت: «خودت نگویم» و در آنجا نیز مخاطب باب است و مورد نیز نزدیک بصورتی که در اینجا استعمال شده است؛ بنابراین باید چنین پنداشت که اصطلاح و استعمالی خاص است و شاید معنی آن چیزی قریب « بیخودت نگویم » و «خلاف نگویم» بوده باشد .

بر پیراهنش نه خون^۱ او بود؟
 آن پیراهنش آنجا بنهادند .
 گفتا : بر من همی بپوشید .
 این صبر جمیل این را نهادند
 از بارخدای یاری درخواهم ،
 تا اخوانش بازو چه کردند .

یوسف ۱۸/۱۲

* * *

پس کاروانی بقرب آن چاه
 حاضر گشتند ، نزول کردند .
 گفتند یکی را : دلو برگیر ،
 ما را آب آر . نشان بدادند .
 چو دلو از چاه می برآمد
 یوسف باز آن ، عجب بماندند
 چو یوسف را جمله بدیدند ،
 يك ديگر را می مژده دادند .
 او را پنهان فاوا می بردند ،
 بضاعت عرش نام کردند .
 اینان گفتند : تا این چه شاید بود
 آنان گفتند : آیا که چه کردند ،

۱ - اصل : جون

الله ، علیم بدانچه اینان و

یوسف ۱۲/۱۹

بهرچه آنان بازو بکردند

بانندك مایه و کمین^۱ بهایی ،

بفروخته شد ، درم بسختند .

می ترسیدند از آن ستد و داد ،

یوسف ۱۲/۲۰

زان بو^۲ که در آن راغب نبودند .

گفت آن مصری که او را بخريد

زینهارای زن کاورا نیکو اداری

آخر ما را ازوا بد نیوفتد

یا خود او را بفرزندی گیری .

جمله آن شهر دل درو بستند .

آن از ما بود تا تو بدانی .

تأویل احادیش بدادیم .

گو بار خدای آن بود که تو خواهی

بیشتر مردمان علم ندانند ؛

یوسف ۱۲/۲۱

معنی غالب باید که بدانند .

چو یوسف ماتمام مردی گشت ،

۱ - در متن اصلی این کلمه نقطه ندارد ، بحدس « کمین » خوانده

شد .

۲ - کذا ...

نبوت و علم هر دو بدادیم .

بدانش دادیم کاوا متقی بود.

نیکوکاران را مانند آن بدهیم.

آن زن او را بسیار بنواخت ،

با خویشتنش بفساد درنواخت

درها در بست، گفتا: زود باش،

باری دیگر خود را بر آراست.

یوسف گفتا: خرد بجای دار؛

از بار خدای خود استعاضت خواست.

گفتا: بشنو، مرا خداوندست،

او را بر من بسیار حقهاست

در فساد بدانکه فلاح نباشد؛

فرمانها را حدود پیداست .

چون آن زن قصد کرد، او نیز کردی

ار آنرا نبدی که برهان ما داشت .

از هر چه آن سو، یوسف بر يك سو،

از فحشا خود را نگه داشت

آنگه چه عجب کز مخلصان بود ،

هر چند دوید از ما خبر داشت .

یوسف بگریخت. آن زن بتك خواست،

یوسف ۲۲/۱۲

یوسف ۲۳/۱۲

یوسف ۲۴/۱۲

جامش بگرفت ، از پس بسدرید
کس‌خدای آن زن در وقت درسید
هر دو را دید ، رویش بگردید
زلیخا گفت : چنین نیکو بود
مرا و چنین در خانه بگیری ؟
بزدانش فرست یا شکنجش کن ..
نیگر زود زود دست بدارید .

یوسف ۲۵/۱۲

گفتا: این سوء بدانکه ازسوی او بُد
خویشاوندش گواه او بُد
گفتا : بنما مرا تو پیراهن ،
تا بجای آرم که جرم او بود .
اراز پیش بود، یوسف مجرم بُد .
چو ز پس باشد، گناه آن بود .

یوسف ۲۶/۱۲

یوسف ۲۷/۱۲

چو پیراهن کز پس تبه بود .
گفتا : ای زن ! شرم نداری ؟
زیرا گفتند : ز کید ایشان
باید که خود را نیک نگه داری .

یوسف ۲۸/۱۲

گفتا: یوسف! اگر چه حق تو ست،
از بهر مرا باید که بگیری .
گفتا: ای زن ! خطا تو کردی

زود توبه کن از نیرِ درمانی .

یوسف ۲۹/۱۲

**

زنان گفتند : دانید که در شهر
عیال عزیز را چه می گویند؟
باز آن ورنا که در خانه دارد؟
فازو گفتست: باری در من نگر.
دردوستی او صعب سَری دارد.
گفتند: مگر دروغ می گویند،
درین شهر بسی ازین خبر دارد.
زلیخا چو شنید حدیث ایشان،
بیهانه^۱ آن ضیافتی ساخت.
ایشان را خود مهمان خواند .
در آن مهمانی تکلفی کرد ،
مرایشان را خود دستها او کند،
از میوه تر مجلس آراست .
مرهريك را کارد فرادست^۲ داد.
تقوی یوسف معلوم می کرد ،

یوسف ۳۰/۱۲

۱- « بیهانه » نیز می توان خواند

۲ - اصل « درست »

آوازش داد برو بیرون شو^۱
 تا يك يك زن درونگه کرد ،
 چندانی بود کاو را بدیدند
 آن هیبت او نیک اثر کرد ،
 دست بیریدند ، خبر نبیدشان .
 حاشالله گر او گناه کرد ،
 فساد ازو صورت نبندد ،
 فریشته می نامش باید کرد .
 گفتا: وامن درخانه این بودست ،
 مرا بازو جرم همین بودست .
 گفتم: باری وای سوی من نگر .
 گفتا: ما را عادت جزین بودست .
 اروی نبود فرمان من پس ازین

یوسف ۳۱/۱۲

خواری وزندان جزاش این بودست .
 گفتا: بارخدای ازندان و خواری
 آخر بر من فرا سرآید ،
 چو در زنان آن گرم جاهل باشم؛

یوسف ۳۲/۱۲

۱ - کلمه « شو » در آخر این جمله فعل امر حاضر مفرد نمی تواند باشد ولی چون درین متن حذف دال پس از واو مکرر دیده شده است ، می توان دو حدس در باره این کلمه زد : نخست آن که مخفف « شود » یعنی امر غایب باشد ؛ و دوم آن که مخفف « شود » بر وزن « سود » بوده باشد که استعمال سوم شخص ماضی مطلق مفرد ازین مصدر در بخارا در گذشته و حال بدین صورت معمول است یعنی اشباع ضمه « شد » بصورت واو .

۲ - کلمه « زنان » قلم خوردگی دارد و دقیقاً نمی توان دانست که چیست به « زندان » هم شبیه است اما با توجه به آیه مربوط در قرآن « زنان » صحیح است .

یوسف ۳۳/۱۲

آن زندان [نه]^۱ ازین صعبتر آید.

الله دعای او اجابت کرد
از کید زنان او را کفایت کرد.

سمیع و علیم اخلاص او دانست

یوسف ۳۴/۱۲

که یوسف آن دعا می از صیانت کرد.

پس زانکه صلاح او پدید آمد،

با يك دگر تدبیر کردند

گفتند او را کمترین شش ماه

یوسف ۳۵/۱۲

محبوس که^۲ تقدیر کردند.

* * *

طباخی را و شراب داری را

بازو آن روز مسجون کردند.

هر يك زیشان خوابی بدیدند،

۱ - « نه » در داخل قلاب با توجه به آیه مربوط افزوده شد . اصل آیه

اینست : « قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالْأَقْصَرُ عَنِّي

كَيْدُهُنَّ أَصْبَحُ الْيَمِينُ وَآكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ » آیه ۳۳ سوره یوسف .

۲ - چنین است در متن اصلی و چون « که » درین مورد نقشی ندارد

بنحو بعید می توان حدس زد که شاید « محبوسگی » باشد یعنی « زندانی

بودن » ، چه روشن است که « تقدیر کردن » بمعنی « اندازه معین کردن »

است . « کنی » هم می توان خواند با مسامحه .

آن خواب برو تقریر کردند.
 پس گفت یکی: بخواب دیدم
 که شراب ملک همی بسازم .
 پس دیگر گفت: بخواب دیدم
 که جاشسانی نان بر سردارم ؛
 مرغان زان نان همی ربایند ،
 آن را می خورند و نیز می برند.
 تعبیر بکن که هم نیکو روی
 پر خیز^۱ کاری چنانکه می گویند.
 گفت: يك مسأله از من بشنوید،
 تا بود که بمن هردو بگروید
 تعبیر رؤیا هر کس داند.
 تعبیر در یاد رسول داند.
 شما را هردو طبق نیارند
 که نه یاد کنم که می چه می آرند
 می چند آرند، چگونه آرند ،
 بذره یی کم نه بیش که آرند.
 این علم مرا الله دادست.
 این غیب بود تا بگروند
 من بیزارم از آن طریقت

یوسف ۳۶/۱۲

۱ - اصل «بر خیز کاری» که معنی هم دارد اما توجه به وضع این کلمه
 در سایر مواضع کتاب که «پر خیز کار» بجای «پرهیز کار» آمده است بدین
 صورت نوشته شده .

که بیار خدای ایمان ندارند
 بثواب و عقاب اندر قیامت ،
 اقرار ندهند و کفر آرند .
 آبای مرا نام شنودی ،
 ایشان یکسر توحید گفتند .
 خلیل خدای ، پسرش اسحق ،
 ابریم یعقوب ، همه برین بودند .
 امروز منم یوسف یعقوب .
 همه دین داران مرا چنین خوانند .
 این فضل خدای و امانه تنها کرد ،
 لکن بیشتر می شکر نکنند .
 هم زندانی هم چون دیرستانی
 يك دیگر را حرمت دارند .
 من می شما را مسئله ای پرسم
 که چون راست گویند جواب دانند :
 خدای میهن ، دیگر کیهن
 از مس بکنند ، از زر بزنند
 با آن قاهر که بکس نماند
 مر واحد را بیت بدهد ،

یوسف ۳۷/۱۲

یوسف ۳۸/۱۲

یوسف ۳۹/۱۲

معبودان تان^۱ اصلی ندارند
 فاذان منگر کشان خدای خوانند.
 این نام خدای بت را شما کردی
 آبای شماشان نام کردند
 الله بر آن حجت ندادست
 فتوی شما باور ندارند.
 تحکم نرسد الا^۲ مر آن را
 کاو را هیچیز همتا ندانند.
 او فرمودست جمله عالم را
 تا جز او را هرگز نپرستند
 این مذهب راست دین خدای باشد
 بیشتر مردمان جاهل باشند.
 اکنون هردو تعبیر یاد گیری
 تا هریک را فتوی بکنند:
 آن صاحب خمر نجات یابد
 از وی ایشان خشنود گردند،
 اما طبابخ دال یابد،
 از گوشت وی مرغان بکنند.
 چنانکه بگفتم زود بینی
 تعبیر بحق تغییر نکنند.

یوسف ۴۰/۱۲

یوسف ۴۱/۱۲

۱ - با مسامحه «شان» نیز می توان خواند

پس یوسف گفت آن را که ناجی بود:
 باید که مرا وا یاد آرند ،
 چندانى بود که تو بگویی ،
 ایشان مرا وا جای آرند .
 چو وا جای شد، مشغول گردید
 «مرا وا یادده» گفتی نگفتند
 شیطان او را مشغول می داشت
 تا سالی چند یادش نکردند .

یوسف ۲۲/۱۲

ملك روزى گفتا : بشنويد
 تا یاد گیری ، تا وا بگوئيد .
 گاوان دیدم من هفت فربه
 که گاوان لاغرشان می بخوردند
 این لاغرکان هم هفت بودند
 کان فریان را می بخوردند
 هفت خوشه سبز با اند یا بس
 این هفتی سبز ان خشك بودند
 پس روی فا کرد فا ندیمان
 - آنان کانجا حاضر بودند -
 این خواب مرا گفتا بگزارید
 - فزان می گفت که عالم بودند .

یوسف ۲۳/۱۲

گفتند ایشان: نه بس نيك خواييست

يوسف ۴۴/۱۲

اقرار دادند که می ندانند .
آن ناجی را وا یاد آمد ،
مسأله يوسف جوان^۱ بگفتند .
گفتا: من خواب این بگویم ،
جوابی راست آرم . بفرستید
آمد بروی ، گفتا : يوسف !
يا آنکه تویی بی شك صديق
فتوی ماده در باب رویا
جوابی شافی محکم، بتحقیق:
هفت گاوِ سمان را هفت لاغر
می خوردندی این هفت لاغر
هفت خوشه سبز، دیگران خشك .
جوابش باز ده از بهر کهنتر
تا یاد گیرم ، جواب وا ببرم
تا دریاوند مردمان یکسر .
گفتا : هفت سال غله بدروید،
خوردش مکنی در خوشه بگیارید
الا انك كزان نگذرد
بدان مقدار که می از آن بخورید.

يوسف ۴۶/۱۲

يوسف ۴۷/۱۲

۱ - « چو آن » مناسب تراست اما در متن اصلی روی حرف اول فتحه
گذارده شده است .

پس از آن هفت سال سخت باشد
 چنانکه گذشته^۱ بیشتر بخورید.
 مگر اندك جای بن انباری
 اندر حصنی، دیگر بخورید .
 سال هشتم راحت پدید آید ،
 چنانکه شما شیر و آرد را و کنید.
 ملك بشنید ، گفتش بیارید
 این واسطه در میان چه دارید؟
 چو آمد رسول، گفت: واگرد
 و ابر او شو ازو برسید.
 بگو: چند دست ببریدند
 دستان کردند ، چرا نپرسید ؟
 هر آنچه کردند ، علیم داند
 هر چند شما همی ندانید .
 ملك بشنید ، گفت زنان را :
 کاری زشتست که شما بکردید .
 شما یوسف را چو در نواختی ،
 چنان کش یافتی مرا بگوید .

یوسف ۴۸/۱۲

یوسف ۴۹/۱۲

یوسف ۵۰ / ۱۲

۱ - ظاهرأ صحیح: « گذاشته » است مگر آنکه جذف را برای تخفیف بدانیم که در این کتاب سابقه دارد .

گفتند: حاشا ای ملک زینهار !
 بسامان ترازو کس را ندیدید^۱.
 عیال عزیز گفت : اکنون
 از من سخنی بحق بشنوید :
 یوسف را بخود من خواندم،
 هرچه او گوید باور دارید .
 اقرار دادم که جرم من کردم
 در غیبت او او را بگوئید
 و ابار خدای دستان نتوان
 فروور هاتان را و ا دریاوید .

یوسف ۵۱/۱۲

یوسف ۵۲/۱۲

این نفس را ویرا بایست ،
 هرچه می خواهی مرا بگوئید
 مگر این که عصمتی بود ،
 از رحمت وی نومید مباشید .
 ملک فرمود : شوید بیارید ،
 نه من نه شما چو وی نیاوید ؛
 تا هرچه کنم از وی بپرسم

یوسف ۵۳/۱۲

۱ - حرف ماقبل آخر کلمه در متن اصلی نقطه ندارد ، بقیاس نوعی
 سجع که در آخر پاره ها آمده است بدین گونه نوشته شد .

چنانکه شما عجب بدانید.

سخن نسخت مگر کاین گفت:

کاین یوسف را شما همی بینید

امروز بنزد من مکنست،

امین منست در دین و دنیا.

یوسف گفت: کاین خزاین را

سرتاسر کلید بمن اسپارید .

زیرا که شما دنیا دانید ،

از حلّ و حرام خبر ندارید .

من هر دو بهم بحق نگه دارم ،

باید که بمن جمله بگروید

حدیث یوسف کاری خدای^۱ بود

از رحمت ما عجب مدارید .

خویشتن داری برکت بار آرد،

یوسف ۵۴/۱۲

یوسف ۵۵/۱۲

۱ - برابر رسم الخط ایسن کتاب عبارت را به دو صورت می توان خواند: صورت نخستین آنست که در کلمه « کاری » یاء را برسم معهود و لهجه مترجم نتیجه اشباع کسره مضاف بدانیم و بخوانیم : « حدیث یوسف کار خدای بود » ، و صورت دوم - که زیبا تر بنظر میرسد و خلاف رسم الخط این کتاب هم نیست - چنین است که « خدایی » بخوانیم . یعنی جمله بدین صورت باشد : « حدیث یوسف کاری خدایی بود » .

یوسف ۵۶/۱۲

ضایع نشود ، یقین بدانید.

یوسف ۵۷/۱۲

ثواب ابد زین همه بهتر ،

ایمان آری ، تقوی برزید .

برادرانش بمصر رفتند ،

چون بار بداد ایشان درفتند .

اوشان دانست^۱، ایشان او را

یوسف ۵۸/۱۲

می دیدند ، می وا ندانستند .

چو ایشان را می بازگردانید ،

همگنانشان را حاضر کردند:

– آن برادر را کز پدر دارند،

می فرماییم تا حاضر آرند .

نمی بینید این عدل و این داد ؟

یوسف ۵۹/۱۲

میزوان از من بهتر نیاوید .

نگر بی او اینجا نیاید ،

اگر آید ، مرا نبیند ،

از من بمثل قفیزی^۲ گندم ،

۱ – اصل : « دانست » که مسلماً خطای کاتب است ، یعنی سه نقطه زیر

سین را روی آن گذاشته .

۲ – اصل : « قفیز » و خطاست .

بی برادر تا^۱ خودهم نیاوید .

یوسف ۶۰/۱۲

فرمان ترا گفتند بجای آریم ،

از مهترشی دستوری خواهیم .

پس یوسف گفت مرخصگان را

تا رأس المال در رحل بنهد .

گفتا تا مگر آن ببینند ،

برادر را زوتر بیارند .

چو باز آمدند با نزد یعقوب

گفتند : یا بابا ! خودت نگوییم :

برخی از بار ما فرو بستند ،

شرطی کردند تا برگشاییم .

ابن یامین را وا بفرست

تا ما او را نیک نگه داریم .

گفتا : آری ما می گفتمی

که ما یوسف را نگه داریم .

نگه دار خدای بسنده باشد

یوسف ۶۱/۱۲

یوسف ۶۲/۱۲

یوسف ۶۳/۱۲

۱ - این جمله را با توجه به حذف‌هایی که در حرف آخر کلمات درین

متن بوفور مشاهده می‌شود ، می‌توان این گونه پنداشت : «بی برادر تا[ن]...»

و معنی بدین صورت روشن تر بنظر میرسد .

ابن یامین را بدو سپاریم .
ازدل پدران رحمان خبردارد،
ما قول شما باور نکنیم .
چندانی بودند که بار واکردند،
بضاعت را در بار دیدند
گفتند: یا با! اینک بضاعت ما
و بار بما سپردند .
چنین که کند کایشان بکردند،
میرت بر ما ایشان کردند .
برادر را نگاه داریم ،
شتر واری هر یک بستانیم .
گفت: نفرستم^۲ من با شما اورا
مگر با من عهد خدایی بندید
کاو را زود با من آرید ،
مگر بازوا آنجا بمانید .
گفتند : بابا ! ما عهد کردیم
گفتا : الله را گواه گرفتیم .

یوسف ۶۴/۱۲

یوسف ۶۵/۱۲

یوسف ۶۶/۱۲

۱ - کذا ... با حذف «ب» از آخر کلمه

۲ - در زیر و بالای حرف اول نقطه گذارده شده است ولی با توجه به

معنی « نفرستم » نوشته شد .

گفت: جمله بهم از در آن شهر
 اینك گفتم: نگر در نشوید؛
 لكن يك يك از هر دروازی
 چو جواز دهند آنگاه دروید.
 ایشان در شما بتهمت اوفتند.
 الله گفتست: تهمت مدارید،
 ار فرمانم نگه ندارید،
 شومی درسد، از من مبینید.
 گفتند: تراست حکم بابا.
 گفتا: زینهار چنین مگویید.
 اینك کردم برو توكل،
 شما نیز همه توكل آرید.
 در مصر شدند چنان که فرمود.
 گفتند: آیا کاین چرا گفت
 مگر که مراد او درین بود.
 یعقوب ازدور چیزهایی دیدی،
 الله بفضل فازوا نمود[ه] بود.
 بیشتر مردمان علم ندانند،
 گویند که: برای چشم فرمود.

یوسف ۶۷/۱۲

یوسف ۶۸/۱۲

چو درفتند در نزد یوسف ،
گفتا : او را بر من آرید .
پس گفت : مرا و امی ندانید ،
منم یوسف شما چه مولید
حتما^۱ ایشان با توجفا کردند ،
زان بود که گفتم از پس در آیند .

یوسف ۶۹/۱۲

چون کار ساخت ، زیشان پرداخت
باذن الله مسألتي بر ساخت ،
آن صاع در رحل او بنهاد .
و ا جای آمد وازو در ساخت
چو صاع داران صاع ندیدند
بشتاب بتك همی دویدند .

یوسف ۷۰/۱۲

گفتند : بداری کاروان را
که صاع ملك ایشان بدزدیدند
'صواع للملك^۲ می و ا نیاویم ،
ار واز آرید رنجه ندارید ،
شرواری گندم بسدهیم .
گفتند : بالله که شما نيك دانید

یوسف ۷۱/۱۲

یوسف ۷۲/۱۲

۱ - اصل : « حمتا » .

۲ - « الملك » هم می توان خواند .

نه آن را آمدیم تا صاع دزدیم
 ما خود هرگز دزد نبودیم ،
 از صاع شما خبر نداریم .
 گفتند: چه بود جزای این فعل
 چو معلوم نبود^۱ که دروغ گفتند
 گفتند^۲ در رحل آنکه یاوید
 سالی دارید که می برسید^۳
 ما را اینجا حکم چنین باشد ،
 جزای ظالم باید که بدانید .
 صاع وان ز پیش ، بارایشان
 بسبب آن صاع يك يك پساد .
 پس (رخت)^۴ رخت برادرش نگاه کرد ،
 صاعش بگرفت آنجا بنهاد .
 چنان می خواستیم ز بهر یوسف

-
- ۱ - اصل « نیود » که با توجه به آیه قرآن « قالوا فما جزاءُ ان کتم صادقین » ، (آیه ۷۴ سوره یوسف) بحسب بصورت متن در آورده شد .
 ۲ - کذا با دال بجای « گفتند » .
 ۳ - « برسید » نیز خوانده می شود .
 ۴ - ظاهراً کلمه « رخت » را کاتب دو بار تکرار کرده است و یکی از آن دو زاید بنظر می رسد .

چه در کیش ملک می اخذ ننهاد،
 لکن 'خواستیم از بهر یوسف
 تا حبس ما در مصر بنهاد
 بی آنکه برادران بدانستند ،
 مقصود بیافت و شرع بنهاد.
 چو برادرانش آنرا بدیدند ،
 فرو ماندند ، بنگر چه گفتند ،
 گفتند : اگر می راست گوئید^۱
 مریوسف را بدزدی بگرفتند .
 گفتند : از پیش بتی بدزدید
 وقتی کمری بر میا نش بگرفتند
 مگر این نیز همان عمل دارد.
 صاحب خبران این وا بگفتند.
 یوسف بشنید، خود را نگه داشت
 آشکارا نکرد آنرا که گفتند .
 گفتا : ز شما تا او در گردد ،
 خدای به داند هر آنچه گفتند .
 ابن یامین را یوسف بنشانند .
 ایشان فازوا خواهش کردند ،
 گفتند : پدرش بزرگ پرست

یوسف ۷۶/۱۲

یوسف ۷۷/۱۲

۱ - چنین است در اصل ولی « جوئید » مناسب تر بنظر می رسد

بجز او یکی ز ما بنشیند .

بسیار با ما احسان کردی ،

این نیز بکن تا او بگویند .

گفتا : زینهار چنین مگویی ،

آنگه ما را ظالم خسوانند

چونومید گشتند، فرید گشتند،

با يك ديگر تدبير كردند .

میهمین ترین شان گفت: شما دانید

بابای شما و شما چه گفتید

خدای را بر شما گواه گرفته

ز مسأله یوسف دیگران خبردارند.

من باری زانم کز جای نجنبم،

یا الله یا پدر مرا چه فرماید

خیر الحاکمین این حکم بکند

کیفیت این دیگران ندانند .

شما واگردی و او بر یعقوب

گوید: او را بدزدی بگرفتند،

صاعی ز جوال او بر آوردند،

او را آنجا محبوس کسردند

ما آنچه دیدیم ترا بگفتیم ،

یوسف ۷۸/۱۲

یوسف ۷۹/۱۲

یوسف ۸۰/۱۲

یوسف ۸۱/۱۲

مخلوقان خود غیب ندانند.
کس را بفرست از مصر پرس
باز آنکه واما در راه بودند ،
ما آنچه دیدیم راست بگفتیم .

یوسف ۸۲/۱۲

در جوال که نهاد ایشان دانند .
پس یعقوب گفت: این هم از آنست
تسویل همه ز فرزندانست
من صبر جمیل خوفا کردم ،
انبارین نیز هم چنانست .
امروز مرا امید قوی تر گشت
که یوسف امروز از زندگانست
علیم و حکیم اسرار داند ،
نومید گشتن نه جای آنست .

یوسف ۸۳/۱۲

زیشان برگشت وگفت: اندوها
روشان چشم ازین گروها
غمناك شده دو چشم گریان
از جا بشده ازان گروها^۱
گفتند: بخدای که می بترسیم

یوسف ۸۴/۱۲

۱ - سطر آخر در متن اصلی بدرستی خوانده نمی شود ؛ آنچه نوشته شده بحدس و تقریب است .

یوسف ۸۵/۱۲

از بس کازو تو می بگویی^۱
این سوه اندوه صعب باشد ،
نزار شدی ، نباید که بمیری .
گفتا که: فرا شما نمی گویم ،
پراکنده شدم می فاختدای گویم .
شما او را چو من ندانید
اندوهانم فرا خدای^۲ گویم .
ار دل بابا همی نگه دارید
هرچند زوتر شوید و جوید ،
بجد باشید ، نومید م باشید ،
نومید از خدای کافران باشند .
شما مؤمنانید نومید م باشید .

یوسف ۸۶/۱۲

* * *

یوسف ۸۷/۱۲

وا مصر شدند بیهانۀ گندم
تا آن وقتی که پیش اورفتند .
گفتند : سخنی از ما بشنو .
آن بضاعت را پیش او بردند
گفتند : ما را و اهل ما را

۱ - رسم الخط اصل : « بکوی » .

۲ - « خدا خدای » نیز می توان خواند .

نیاز دریافت ، زاری کردند .
 این بضاعت ما قیمت ندارد ،
 کویزهای گندم ازو بخواستند
 گفتند: ز تو می صدقه خواهیم،
 فردا ز خدای جزا بیاوید
 گفت: یادداری که شما چه کردید
 به یوسف تان که و اخود ببرید.
 بسا نیز جفا از پس آن روز
 دروی برادرش درگفتید .
 معلوم منست که می ندانید
 که شما امروز خود کجایید !
 گفتند : بحقیقت یوسفی تو ؟
 گفتا که : بلی یقین بدانید .
 این برادر من اینجا نشسته
 معلوم کنی ازو پرسید .
 این نیست مگر منت الله
 صبر و تقوی ضایع مدانید
 گفتند: بخدای که راست می گوئیم
 الله ترا بر ما برگزید .
 اقرار دهیم که ما خطا کردیم؛

یوسف ۸۸/۱۲

یوسف ۸۹/۱۲

یوسف ۹۰/۱۲

باید که با ما عتاب نکنی .

یوسف ۹۱/۱۲

گفتا : امروز خصمی می نکنم ،

در بار خدای عذری بخواهید

ارحم آن بود که بی شک فایز برد .

رضای الله باید که بجوید

یوسف ۹۲/۱۲

این پیراهنم با خود ببرید

آنجا که پدرم ، برویش بنهید

به پیراهنش محزون بسکردید

هم بدین مسرور بکنید .

پس خورد و بزرگ هر که تا هست

شما همه را نزد من آرید .

یوسف ۹۳/۱۲

چو دروازه مصر غیر بگیاشت

یعقوب ز یوسفش خبر یافت .

گفت ایشان را که : بوی می برم

از یوسفی ؛ یوسف برجاست^۲

۱ - مورد دیگری است از حذف حرف (ن) آخر کلمه « هرکتان

هست » در متن حاضر چنانکه ملاحظه می شود ، بصورت « هرکتا هست » قید شده و چند صفحه پیش نیز به نظیر این مورد در پاورقی اشاره شد .

۲ - « برجاست » هم می توان خواند .

مگر که مرا آلفج خوانید ،

یوسف ۹۴/۱۲

یقین دانید که عظم برجاست

گفتند: بخدا که همچنانی که

یوسف ۹۵/۱۲

آن روز که اواز برت برخاست

آن روز که بشیر پیراهنش را

بر رویش نهاد ، سرخ برآمد

روشنایی چشم جان پدر! گفت ،

انسدوه پدرت فرا سر آمد .

پس گفتا : نه من همی گفتم

یوسف ۹۶/۱۲

امید بخدای وقتش در آمد .

گفتند: بابا بی شك خطا کردیم ،

یوسف ۹۷/۱۲

باید که ما را ز خدای بخواهی .

گفت: بود کاز و دستوری خواهم

یوسف ۹۸/۱۲

از آمرزش نومید مباشید

* * *

چو درفتند در نزد یوسف ،

ابوانش را بر تخت بنشاست

دیگران را گفت: بمصر دروید

یوسف ۹۹/۱۲

تا خدای خواهد امن بنشینید .

پس ایشان اورا تواضع کردند
 گفت: بسم الله ، بمصردر شوید
 گفتا بابا ! تأویل آن خواب
 - کان روز مرا تعبیر کردی -
 امروز بیاد باقی بدیدم :
 آن شمس توی که بامن بر تختی .
 از احسانش بعضی بگویم :
 ز زندانم بر آورد تا توشنوی
 شما را ز سفر بر من آورد .
 پس زانکه میان ما بیوفتید .
 آن دیو لعین عادت این دارد .
 تو روز نخست مرا بگفتید .
 الله مرا الطاف باشد ،
 تو این مسأله از من بهتر دانید .
 علیم و حکیم جزو مدانید
 باید که سخنی ز من بشنوید
 گفت: بار خدای! می و ابگویم:
 تو بودی که مرا بملك بنشاندی ،
 تأویل احادیثم بدادی ،

یوسف ۱۲/۱۰۰

اندر دو جهان مرا تسو داری
 خداوند جهان من خود ترا دانم.
 دو سخن دیگر ز من بشنوی!
 بر اسلام مرا چسو وقت باشد
 جان برگیری آن وقت که تو خواهی
 دیگر که : مرا اندر قیامت
 با اسلافم بر تخت نشانی .

یوسف ۱۰۱/۱۲

* * *

این هر چه گذشت، اخبار غیبست
 زیرا که تو آن وقت نبودی
 کایشان جمله می مکر کردند
 تو قصه یوسف زمن شنیدی
 زنجار که خرد واجب آن بود.
 جمله مردمان بتّه بگروند
 و از آنکه تو سخت حریصی
 بیشتر ایشان بتّو نگروند .
 عادت رفتست که مزد خواهند.
 تو یسک ذره مزد خواهی

یوسف ۱۰۲/۱۲

یوسف ۱۰۳/۱۲

۱- کذا بدون الف برسم معهود

یوسف ۱۰۴/۱۲

زیرا که جزین زیبا نباشد .

تو نسامه زما بجمله دارید

بی شمار نشان بداده در عالم

که گر در نگرند ما را بدانند،

تأمل نکنند، انصاف ندهند،

یوسف ۱۰۵/۱۲

بر عمیا برو می بیرند

آنکه گویند : می بگرویم

یوسف ۱۰۶/۱۲

بیشتر ایشان تنزیه نکنند

آمن گشتند ز عقوبتی عام ؟

بازان همه را ناگاه بگردند

ایشان ما را همی ندانند

یوسف ۱۰۷/۱۲

زانست که بما همی نگروند

بگو: طریقتی و دین و سیرتمی

اینست که همراه و اخدای خوانم.

از دین خدای خود من و یارانم

فراوان حجت بر یاد دارم .

یوسف ۱۰۸/۱۲

من الله را تنزیه گویم

هرگز بخدای شرك نیارم

نفرستادیم از پیش تو ما

مگر مردان کز شهر بودند

پیغام دادیم ، وحی فرستادیم
تا جمله خلق بما بگروند .

جحد آوردند ، کیفر بردند
باور نکنند ، بگو تا بنگرند

بهشت بهست متقیان را
باور دارند اگر خرد دارند .

عذاب از کفار تأخیر می کردیم
تا رسولانم نومید گشتند .

کافران گفتند : هر چه رسولان
فا ما گفتند ، دروغ گفتند .

نصرت آمد از ما رسولان را ،
ناجی گشتند آنکه بگرویدند

عذاب خدای از مجرمان فردا
باندك مایه کمتر نکند .

در قصه هاشان بسیار عبرت بود
خردمندان را کانصاف بدهند ؛

نه حدیثی بود فا هم نهاده
لکن راست بود باز آنکه دارند

جمله چیزها درو بیابد

یوسف ۱۰۹/۱۲

یوسف ۱۱۰/۱۲

راهی راستست اگر بشنوند .
رحمت‌الله هر چند خواهید
مر آنان را که بدو بگروند .

یوسف ۱۱۱/۱۲

سورة رعد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جدا وکن^۱ میان سورت ،

بنام خدای مالک ملکوت .

۱ - این کلمه که در آغاز سوره‌ها درین ترجمه قرآنی دوجا قبلا دیده شده - هردوجا « جدا وکن » بوده است که معنی دلپذیر آن روشن نیست . در صدر سورة حاضر چنانکه ملاحظه می‌شود « جدا وکن » ثبت شده که به‌اغلب احتمالات « الف » پس از « واو » بسبب خطای کاتب از قلم افتاده است وگرنه متبادر بذهن آنست که اصل ترکیب درین مورد « جدا اوکن » بوده با ادغام دو « الف » در یکدیگر - که درین متن معهود است - بمعنی فاصله و جدایی افکننده میان سوره با سورة قبل که البته حدس بسیار بعیدی است .

المر ، مراست ملک
 این را پس از آن زماست رحمت،
 آیات کتاب در هر دو حجت.
 بتو فرستادند از خداوندت
 این نامه حق بر حقیقت^۱.
 بیشتر مردمان می بنگرند
 و آن نیست مگر حماقت .
 آسمانها را بی ستون برداشت،
 بهش نگری تا هیچ ستون هست
 پس راست بگرد آسمان بر عرش
 این استقرار از اوصاف عرشست.
 این شمس^۲ و قمر مسخر آنند
 منازلشان را نام بردست .
 تدبیر کند فرمانها را ،
 چنانکه کازیش تقدیر کردست.
 جدا بکند منهی ز مأمور
 حرام ز حلال جدا بکردست

رعد ۱/۱۳

۱ - متن اصلی: « حقیقت »

۲ - اصل: « شمس » و ظاهراً خطای کاتب است که نقطه سین را

بجای زیر در بالا گذاشته است .

تا بخزایش^۱ قطعا بگروید
 اقرار دهی چنانکه گفتست .
 بساط زمین هم او بگسترد ،
 کوههای بلند دروهم او کرد ،
 جویهای روانهم او پدید آورد .
 ازهر موی^۲ چه سرخ و چه زرد
 تروش و شیرین ، از خشك و زتر
 اندك و بسیار تقدیر او کرد
 شب را بر روز آورد^۳
 در آن آیات است
 آن را که تفکر کرد

رعد ۲/۱۳

رعد ۳/۱۳

زمینی بیند در هم پیوسته ،
 پاره‌ای ز و خوش ، پاره [ه] بی شوره .

-
- ۱ - کذا و شاید : « بخدایش » که در اصل آیه برابر است با
 « لعلکم بقاء ربکم توقنون » آیه ۲ سوره رعد (یا بجزایش) .
 ۲ - مراد : « میوه‌یی » می باشد و تلفظ « میوه » با یاء مجهول هم اکنون
 در روستاهای خراسان و بخارا و قسمتهایی از ماوراءالنهر متداول است .
 ۳ - پس از کلمه « روز » در متن اصلی دست برده اند و کلمه : « او »
 بدان افزوده اند که بیجاست .

رزان که در آن انگور باشد،
 زمینها^۱ زو کشت^۲ رسته ،
 خرما بنانی دو تا و يك تا ،
 از بیخ یکی دو شاخ رسته
 هوای همه و آب یکسان ،
 تفاوت بسیار پوسته^۳ و ابسته .
 در آن آیاتست بر چنین^۴ تدبیر ،
 آنرا که خرد را کار بسته .
 شگفت بمانی ز گفت ایشان ،
 شگفت بمانی جای آن هست .
 گویند: پس از آنکه خاک گشته ،
 چه پنداری اعداتی هست ؟
 ایشان کافران ، بما نگروند .
 فردا غلها بر گردن دارند ،
 جاوید در عقاب ما بمانند .
 و از آن مانند که خرد ندارند .

رعد ۴/۱۳

رعد ۵/۱۳

-
- ۱ - اصل : « زمینها » ۲ - « کشت » نیز می توان خواند ۳ - در
 متن اصلی با رسم الخط کهن به يك نقطه نوشته شده است یعنی : « پوسته »
 ۴ - اصل : « حبس » خوانده می شود ولی با توجه به اصل قسمتی از
 آیه : « ان فی ذلك لآیات لقوم یعقلون - آیه ۴ سورة رعد » ظاهراً « چنین »
 ترجمه ای باید باشد برای « ذلك » و « حبس » مطلقاً مناسبتی ندارد .

بعذاب خدای می شتاوند ،
گویند : ما را نیکی نسازد .
آن قوم از پیش مثله گشتند ،
ار باز آیند و ا فا پذیرند ،
ار^۱ نیز عقاب سخت بینند .

رعد ۶/۱۳

کافران گویند: باری کم زان،
که ز آنچه درخواستیم یکی بیارند.
تو ایشان را آگاه کسردی ،
چنانکه از پیش پیامبران کردند.
خدای ایشان را بی شک داند
که می فا بستند الله داند
ار ناقص بود ، ار بود کامل ،
ار واحد بود اگر عدد ، داند.
هر آنچه که نام شیء برواافتد،
ز کمیت آن خدای خبر دارد.
از هر چه بدست و زهر چه باشد،
ظاهر و باطن یکسر خبر دارد.
شاهد و غایب نه چون شما داند
در دانایی بکس نماند .

رعد ۷/۱۳

رعد ۸/۱۳

رعد ۹/۱۳

۱ - اصل : « از » و خطاست .

پنهان گویند یا بانگ^۱ بردارید،
 در صحرا بود یا^۲ کنج خانه،
 الله در ازل جمله دانست .
 او نیست و هست هر دو داند .
 از ما او را نوبتیانند ،
 کز پیش وز پس نگاه می دارند
 تا حرکاتش همی نیسند^۳ .
 آن روز بشند، آن شب در آیند .
 ما نعمت را زوال نکنیم ،
 تا آن وقتی که شکر نکنند .
 از شکر کنند سودها یابند ،
 کفران آرند هم سوء بینند .
 چوما خواهیم عذاب آن قوم ،
 هیچ کس زیشان آن دفع نکنند .
 بدون خدای یار نباشد .
 ما این نکنیم تا آن نکنند .

رعد ۱۰/۱۳

رعد ۱۱/۱۳

* * *

۱ - اصل : « بابلک » و بی گمان خطاست .

۲ - اصل : « یا » .

۳ - در اصل درست خوانده نمی شود و بدین صورتست : « نیسند » .

او برق اندر هوا پدید آرد،
 زان بیم و امید و پدید آرد.
 گروهی گویند : کنون بیارد،
 گروهی گویند : حریق آرد
 آن میخ گران بآب باران
 آن رعد بحمد و تسبیح آرد.
 فریشتگان از هیبت آن هریک
 ما را زیبا تسبیح آرند .
 صواعق را از جایش بفرستد،
 تا بارادت حسق حریق آرد .
 باز آن که چنین هریک او را
 در ذات الله تشبیه آرد .
 این صواعق را نشانکسی دان
 تا عذابی سخت را پدید آرد.
 دعا بحق بگو ، حق بشنود ،

رعد ۱۲/۱۳

رعد ۱۳/۱۳

۱ - چون برابر رسم الخط کهن که درین کتاب نیز متبع است « ب و
 پ » با يك نقطه نوشته می شود ، این کلمه را نیز می توان « پدید » خواند یا
 « پدید » ولی چون نوعی سجع در هردو پاره عبارت رعایت شده و تکرار
 مطلوب نیست می توان تصور کرد که یکی از دو کلمه « پدید » و دیگری
 « پدید » است . این حدس را فتحه ای - که کاتب روی کلمه اول « پدید »
 گذارده و کلمه مشابه دوم یعنی « پدید » فاقد آنست - تأیید می کند .

خواهش فاجزا واصل ندارد.
 نه بت داند نه نیز شنود
 بت حاجت را روا نگرداند.
 بت خواندن راست چنان بود،
 که تشنه آب را بدست خواند.
 هرچند خوا ندیادست جنبانند،
 آخر بی شك تشنه بماند.
 خواهش کافران فا ما هرگز
 هرچند کنند، سود ندارد.

رعد ۱۳/۱۴

هر که در آسمان بطوع و رغبت
 با هر که در زمین گرچه دو قسمند:
 قسمی رغبت، قسمی رهبت را،
 آخر ما را می سجده آرند.
 سایه هاشان از صبح تا شب
 سر تا پاشان در خاک می غلتند.
 بگو: ما لك عالم شما کرا گوید؟
 آنکه تو بگو: ولی نعمت.
 بگو: شما بید که می بخواید

رعد ۱۳/۱۵

بدونِ خدای از بت نصرت .
ایشان خسود را می نتوانند ،
سی چه بیوسید زیشان شفاعت؟
ز کور تا بینا بسی در گردد ،
یکسان نبود نور بسا ظلمت .
یا می ما را هنباز گویند ،
افعالِ خدای نبود بشرکت .
کدام زمین بگو بتان کردند؟
یا کدام آسمان ؟ نماند ریت
بگو: من عالم را باهر که در عالم
مفعول گویم ، نشان قدرت
خدای واحد ، دیگر مقهور ،
ار یاد گیری ، نماند شبهت.
بگو: بار خدای ما حکیمست.
از سوی سما آبی پدید آرد ،
زان آب بسیار سیلها خیزد .
باندازه که وا آب پدید آید،
باز و کف بود و قبله^۱ بود بسیار.
هر دو بشوند، صافی پدید آید.

رعد ۱۳/۱۶

۱ - اصل : « قبله » .

زان زر که درگاه دارد صایغ،
 یا دیگرهمی جوش پدید آرد.
 آن کف و آن قبله و آن سورت و آن جوش
 بهوا در شود، باقی مکین گردد.
 آن زر خلاص و آن دیگر آسوده
 و آن آب زلال نفع پدید آرد.
 این هر چه بماند مانند حق دان.
 زان چهار که بشود، هوا پدید آید.
 چون حق برزد، بهشت یاور
 مانند سراب مبطل چنین بیند.
 هر چند گوید مبطل: چه حیلست
 چه چاره کنم تا سود پدید آید؟
 از سود، مبطل جز سوء^۱ نبیند.
 سودها [ی] سره زان سوی پدید آید.

رعد ۱۷/۱۳

رعد ۱۸/۱۳

فرخ آن کس که حق بداند
 کور آنرا خوان که فاحق نبیند
 خو^۲ درنگرد به چشم عبرت

۱ - چنین است در متن اصلی و خالی از معنی هم نیست اما « سوء » مناسب تر می نماید.

۲ - ممکن است برسم معهود در این کتاب دال کلمه « خود » حذف و در کلمه بعدی: « در » ادغام شده باشد. یا کلمه در اصل: « چو » باشد که بعید به نظر می رسد.

- ۱۹/۱۳ رعد خیرات بسی درو پدید آید .
 ز وفا داری بعهده الله ،
 ۲۰/۱۳ رعد خویشتن داری وصلت پدید آید .
 تشویر ز گناه و بیم فردا
 ۲۱/۱۳ رعد که شماری سخت بود که پدید آید .
 بر طاعت صبر ، و ز معصیت صبر ،
 امید رضا هر دو پدید آید .
 نماز نیکو و صدقه پیوست
 ۲۲/۱۳ رعد خویشتن داری و ادین پدید آید .
 فردا در بهشت مهمانی دارند ،
 مهمان داری آنجا پدید آید .
 بسامان^۱ حاضر باشند ،
 اسباب و نسب و ادید آید .
 ز فریشتگان از هر دریچه
 ۲۳/۱۳ رعد سلامی زیبا فا دید آید .
 سلام کنند ، سبب بگویند ،
 ۲۴/۱۳ رعد سر نجام نیک او را پدید آید .

اما آنان که عهد شکند ،
 فرمان نبرند ، ز رحم بیروند ،

۱ - ظاهراً « بسامانان » باید باشد بمعنی « صالحان » و « پارسایان ».

- فساد کنند ، مطرود گردند ،
 در بد جای ضایع مانند
 تفاوت در عطا نشان حکمت بود.
 هر کس کاو را دنیا زیادت بود،
 او شاد تر بود ز نجا که عادت بود .
 واجب آن بود که شادی بطاعت بود.
 چه در آخرتش بسی مثبت بود .
 آنجا که بهشت ، دنیا چه ارزد،
 مهتر آن بود که فردا در حمت بود.
 کافران پس ازین بشنو که چه گویند:
 باری کم از آن کز آنچه درخواستیم،
 بارادۀ ما یکی بیارند ،
 زیرا گویند عناد شومست .
 ار باز آیند ، فایده^۱ یابند .
 قومی کایشان بما بگروند ،
 قرآن شنوند، دلرا درو بندند،
 واجب آنست بر همه عالم
 که وا احکامم آرام یابند .
- رعد ۲۵/۱۳
- رعد ۲۶/۱۳
- رعد ۲۷/۱۳
- رعد ۲۸/۱۳

۱ - در اصل فاقد نقطه است ، بعلاوه دال « فایده » را « را » نیز
 می توان خواند : « فابره » .

چو با ایمان طاعت دارند ،
 طوبی ، ایشان ثواب یابند .
 زیبای جایی^۱ روز قیامت
 ایشان را بی شك بسازند

رعد ۲۹/۱۳

بفرستادیم ترا بسدین امت
 پیش ازینان نیز آمتان بودند ،
 تا بر خوانی وحی بریشان ،
 گفتی گفتیم تا کافران باشند
 گفتند: رحمان را همی ندانیم .
 بگو: الله منست مگر بگروند .
 تو کل کن ، نگر نترسی .
 چو و ماگردی از تو بپزند .
 اقرآن را چنان بسازیم ،
 که تا کوهها را بدان برانند ،
 بحرمت او زمین بپزند ؛
 آنرا^۲ کز سالها بمرند

رعد ۳۰/۱۳

۱ - رسم الخط اصل : « جای » .

۲ - « آنرا » درین مورد اگر خطا نباشد نشانه استعمال خاصی است که
 باید با مسامحاتی « را » ی آنرا از مقوله « را » ی فاعلی دانست که مجموعاً بجای
 « آنان » بکار رفته است .

بحرمت او فاسخن آیند ،
 گوئیم: قولوا.....، آخر نگویند،
 ارچه سرهاشان را ببرند
 ما این هرسه بی شک توانیم
 مؤمنان دانند ، کافران ندانند.
 مؤمنان را بگو : یقین بدانید
 که کافران مارا عاجز نگردانند.
 این ناپاکان تا زنده باشند ،
 خود، روز بروز رنجها یابند.
 شومی درسد در خان و مان شان،
 تا آن وقتی که همه بمیرند
 پس زانکه بمیرند، زنده شان بکنند.
 در وعده ما خلف نیاوند

رعد ۳۱/۱۳

عجب بمه مان ابر تو خندند،
 زیرا که آنان کز پیش بودند
 بارسولانم همی^۱ عمل کردند.
 گفتم : بگیاری تا بخندند ،

۱ - بجای : «همین» و نمونه دیگری است از حذف «نون» از آخر کلمه

بسر بگیرم شان و انخندند^۱.
 معلوم بکن تا حالشان چو شد
 چو عقاب الیم ما بدیدند .
 چه پندارند که فاز^۲ هر کس
 بدانچه کردست خبر ندارد
 قومی او را همباز گفتند .
 بگو : او خود را مثل نداند
 نامشان بیرید تا خود چه کردند .
 گفتار شما اصلی ندارند ؛
 ار پنهان بود ، الله داند ،
 در آشکارا شك بنه ماند .

رعد ۳۲/۱۳

۱- اصل همین گونه بوده است ولی بدون هیچگونه نقطه‌ای: «واحدید»
 و کسی با قلمی دیگر این کلمه را خط زده و بالای سطر نوشته است :
 «وابگریند» که با رعایت قرینه سازی و توجه مترجم به مسجع بودن پایان
 جملات برابر « تا بختند » ، عبارت : « وانخندند » مناسبتر است خاصه که
 در اصل آیه فقط کلمه « استهزاء » را داریم که مفهوماً با خندیدن بر کسی
 سازوارتر است و پس از آن سخن گرفتن استهزاء کنندگانست و کیفر دادن
 و از گریه نامی در میان نیست .

۲- می‌توان «کاو از هر کس» نیز با اندک مسامحتی خواند.

اینان که شما همی درآیند^۱،
 در آشکار و نهان هیچای^۲ نیاید^۳.
 خود بر ساختند، خودشان نکو آمد،
 تا خلقان را ز ره ببرند.
 ما ایشان را گم راه خواندیم .
 ایشان خود را براه خواندند .
 ایشان را عذاب دو جهانی ،
 در عذاب ابد صعب در ماندند.
 هرگز خود را یار نیاوند .
 بشنو تو نشان باغ آنان
 - کایشان مطلق پر خیز کارند:
 میوه دادیم راحت پیوسته
 هردو جاوید از ما بیاوند .

رعد ۳۳/۱۳

رعد ۳۴/۱۳

۱ - عبارت: « اینان که شما همی درآیند » قابل توجه و توضیح است.
 « اینان » در اینجا اشاره است به سخنان کفار و « درآیند » از مصدر:
 « درآید » است بمعنی « سخنان بی اساس و زشت گفتن » چنانکه جزء
 دوم « هرزه درایی » از آن ساخته شده است . برای توضیح بیشتر رجوع شود
 به مقدمه .

۲ - مخفف: « هیچ جای »

۳ - « نیاید » هم می توان خواند ولی وضع کلمه با « نیاید » سازگارتر

است .

آنان که بما ایمان ندارند ،
جاوید در نار ما بمانند .

دعد ۳۵/۱۳

آن اهل کتاب کایمان دارند،
قرآن شنوند ، شادان گردند.
لکن بعضی ازین گروهان ،
باور نکنند که رحمن^۱ شنوند.
بگوا که : مرا او دیگران را
فرمان دادند تا جان دارند
تشبیه نکنند ، او را پرستند ،
بروز پسین ایمان دارند .
بازو خوانم تا زنده باشم
اقرار که مرا باز آن جهان آرند .
بدین زیبایی حکم بتازی ،
بتو فرستادیم تا بیزی .
از پس امروز هوای هیچ کس
بجز قرآن حکمی بکنید ،
بی شك با ما سخت درماتید.

دعد ۳۶/۱۳

۱ - مراد از : « رحمن » ظاهراً « سخن رحمن » است .

رعد ۳۷/۱۳

دانی که با ما یاری نیاوید
چنانکه ترا، ما هر رسولی را
از پیش تو ما پیغام دادیم .
زنان حلال و اهل بیتان ،
سازی و باری تمام دادیم .
بی دستوری مَثْرًا بن دادند ،
مگر آنچه ما پیغام دادیم .
اجل شان برسید، جمله بمرودند ،
ملك الموت را الهام دادیم .

رعد ۳۸/۱۳

املا کردی ، اثبات کردند .
آنچه ما خواهیم و بمحاییم
پیغام بدادی، ساکن همی باش ؛
چو توبه کنند ، بمحاییم
بسبب توبه طاعت بنیسیم .
اصول کتب بکس ندادیم ،
از نسخه اصل و بمحاییم .

رعد ۳۹/۱۳

تو پیغام بده ، ساکن می باش،

۱ - با حذف دال «مژده» ، حرکت آن به حرف ماقبل که «ژ» می باشد
نقل شده است و هاء آخر کلمه نیز که فقط نقش نمودن حرکت حرف ماقبل را
داشته ، حذف گردیده است .

ارشان بگيرم ، آمن مى باش .
 ار تسو بروى پيش ازیشان
 مر ایشان را حساب و ا ماست
 واجب آن بود که شمار بر گیرند ،
 هر روز قومى وفات مى يابوند .
 زود بود نه دير که يکى نمانند

رعد ۲۰/۱۳

پس زان همه فاشمار گیرند
 عجب بمه مان از مکر اینان
 کان پیشینیان هم مکر کردند .
 جزای همه ساخته داریم
 ار نيك کردند، ار بد کردند.
 کافر گوید آخر مرا بهتر ،
 و ايا دشان دهند هر آنچه گفتند.

رعد ۴۱/۱۳

کافران گویند : نه ای پیامبر .
 بگو : بسنده بود الله داور^۱
 امامان در کتب ازین خبر دارند .
 شما مى نکنید هیچ بساور .

رعد ۴۲/۱۳

رعد ۴۳/۱۳

۱ - کلمه در متن اصلی بدرستی خوانده نمى شود : «داتر» و «ذاتر» هم
 مى توان خواند ولی چون در ترجمه : «قل کفى بالله شهيدا» آمده است «داور»
 ترجیح داده شد .

سورة ابراهيم

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا واکن میان سورت ،
بنام خدای منعم نعمت .
الر ، رحمن مایم ،
زانست که بتو قرآن فرستادیم
تا فا داری چراغ فا روی
بیرون آری از هرچه نا روی
بإذن الله خالق عالم
بازان راهی که خدای بستود .
هرچه در عالم، جمله مراوراست،

سورة ابراهيم ۱۱۴/۱

ابراهیم ۲/۱۴

عذاب شدید جاحد اوراست.
دنیا بر دین برگزینند
تا عامی را ز راه ببرند.
ضلال بعید بدان که آن بود
کز راه بشند و ز راه ببرند

ابراهیم ۳/۱۴

نفرستادیم ما رسولان
الا در لغت مانند امت
تا می‌داند آنچه می‌شود،
زوتر برگردد از ضلالت.
ای بستیهد^۱ خود در ضلالت
قبول نکند ازو هدایت
او را بادا هرچش مشیت.
عزیز حکیم فردا بی شک
'حکمش بکند بروفق حکمت.
موسی از پیش هم بدین آمد
تا از تاریکی بنور آرد
وایاد می‌دادشان قیامت

ابراهیم ۴/۱۴

۱ - کلمه ناخواناست . حرف اول و چهارم نقطه ندارد و حرف ماقبل

آخر هم يك نقطه دارد. و بهر حال «ارستیهد» مناسب تر است.

پیشا^۱ که هر يك بنور آرد
 درو آیاتست مر صابران را
 بخاصه آنرا که شکور یاود.
 موسی تو گفت مرقوم خود را
 که وایاد اری نعمت ویرا
 برهانی^۲ تان از آل فرعون ،
 طاقت آن^۳ نبُد عذاب ویرا .
 پسران تان را همی بکشتند ،
 زنینکان را به فساد خود را .
 بلای اول معنیش شدت
 بلای دوم پارسیش راحت .

ابراهیم ۵/۱۴

ابراهیم ۶/۱۴

الله مرا پیغام دادست ،
 پیغام خدای از من بشنوید :
 ار شکر کنیم گفتست: بفزایم،

-
- ۱ - کلمه در متن اصلی بدرستی خوانده نمی شود. ممکنست جز «پیشا»
 کلمه دیگری باشد .
- ۲ - بر سیاق عبارت و رعایت معنی باید « برهانیدتان از آل فرعون »
 باشد مطابق : « اذ انجا کم من آل فرعون » .
- ۳ - چنین است در متن اصلی یعنی «آن» با علامت مد بر روی حرف اول.
 اما با توجه به معنی: «طاقت تان» مناسب تر است خاصه که ادغام حروف در این
 متن معهود است .

ار کفر آرند، عذاب بچشند.
ایمان آرید، کفر بگیارید،
که عذابی سخت را طاقت ندارید.

ابراهیم ۷/۱۴

از هر که در عالم کفر آرد،
خدا را بی شک زیان ندارد.

ابراهیم ۸/۱۴

ار ایمان آرد، بر آتش بستاید
از نوح درگیر تا روزگار تو،
ار عاد و ثمود و هر که بودند
دافتند کایشان بسیار بودند.
الله داند که چند بودند.

رسولان شان پیغام دادند
[نه] پذیرفتند و نه فاشنیدند
گفتند بجمله کفر آوردیم.

ابراهیم ۹/۱۴

مر خویشان را حیران نمودند
رسولان گفتند که : شک در الله
روا نبود درگاه و بیگاه .
مر عالم را مفعول او دانید
زمان و مکان و گاه بیگاه
می تا^۱ خواند تا پیامرزد

۱ - ظاهراً بنا بر روش معهود در قسمت فارسی کتاب، «ن» از آخر
کلمه افتاده است و اصل : «می تا» بوده است .

چرا داری گناه بی پناه^۱
ایمان آرید در عمر بفزاید
اینک کردم شما را آگاه .
گفتند : شما مانند مایید ،
شما می ما را از راه ببرید
پدران ما بتان پرستیدند ،
شما می گویی بت مهرستید
باور نکنیم ما خود ، بیارید
ظاهرترازین حجت بگیارید .
در بشریت گفتند یکی ایم ،
لکن در دین ما فضل داریم ،
منان ما را تخصیص کردست .
ازو ما بشما پیغام دادیم .

ایراهم ۱۰/۱۴

۱ - آنچه در متن قید شده یعنی کلمه « بی پناه » حدسی است . اصل ، کلمه ایست بدین صورت : « پیسنه » . چون در رسم الخط این متن هرگز « پ » با سه نقطه دیده نشده است و از طرفی زیر « س » غالباً سه نقطه گذاشته می شود ، گمان نخستین آنست که حرف قبل از « ن » ، « س » باشد اما اشکالی که مانع از تقویت این نظرمی باشد اینست که در رسم الخط کتاب حاضر حرف « س » با دندان نوشته می شود و بسیار به ندرت بصورت کشیده ناچار کلمه بصورت متن خوانده شد ، و ممکن است صحیح نباشد . به « پناه » یا « بی پناه » نیز با مسامحتی می توان خواند .

تا فرمان ندهد، برهان نیاریم .
 حق می گوئیم گوهر چه خواهی باش
 زیرا که بدوا ایمان داریم .
 اندر عالم از کس نترسیم
 بازان منت که ما ازو داریم .
 بیش زان نکنی که ما برنجانید
 ما صبر آنگاه پیشه گیریم .
 رسولان خدای از کس نترسند،
 ما نیز ز شما همی نترسیم .

ابراهیم ۱۱/۱۴

ابراهیم ۱۲/۱۴

* * *

کافران گفتند فای رسولان :
 وای ما دو کار یکی بکنید :
 کافر گردی چنانکه ما ایم ،
 یا نیز بخواری پشت بدهید .
 زالله در وقت وحی آمد
 که: صبری بدهید، شتاب مکنید
 ما ایشان را هلاک گردانیم
 چنانکه شما در مصر بنشینید
 باید که شما دو کار بکنید:
 طاعت آرید، گناه نکنید .

ابراهیم ۱۳/۱۴

ابراهیم ۱۴/۱۴

- کافران از ما نصرت جستند .
گفتیم که: سزا[ی] خود بیاوید.
مقهور شدند، سرشان بیریدند.
گفتیم: خود را همی ندانند،
حدید^۱ درین جهان بدیدند،
صدید در نثار نیز بچشند
در گلو گیرد، فرو نگذرد،
نه می بزید نه می بمیرند .
عذاب غلیظ و رای این جرّعت
در دوزخ ما جاوید یاوند .
کافران خود را بیاد بدادند،
چون رضای خدای ز دست بدادند.
کردار هاشان بسان خاکستر
در باد غری بیاد بر دادند،
چنانکه از آن ذره‌ای نماند .
فردا[ی] خود را این‌وا نهادند
ضلال بعید مانند این بود،

۱ - این کلمه در اصل بدون نقطه است . با توجه به جمله قبل که بریده شدن سرها در آن مذکور بود و توجه به این که « حدید » بمعنی شمشیر نیز هست در متن بدین گونه نوشته شد .

ابراهیم ۱۸/۱۴

که دوری بشوند، فادیدنیایند.

ابراهیم ۱۹/۱۴-۲۰

چه پنداری که الله عالم را ،
نه کاری را بیافریدست؟
ار او خواهد بیافریند
بهرتر ز شما کافریدست .
شما را بچرد ، بیافریند
هزاران چندان کافریدست .
آن روز که همه خلق بیرون آیند،
ضعفا بشنو کان روز چه گویند
متبوعان را که : ما تبع بودیم
شما درخواهید تا و ابرون آرند.
گویند : گر ما را برون آرند،
مادرخواهیم تا تان برون آرند.
ار صبر کنیم اربانگ برداریم
واجب نکند که ما^۱ برون آرند.
شیطان گوید بی شک فردا ،

ابراهیم ۲۱/۱۴

۱ - از اصل برابر رسم الخط قسمت فارسی این متن « ن » بعد از
« کهما » حذف شده است و صورت کامل آن چنین است : « واجب نکند که ما
برون آرند » .

فا دوزخیان کز من بشنوید :
 الله شما را وعدها یاد کرد
 وعدهش حق بود و آنچت که دانید
 کان راست نبود وعده شیطان
 والله دانید بحق بود، که دانید
 مرا بر شما نبود دستی
 مکنید ، بکنید یا بشنوید
 این کرد شما دویم آن بود
 بخود؟ کرد شما مرا مگیرید
 تا چند کنی مرا ملامت ؟
 مر خویشتن را ملامتی بکنید.

۱ - در این قسمت بسبب آن که کاتب هنگام نوشتن در آغاز کلماتی را از قلم انداخته و بعد بین سطور ناخوانا و ریزتر نوشته است و بحدس و تقریب خوانده شده ، ممکنست عبارت مشوش شده باشد ولی از اصل ترجمه آیه دور نیست .

۲ - کلمه « بخود » جز نقطه «خ» نقطه دیگری ندارد بنا براین دانسته نیست که « بخود » است یا « نخود » . اگر کلمه شکل منفی داشته باشد باید آنرا استفهامی خواند یعنی « نخود کرد شما ؟ مرا مگیرید » ولی درین جا چنان پنداشته شده است که عبارت « بخود کرد شما » بوده باشد یعنی: بسبب خود کرده شما مرا مگیرید .

امروز شما را فریاد نرسم
 شما نیز مرا فریاد^۱ نرسید
 منکر گشتم فریاد می‌خوانم
 تا گفتم مرا کار چرا بستید
 پس وحی آید که : ظالمان را
 عذابی سخت باید که بکنید
 همان‌روز آن‌را که متقیان باشند،
 باذن الله در جنان آرند
 در آب روان ، سایه درختان
 پر خیز کاران‌تان جاودان باشند
 تحیت آرند فریشتگان‌شان
 با يك دیگر دوستان باشند.
 زیبا تر ازین مثل نباشد
 که بار خدایت یاد کردست ،
 این کلمت را که پا کا خدایا

ابراهیم ۲۲/۱۴

ابراهیم ۲۳/۱۴

۱ - علی‌القاعده و با توجه به اصل آیه ، « ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی ، آیه ۲۲ سوره ابراهیم » هردو کلمه باید « فریاد » باشد اما چون متن فارسی بسیار کهنه است و این‌گونه کلمات در زبان پهلوی « Fra » بوده است و ما آنرا امروز بصورت « Far » درآورده‌ایم ممکنست « فریاد » تحریر بی‌اختیاری از تلفظ کهن پهلوی این کلمه باشد بهمان معنی و منظور « فریاد » .

بشجرهٔ خرما مانند کردست
 اصلش تصدیق، شاخش اقرار کرد
 شما در خرما راغب باشید،
 ار بنهاد^۱ مانند کردست،
 در توحیدتان رغبت کردست
 تا یاد گیری بدو بگروید.
 نیکا مثلاً که یاد کردست.

ابراهیم ۱۴/۲۵-۲۴

**

*

۱ - کلمه ناخواناست و بدون نقطه « شمار » نیز می توان حدس زد.

فهرست

لغاتی که در ترجمه این دو جزو بکار رفته است

آرام یافتن:	ص ۱۰۷ س ۱۸
آرامیدن:	ص ۴ س ۱۴
آزرم:	ص ۴۶ س ۹
آسوده:	
آن زر خلاص و آن دیگر آسوده.	ص ۱۰۵ س ۵
آلوفج:	
مگر که مرا آلوفج خوانید یقین دانید که عظم پرجاست.	ص ۹۰ س ۱-۲
آواز دادن:	ص ۲۹ س ۱۶
آوازش داد برو بیرون شو.	ص ۶۸ س ۱
اجبار کردن:	ص ۱۲ س ۶-۷
از راه بردن:	ص ۱۱۶ س ۴
از راه شدن:	ص ۱۱۶ س ۴
از کسی دیدن:	ص ۳۵ س ۷
افتادن:	ص ۶۴ س ۹

اقبال کردن: ص ۱۳ س ۱۹

اقرار دادن: ص ۸۸ س ۲۰

اکراه کردن:

توانا بيم که در کم ز يك ساعت اکراه کنیم یکسر بگروند. ص ۱۲ س ۴-۵

انبارین:

(= این بارین): انبارین نیز همچنانست. ص ۸۶ س ۹

اند: ص ۱۰ س ۹- ص ۷۳ س ۱۵

اندوهگن: ص ۴۰ س ۱۲- ص ۴ س ۵

اوکندن: ص ۶۷ س ۱۳

باآفرین:

بنقرین بودند با آفرین گشتند. ص ۱۱ س ۱۸

باختن:

هر کس که ببرد بحق نبازد. ص ۱۴ س ۱۵

بادخر: ص ۱۲۱ س ۱۴

بار:

سازی و باری تمام دادیم. ص ۱۱۳ س ۵

بافتن: ص ۲۰ س ۱۹ و

قرآن گویند تو بافستی بگو تا عشری ایشان در بافند. ص ۲۱ س ۱

بام:

در بام و دشام نماز و اجای آر. ص ۵۳ س ۱

باور داشتن: ص ۱۲ س ۱۴

باور داشتن کسی را:

گفتند بابا ما را نکویی چرا ما را باور نداری. ص ۶۰ س ۷-۸

باوریدن:

ارچه ما این راست می گویم ترا بی شک این ص ۶۲ س ۱۰-۱۱

نیاورد

بایستن: ص ۲۳ س ۱۱

این نفس را ویرا بایست ص ۷۶ س ۱۱

بتك دویدن:

بشتاب بتك همی دویدند. ص ۸۲ س ۱۲

بتك خاستن:

یوسف بگریخت آن زن بتك خاست ص ۶۵ س ۲۰

بجای آوردن: درین هردو بسی نشانست ارفاشنوید معنی ص ۱۶-۱۷

بجای آردید گفتا بنما مرا تو پیراهن تا بجای آرم که
جرم او بود. ص ۱۰-۱۱

بجا داشتن: ص ۴۴ س ۷

بخته:

روزگار نشد که بخته بریانی فاپیش آورد. ص ۳۹ س ۱-۲

بدون: به غیر از - بجز

هر کس که بدون ما بگردد از مرسل بود ظالم گردد
بگو تا عشری ایشان در یافتند بدون خدای از... ص ۱۴ س ۶-۷

یاری در خواهند ص ۲۱ س ۱-۳

بدون خدای یار نباشد ص ۱۰۱ س ۱۵

بر آراستن: ص ۶۵ س ۷

براه (عکس «گمراه»): ص ۱۱۱ س ۶

برجا بودن: بوی می برم از یوسفی یوسف برجاست ص ۸۹ س ۱۵

بر خوردن: ص ۵۸ س ۱۹

برداشتن:

آسمانها را بی ستون برداشت ص ۹۷ س ۸

بردن: ص ۵۹ س ۱۱

بر رسیدن:

شما بر نرسی من جبر نکتم ص ۲۵ س ۱۳

برزیدن: ص ۸ س ۱۰-۱۱ ص ۱۴ س ۱۵ ص ۲۱ س ۱۱-۱۲ ص ۵۶ س ۲

ص ۱۱۲ س ۱۴

- برساختن: ص ۱۱۱ س ۳
- برگزیدن: ص ۵۴ س ۸
- برگشتن: ص ۱۷ س ۱۳
- برگشتن: ص ۱۹ س ۳
- بروش: ص ۱۱ س ۱۳-۱۴
- برویدنی پیش ازبأس تا بروش ویرا سودکردی
برویدگان: ص ۱۳ س ۸
- از برویدگان یکی نکیرند
برویده: ص ۱۳ س ۸
- این قصها هشیار عاقل را که برویده بود پیرگرداند
بریدن: ص ۵۱ س ۲ و ص ۱۸ س ۱۲
- بامان: ص ۷۶ س ۲
- بسر بازگشتن: ص ۳۶ س ۱۴-۱۵
- رحمت خواهی بسر بازگردی تا هرچه خواهی ازو
بیا بید.
بسرواگشتن: ص ۳۳ س ۱۴-۱۳
- رحمت خواهی بسر واگردی، زیادت قوت ازو بیابی
بسزا: ص ۲۱ س ۹
- ایشان ما را بسزا ندانند.
بسنده: نگاهدار خدای بسنده باشد.
ص ۷۹ س ۱۶
ص ۱۱۴ س ۱۵
- بشولیدن: نهاد خدای بر خلق بیشولند.
ص ۱۳ س ۷
ص ۳۴ س ۸
- بکار بودن: زنان قوم میباش که نه بکارند.
ص ۱۱ س ۵
- بکس داشتن: می پنداری که تو کسی ما جمله ترا بکس نداریم.
ص ۴۵ س ۱۷-۱۸

بمرد واماندن:

فرا لا بد آتش یابند دنیا زیشان بمرد واماند.

ص ۲۱ س ۱۸-۱۹

ص ۱۶ س ۱۷

بن.

نفرین:

بنفرین بودند با آفرین گشتند.

ص ۱۱ س ۱۸

ص ۵ س ۱۱

بهش:

بیدار شدن:

قومش چو عتاب ما بدیدند بیدار شدند بدو بگریه دیدند.

ص ۱۱ س ۱۶-۱۷

بیرون آوردن:

ز نامه موسی که امام ایشان بود حق قرآن برین می آرد.

ص ۲۲ س ۴-۵

بی سامان:

بی سامان بود دین می نبر زید.

ص ۳۱ س ۱۰

ص ۱۰۴ س ۴

پیوسیدن:

پدید کردن:

زینهار کین خواب بر برادرانت پدید نکنی.

ص ۵۸ س ۱۱-۱۲

پرداختن:

چو کار ساخت زیشان پرداخت.

ص ۸۲ س ۷

پسادن:

بار ایشان به سبب آن صاع يك يك پساد.

ص ۸۳ س ۱۰-۱۱

پشت:

پسرم بی شك ز پشت من بود.

ص ۳۱ س ۲

ص ۱۲۰ س ۱۳

پشت دادن:

پنام:

مزدش نبود چو در پنامی بی آن باید که برگزینی.

ص ۵۴ س ۲-۳

پوسته وابستن:

هوای همه و آب یکسان تفاوت بسیار پوسته وابسته.

ص ۹۹ س ۵-۶

پیشا:

این عرش اله بر آب بودی پیشا که مکان در وجود آورد.

ص ۱۸ س ۱۱-۱۲

وایا دمی دادشان قیامت پیشاکه هریک بنور
آرد.

پیشینیان:

آن پیشینیان هم مکر کردند. ص ۱۱۴ س ۹

بی کردن:

بستیزه او پیش بکردند. ص ۳۷ س ۱۹

پیمان پیمان:

از جانب ام زقوم او بودند پیمان پیمان پنهان
بکرویدند. ص ۶ س ۱۵-۱۶

پیمودن:

مسجد کم و کم میماید. ص ۴۳ س ۸

پیوند:

رحمت الله و ابرکتش هر دو بروی و بر تو و بر نسل و پیوند، ص ۳۹ س ۱۵-۱۶

تخصیص کردن:

من ز خدای حجت دارم بر آنکه مرا تخصیص کردست. ص ۲۵ س ۱۱-۱۲

ص ۱۱۹ س ۱۲

تدبیر کردن:

یا یک دگر تدبیر کردند. ص ۶۹ س ۷

تقدیر کردن:

او را کمترین شش ماه محبوس که تقدیر کردند. ص ۶۹ س ۸-۹

تمام کردن

چنانکه از پیش بر عم وجدت تمام بکرد بر تو بکنند. ص ۵۹ س ۲-۳

تنزیه گفتن:

من الله را تنزیه گویم. ص ۹۳ س ۱۷

ص ۲۵ س ۱۳

جبر کردن:

جدال گفتن:

گفتند، یا نوح می جدال گویی. ص ۲۶ س ۱۴

جریده داشتن:

روزی همه را جریده داریم. ص ۱۸ س ۷

- جستن: ص ۳۸ س ۳
- جنبنده: ص ۱۸ س ۳- ص ۳۵ س ۱-۲
- چاشتان: خواب دیدم که چاشتانی نان بر سردارم
چراغ فاداشتن: ص ۷۰ س ۴-۵
- چربیدن: بتو فرستادیم قرآن تا فاداری چراغ فاروی.
ص ۱۱۵ س ۶-۷
- حبطه: گفتند یوسف و ابن یامین بر ما با ما از ما بچربند.
ص ۵۹ س ۸-۹
- حجت خواندن: ص ۶ س ۸-۹
- حجت گیاردن: بن فان چو آب حجت می خواند.
ص ۲۲ س ۳
- حکیم: باور نکیم ما خود بیارید ظاهر تر اذین حجت
بگیارید: ص ۱۱۹ س ۸-۹
- حکیم خبیر نامه ترا دادست.
ص ۱۶ س ۱۱
- خاکسار: ص ۴۲ س ۱۲
- خرما بن: ص ۹۹ س ۳
- خزایش (= خدایش): بخزایش قطعاً بگروید.
ص ۹۸ س ۱
- خلقان (جمع خلق): خلقان را ز دین ببرید.
ص ۲۳ س ۶
- خواب گزاردن: ص ۵۸ س ۱۰- ص ۷۳ س ۱۹
- خواست: این خواست مرا حکمت خوانند.
ص ۱۴ س ۱۱
- خواندن: ما در تورات پیش از تو ترا اند جای رسول خواندیم.
ص ۱۱ س ۸-۹
- از خواندن بت سودت ندارد
ص ۱۴ س ۴

خوفراکردن:

من صبرجمیل خوفراکردم. ص ۸۶ س ۸

خویشتن‌داری:

از رحمت ما عجب مدارید خویشتن‌داری برکت ص ۷۷ س ۱۳-۱۴
بار آورد.

داد دادن: ص ۱۵ س ۲

داد ستاندن: ص ۱۵ س ۲

دادن:

من واحد را بیت بپنهد. ص ۷۱ س ۱۹

داشت:

من پشت بداشت وانهادم از ناداشتنان بترنایم. ص ۳۴ س ۱۸-۱۹

داشتن:

چو کرد آن آب آهنگ فرعون گفتیم بدار تا بکولیم. ص ۹ س ۵-۶

ص ۲۹ س ۹-۸

داشتن:

در عذاب الیم شان بداریم. ص ۳۲ س ۱۰-۱۲

ص ۵۰ س ۱۳- ص ۸۳ س ۷- ص ۹۲ س ۱

داشتن:

ارما خواهیم که اهل عالم را بر آن داریم تا بگردند ص ۱۲ س ۲-۴

تواناییم. ص ۴۴ س ۱

دانستن:

نو شیطان را چومن ندانی. ص ۵۸ س ۱۴

ص ۸۲ س ۳-۴

ص ۷۱ س ۱۲

ص ۸۲ س ۶

دبیرستان:

درآمدن:

درآوردن:

روز را ببرد شب را درآرد. ص ۱۲ س ۱۶

ص ۷۵ س ۶

دراو گندن:

دراییدن:

اینان که شما همی درایند در آشکار و نهان هیجای نیاید. ص ۱۱۱ س ۲-۱

در بافتن:

قرآن گویند تو یافتستی بگو تا عשרی ایشان در بافتند. ص ۲۰ س ۱۹

و ص ۲۱ س ۱

در چیدن:

ص ۳۰ س ۱۰

گفتند زمین را آب در چین.

ص ۱۲۲ س ۱۱ و ص ۱۳

در خواستن:

در رسانیدن:

گویی دی بود که می بخندیدند و ادرسانیم و ادریاویم. ص ۱۹ س ۱۱-۱۲

ص ۳۴ س ۸

در رسیدن:

در رفتن:

ص ۴۰ س ۱۱

بدان زیبایی از در در رفتند.

ص ۸۲ س ۲-۱

در ساختن:

آن صاع در رحل او بنهاد و اجای آمد و ازو در ساخت. ص ۸۲ س ۱۰

در سپاردن:

ص ۵۲ س ۱۲

نگر و ا ظالمان تان در سپارید.

در شدن:

ص ۳ س ۵

ما داناییم بدانچه می درشوی.

ص ۸۱ س ۱-۲

جمله بهم از در آن شهر اینك گفتم نگر در نشوید.

در فچیدن:

ص ۳۰ س ۱۱

تو که آسمانی دامن در فچین.

در گرفتن:

ص ۵۳ س ۱۱

از نوح در گیر تا روزگار تو.

ص ۵۴ س ۲۰ و ص ۱۱۸ س ۷

درگشتن: ص ۲۴ س ۱۲-۱۳ و ص ۸۴ س ۱۶-۱۷ و ص ۱۰۴ س ۴

درماندن:

شما می‌گویید که او درماند من می‌گویم ایشان درمانند. ص ۵-۶

ص ۲۶ س ۳-۲

ص ۲۹ س ۱۶

درنشستن:

درنواختن:

آن زن او را بسیار بنواخت با خویشتنش بفساد درنواخت. ص ۶۵ س ۵

شما یوسف را چو درنواختی چنان کش یافتی مرا بگویند.

ص ۷۵ س ۱۸-۱۷

دروغزن:

قومی که مرا همباز گویند دروغزنند و دگمانند ص ۴ س ۱۲-۱۳

ص ۴۶ س ۱۴

ص ۱۲۰ س ۱۴

در وقت:

در یافتن:

ما روز قیامت را دریا بیم. ص ۱۰ س ۱۳

ص ۱۵ س ۱-۲ و ص ۱۹ س ۱۱ و ص ۲۵ س ۱-۲ و ص ۲۶ س ۵-۴

ص ۷۵ س ۱۲ و ص ۷۶ س ۹

دستان:

دست داشتن:

مرا بر شما نبود دستی مکنید، بکنید یا بشنوید: ص ۱۲۳ س ۶-۷

ص ۷ س ۱۵ و ص ۲۷ س ۱۸ و ص ۱۱۳ س ۶

دستوری:

دگمان

قومی که مرا همباز گویند دروغزنند و دگمانند. ص ۴ س ۱۲-۱۳

دنسان:

شادان و دنان شتاو می‌کردند. ص ۴۱ س ۲

دیدن:

گفتا: یا قوم شما چه بینید ارمن ز خدای حجت دارم. ص ۲۵ س ۱۱-۱۰

ص ۷۹ س ۵

را اسئمال:

راست:

بتان خواندن راست چنان بود که تشنه آب را بدست خواند.

ص ۱۰۳ س ۴-۵

راست بودن:

دعوت می‌کنم راست می‌باشید.
ص ۸ س ۹

راست کردن و زمین:

از دههاشان برخی بجای است، برخی و زمین راست بگردیم. ص ۴۸ س ۹

رخت:

ما یوسف را در رخت بنهادیم.
ص ۶۲ س ۶

ص ۸۳ س ۱۲

رزان:

رزان که در آن انگود باشد.
ص ۹۹ س ۱

رزمیدن:

ظاهر از کلمه عربی رزم یعنی بانگ اشتر و رعد ساخته‌اند و بدبختان را اندر
آتش آرند، برسان خران همی برزنند.
ص ۵۰ س ۳-۴

رسیدن:

او را ببینید صبرشان برسد.
ص ۲۳ س ۱۷

سه روز پس از آن بیش نرسید.
ص ۳۸ س ۱

چو ما برسیم همان او بماند.
ص ۵۶ س ۱

رنجه داشتن:

ص ۸۲ س ۱۶-۱۷

رنجه نمودن:

ص ۲۸ س ۱۰

روزپسین:

ص ۱۱۲ س ۱۰

روزگار:

روز نشد که بخته بریانی فاپیش آورد.
ص ۳۹ س ۱-۲

روی دادن:

چو ایشان زان چاه روی را بدادند از ما برای وحی بردند.
ص ۶۱ س ۱۵-۱۶

روی گردیدن:

که خدای آن زن در وقت درسید هر دو را دید رویش بگردید.
ص ۶۶ س ۲-۳

رهیدن:

هرگز ز عذاب او نبرهید. ص ۵ س ۵

ص ۷ س ۷-۸ و ص ۲۶ س ۱۵ و ص ۲۷ س ۱

زدن:

خدای میهین دیگر کیهین از مس بکنند از زر بزنند. ص ۷۱ س ۱۶-۱۷

ص ۵ س ۱۹

ص ۱۱۷ س ۹

زمان دادن:

زینکان:

ساختن:

زیبای جایی روز قیامت ایشان را بی شک بسازند. ص ۱۰۸ س ۳-۴

ساختن:

جزای همه ساخته داریم. ص ۱۱۴ س ۱۰

ساز:

سازی وباری تمام دادیم. ص ۱۱۳ س ۵

ستیهیدن:

بستیهید خود در ضلالت قبول نکنند ازو هدایت.

ص ۱۱۶ س ۱۰-۱۱ ص ۱۲ س ۱۱-۱۰

ص ۶۴ س ۴

سختن:

سختن سختن:

سختن سخت مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی بینید.

ص ۷۷ س ۲-۳

سرخ برآمدن:

آن روز که بشیر پمراهنش را بر رویش نهاد سرخ برآمد. ص ۹۰ س ۵-۷

سر در آوردن:

ایشان ما را بسزا ندانند بگو که مگر سری درآرند. ص ۲۱ س ۹-۱۰

ص ۱۷ س ۲۰

ص ۱۴ س ۱۸ و ص ۲۸ س ۸

سر در جامه آوردن:

سقط گفتن:

سنجیدن:

سنجید کم و کم میماید. ص ۴۳ س ۸

سنه خواندن: (= نفرین کردن):

موسی فرعون را سنه خواند بدستوری ما تا یادگیرند. ص ۷ من ۱۴-۱۵
شایستن: ص ۵۵ س ۸

شتروار: ص ۸۲ س ۱۷

شدن (= رفتن): ص ۴۲ س ۱

شگفت ماندن:

شگفت بمائی زگفت ایشان. ص ۹۹ س ۹
شگفتن:

ز نادان تشبیه هیچ نشگفت. ص ۵ س ۳
شمار:

شمار بر گرفتن: ص ۲۶ س ۴-۵ و ص ۱۱۴ س ۴
شمردن:

عاصی بودی ازپیش ومفسد دعوی کردی تا برتو شمريم. ص ۹ س ۱۱-۱۲
ضایع گیاردن:

روزی همه را جریده داریم موری بمثل صنایع نگیاریم. ص ۱۸ س ۷-۸
طنز کردن:

پس هر قومی طنز می کردند. ص ۲۸ س ۶
عشاه = عشا

پس زان درشب عشاه بگزار
فا بست: (= آ بست = آ بستن): ص ۵۳ س ۲

خدای ایشان را بی شك داند که می فابستند
فادید آمدن:

دوری بشوند فادید نیایند. ص ۱۲۲ س ۱
فاساختن:

چو او بنشست کشتی می ساخت قومش گفتند خویشتن فاساخت. ص ۲۸ س ۴-۵
فا نمودن:

امروز ترا رسوای سر خلق رسوای سر خلق آب فا نمایم. ص ۹ س ۱۶-۱۵

فاوا:

صیحان الله فاوا نباشند، آن فوز عظیم بود که بیاوند. ص ۴ س ۴-۵

فردا اورا با ما بفرست تا فاوا شو. ص ۶۰ س ۱۱-۱۲

اورا پنهان فاوا می بردند. ص ۶۳ س ۱۵

فاهم نهادن:

نه حدیثی بود فاهم نهاده. ص ۹۴ س ۱۸

فرا دل آوردن: ص ۱۰۰ س ۲

فراست:

گفتند فراست مان خطا شد. ص ۳۶ س ۱۶

فرا آمدن: ص ۲۸ س ۱۲-۱۳ و ص ۶۸ س ۱۶

فر بیان: (= فر بیان): ص ۷۳ س ۱۴

فروور:

و ابارخدای دستان نتوان، فروور هاتان را وادریا بید. ص ۷۶ س ۹-۱۰

قبله:

حباب آب، باندازه که و آب پدید آید باز و کف ص ۱۰۴ س ۱۹-۱۸-۱۷

بود و قبله بود بسیار هردو بشوند صافی پدید آید

قفیژ: ص ۷۸ س ۱۶

کار رفتن:

در دوستی شان از حد برفتست این مسئله ماکاری رفتست.

ص ۵۹ س ۱۲-۱۳

کام: ص ۷ س ۸

گاهی کردن:

نگویسارترین اندر قیامت ایشان باشند گاهی نکنند. ص ۲۴ س ۱-۲

کدخدای:

کدخدای آن زن در وقت درسید. ص ۶۶ س ۲

کرد:

هر کس ز شما که کردش نیکو بد او خویشتن را خود آب روی آورد.

ص ۱۹ س ۱-۲

کردن:

خدای میهن دیگر کیهن از من بکنند.

ص ۷۱ س ۱۶-۱۷

کم (= کمتر)

در کم ذیك ساعت اکراه کنیم یکسر بگردند.

ص ۱۲ س ۴-۵

کم از آن:

ص ۵۳ س ۷ و ص ۱۰۷ س ۱۱-۱۲

کوژ:

تاویل کتاب کوژ گویند.

ص ۲۳ س ۸

کوئیدن:

ص ۹ س ۶

کویز:

ص ۸۸ س ۳

کیش:

ص ۸۴ س ۱

گاه (= بوکا زرگری):

زان زر که در گاه دارد صایغ...

ص ۱۰۵ س ۱

گذشتن:

خوردش مکنی درخوشه بکیارید الا اندک کزان نکند.

ص ۷۴ س ۱۸-۱۹

گردن (= گردنکش)

فرعون در مصر گردنی بود.

ص ۶ س ۱۷ ص ۳۵ س ۱۹ و ص ۳۶ س ۱

گرفتن (= مؤاخذه کردن):

بدانچه گفتم مرا نگیری.

ص ۳۲ س ۳

ص ۱۳ س ۷-۸ و ص ۴۹ س ۱ و ص ۱۱۰ س ۱ و ص ۱۱۴ س ۱ و ص ۱۲۳

س ۹.

گرویدن:

پیمان پیمان بگرویدند.

ص ۶ س ۱۶

ص ۱۰ س ۱۰ و ص ۲۵ س ۷-۶

گزاردن:

هر وحی که از ما بر تو آرند بجد بگزار
ص ۱۴ س ۱۷-۱۸
ص ۲۴ س ۱۶-۱۷

گشتن:

هر کسی که بگردد و اتو گردد فرمائش کن گو راست می‌باش.
ص ۵۲ س ۸-۹

گماریدن:

عیالش بشنید بر پای بگمارید.
ص ۳۹ س ۷

گیاردن:

بگیاریدش رنجش مدارید.
ص ۳۷ س ۱۵ ص ۲۰ س ۱۳-۱۴

گیاره:

بدان دریاشان گیاره کردیم.
ص ۹ س ۲

ماندن: (= شبیه بودن)

در دانایی بکس نماند.
ص ۱۰۰ س ۱۹ ص ۷۱ س ۱۹-۱۸

ص ۴۹ س ۱۲

محال:

مهرشی:

از مهرش دستوری خواهیم.
ص ۷۹ س ۳

میان:

ص ۸۴ س ۱۱

میهین:

ص ۸۵ س ۸

ناباک:

ص ۷ س ۱

نابیناسان:

جایش نابیناسان او را بر گیرند جایی ببرند.
ص ۶۰ س ۴-۶

ناداشت:

من پشت بداشت و انهام از ناداشتان بترنایم.
ص ۳۴ س ۱۸-۱۹

ص ۸۷ س ۳

نزار:

نشاندن (= توقیف کردن - نزد خود نگاهداشتن):

این پاهین را یوسف بنشانند.
ص ۸۴ س ۱۸

نشستن (= در توقیف ماندن):

ص ۸۵ س ۱

بجای او یکی زما بنشیند.

تغور کردن:

آنان که شماشان خوار می‌داری من ایشان را تغور نکنم.

ص ۲۶ س ۱۰-۱۱

تکوهیدن:

برخی زبتان از تو بیازدند زیرا که تو می بتان تکوهی. ص ۳۴ س ۶-۷

تکه داشتن:

ارفرمانم تکه ندارید شومی درسد. ص ۸۱ س ۷-۸

تگوسار:

ص ۲۴ س ۱ و ص ۴۲ س ۱۲-۱۳

تگون:

ص ۴۵ س ۸

نمودن:

ص ۵۹ س ۶

نوبتی:

ص ۱۰۱ س ۵

نهاد:

نهاد خدای کزی ندارند.

ص ۳۵ س ۵

ص ۲۳ س ۶-۷

نهادن:

حیسی ما درمصر بنهاد.

ص ۸۴ س ۳-۵

نهاها:

این بی‌دینان جهان باشند نهاهاشان نیک نبرزید.

ص ۸ س ۱۰-۱۱

نهمار:

ص ۵۷ س ۱۵

نیازیدن:

از نعمت او برخورداردن بینی آل یعقوب بتو نیازند.

ص ۵۸ س ۱۹ و ص ۵۹ س ۱

نیز:

زود توبه کن از نیش درمانی.

ص ۶۷ س ۱

و ایستادن (= ایستادن):

چو می‌خواهی که وا بیستید بنام خدای آن را بدارید. ص ۲۹ س ۸-۹

- واپس گشتن: ص ۴۲ س ۲
- واپس نهادن: ص ۴۶ س ۶
- واتر:
- گرگ اورا بخورد پس واتر آمد. ص ۶۲ س ۹
- واجای آمدن: ص ۳۹ س ۱۹
- واجای آوردن:
- نصیحت من اگر چه خواهم واجای آرم اثر نیاورد. ص ۲۷ س ۶-۷
- واداشتن:
- امیدوار بدی تا این بگفتی همی واداری از بت پرستیدن.
- ص ۳۶ س ۱۷ ص ۳۷ س ۱
- وادر داشتن:
- چو فردا بود که وادر دارند برویه اشان تو وادر گویی ص ۶۱ س ۱۸-۱۹
- وادید آمدن: ص ۳۰ س ۱۲
- وازداشت خواستن:
- گفت بار خدای وازداشت خواهیم ز مانند آنکه از پیش گفتم.
- ص ۳۲ س ۱-۲
- واگرفتن: ص ۳۷ س ۱۲
- واگشتن: ص ۸۵ س ۱۶
- واماندن:
- هر چیز کزو بمرد واماند بنی اسرائیل را بدادیم. ص ۱۰ س ۵-۶
- وامحاییدن:
- املا کردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم وای بمحاییم.
- ص ۱۱۳ س ۱۰-۱۱ د ۱۴
- وانهادن:
- فردا [ی] خود را این وانهادند. ص ۱۲۱ س ۱۶
- هاگرفتن:
- گفتیم در شهر مسجد هاگیری. ص ۱۷ س ۱

هلاک برآمدن:

ص ۱۱ س ۶

هلاکت برآمدن:

ص ۳۰ س ۹

همنباز:

قومی که مرا همنباز گویند دروغزنند و دگمانند.

ص ۴ س ۱۲-۱۳

هنباز:

ص ۱۰۴ س ۶

یاد:

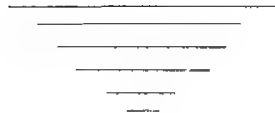
تعبیر رؤیا هر کسی داند تعبیر در یاد رسول داند،

ص ۷۰ س ۱۲-۱۳

یک لخت:

هر که او در دین یک لخت باشد...

ص ۴۹ س ۱۳



فهرست

۴۶۸ عبارت

از ترجمه آیات قرآنی که در این کتاب وزن عروضی مطبوع دارد

۸	سطر	۳	ص
۱۸-۱۰-۶-۵-۴-۲	سطر	۵	ص
۱۵-۱۱-۲	سطر	۶	ص
۸-۷-۱	سطر	۷	ص
۱۱-۶-۳	سطر	۹	ص
۱۸-۱۵-۵	سطر	۱۰	ص
۱۶-۱۵-۱۱-۸-۶-۲	سطر	۱۱	ص
۱۵-۶	سطر	۱۲	ص
۱۹-۶-۵	سطر	۱۳	ص
۱۷-۱۴-۱۳-۱۲-۴-۳-۱	سطر	۱۴	ص
۱۰	سطر	۱۶	ص
۲۰-۱۸-۱۳-۱۲-۱۰-۸-۴-۲	سطر	۱۷	ص
۹-۷-۳-۱	سطر	۱۸	ص
۱۲	سطر	۱۹	ص

۱۹-۱۳-۱۲-۸	سطر	۲۰	ص
۱۸-۱۶-۱۴-۱۱	سطر	۲۱	ص
۱۶-۱۴-۹-۵-۱	سطر	۲۲	ص
۱۵-۸-۶-۳	سطر	۲۳	ص
۱۷-۱۵-۷-۵	سطر	۲۴	ص
۱۵-۹-۳	سطر	۲۵	ص
۱۲-۵-۴	سطر	۲۶	ص
۱۲-۷-۶	سطر	۲۷	ص
۱۷-۱۴-۱۲-۱۵-۹-۲	سطر	۲۸	ص
۱۴-۱۰	سطر	۲۹	ص
۱۵-۸-۶-۳-۲-۱	سطر	۳۰	ص
۳	سطر	۳۲	ص
۷-۲-۱	سطر	۳۳	ص
۱۹-۱۸-۱۳-۹-۷-۶	سطر	۳۴	ص
۱۳-۱۱-۷-۳	سطر	۳۵	ص
۱۵-۴-۱	سطر	۳۶	ص
۱۵-۱۲-۹-۴-۲	سطر	۳۷	ص
۱۴-۱۳-۹-۳	سطر	۳۸	ص
۱۵-۱۵-۲	سطر	۳۹	ص
۱۴-۱۳-۱۱-۸-۶-۴	سطر	۴۰	ص
۱۸-۱۷-۱۱-۲	سطر	۴۱	ص
۱۴-۱۲-۴-۱	سطر	۴۲	ص
۱۹-۱۰-۴-۳-۲-۱	سطر	۴۳	ص
۱۵-۱۲-۱۰-۶-۵	سطر	۴۴	ص
۱۸-۱۵-۸-۶-۱	سطر	۴۵	ص
۱۱-۹-۵	سطر	۴۶	ص
۱۶-۹-۴	سطر	۴۷	ص

۱۵-۹-۸-۶-۱	سطر	۴۸	ص
۱۱	سطر	۴۹	ص
۱۳-۱۱-۵-۳-۱	سطر	۵۰	ص
۱۶-۱۱-۸-۷-۶-۳-۲-۱	سطر	۵۱	ص
۹-۶-۵-۳-۲	سطر	۵۲	ص
۱۴-۱۲-۸-۵	سطر	۵۳	ص
۱۹-۱۱-۱۰-۸-۵-۳-۲	سطر	۵۴	ص
۱۱-۱۰-۸-۲	سطر	۵۵	ص
۲	سطر	۵۶	ص
۸	سطر	۵۸	ص
۱۱-۱۰-۹-۸-۶-۴-۲	سطر	۵۹	ص
۹-۷	سطر	۶۰	ص
۱۷-۱۳-۸-۵	سطر	۶۱	ص
۷-۴-۳	سطر	۶۲	ص
۱۲-۱۰-۸-۷-۳	سطر	۶۳	ص
۱۷-۱۱-۴-۳-۲	سطر	۶۴	ص
۱۶-۱۳-۱۱-۱۰-۷-۴-۱	سطر	۶۵	ص
۲۰-۱۰	سطر	۶۶	ص
۱۶-۷	سطر	۶۷	ص
۱۶-۴-۲	سطر	۶۸	ص
۱۲-۱۰-۶-۲	سطر	۶۹	ص
۲۰-۱۶-۱۴-۱۳-۱۲-۶-۲	سطر	۷۰	ص
۱۹-۱۷-۱۶-۸-۵-۴	سطر	۷۱	ص
۱۶-۹-۵-۱	سطر	۷۲	ص
۱۱-۱۰-۷-۶	سطر	۷۳	ص
۱۴-۱۲-۱۰-۹-۸-۷-۳	سطر	۷۴	ص
۱۴-۱۳-۱۲-۱۰-۸-۱	سطر	۷۵	ص

۱۷-۱۶-۱۲-۹-۸	سطر	۷۶	ص
۱۳-۱۰-۶-۴-۳	سطر	۷۷	ص
۴-۳-۱	سطر	۷۸	ص
۱۱-۱۰-۹	سطر	۷۹	ص
۱۶-۳	سطر	۸۰	ص
۱۱-۹-۷-۶	سطر	۸۱	ص
۱۶-۱۵-۲	سطر	۸۲	ص
۳	سطر	۸۳	ص
۱۰-۵-۴-۱	سطر	۸۴	ص
۲۰-۱۹-۱۸-۱۶-۷	سطر	۸۵	ص
۱۷-۱۶-۱۴-۱۳-۱۱-۹-۸-۵-۴-۳	سطر	۸۶	ص
۱۷-۱۴-۹-۸-۴	سطر	۸۷	ص
۱۶-۱۵-۱۳-۸-۱	سطر	۸۸	ص
۱۳-۱۰	سطر	۸۹	ص
۹	سطر	۹۰	ص
۳	سطر	۹۱	ص
۱۶-۲-۱	سطر	۹۲	ص
۱۶-۱۵-۱۱-۲	سطر	۹۳	ص
۱۱-۷	سطر	۹۴	ص
۲	سطر	۹۵	ص
۱۲-۱۰-۵-۲	سطر	۹۷	ص
۱۲-۸-۷-۶-۲	سطر	۹۸	ص
۴-۳	سطر	۹۹	ص
۱۹-۱۳-۱۲-۱۱-۶-۵-۲	سطر	۱۰۰	ص
۱۶-۱۲-۱۱-۷-۶-۴	سطر	۱۰۱	ص
۱۲-۵-۴-۳-۲-۱	سطر	۱۰۲	ص
۱۸-۱۷-۱۳-۷-۳	سطر	۱۰۳	ص

۱۳-۱۲-۱۱-۶-۳-۲	سطر	۱۰۴	ص
۱۷-۹-۷-۳	سطر	۱۰۵	ص
۱۵-۷-۱	سطر	۱۰۶	ص
۱۳	سطر	۱۰۷	ص
۱۳-۳-۲	سطر	۱۰۸	ص
۱۵-۹-۸-۴-۲۱	سطر	۱۰۹	ص
۱۱-۶-۵	سطر	۱۱۰	ص
۱۳-۱۱-۱۰-۶-۵-۴-۱	سطر	۱۱۱	ص
۱۳-۱۱-۸-۵	سطر	۱۱۲	ص
۱۰-۶-۵-۱	سطر	۱۱۳	ص
۷-۳-۱	سطر	۱۱۴	ص
۷-۶-۵	سطر	۱۱۵	ص
۱۵-۱۴-۱۲-۶	سطر	۱۱۶	ص
۱۰-۶-۱	سطر	۱۱۷	ص
۱۸-۱۵-۱۴-۱۳-۱۰-۹-۸-۶-۵	سطر	۱۱۸	ص
۱۲-۱۱-۷-۳	سطر	۱۱۹	ص
۱۶-۱۲-۸-۱	سطر	۱۲۰	ص
۱۶-۱۴-۴	سطر	۱۲۱	ص
۱۶-۱۵-۱۰-۴	سطر	۱۲۲	ص
۱۰-۸-۴	سطر	۱۲۳	ص
۱۳-۱۱-۵	سطر	۱۲۴	ص
۷	سطر	۱۲۵	ص

* * *

فهرست نام‌های گسان و اقوام

آ- الف	
آدم: ۵۴	ابن کلثوم: بیست و شش
آریایی: یازده	ابن مسعود: سی و چهار
آل عمران: پنجاه-پنجاه و سه - پنجاه و چهار	ابن مفرغ: بیست و يك
آل فرعون: ۱۱۷	ابن مقفع: پانزده
آل یعقوب: ۵۹-۱۴۳ - هفتاد و يك - صد	ابن یامین: ۵۹ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۴ - ۱۳۳ -
آندره آس: سیزده	۱۴۲ - چهل و پنج - هفتاد و دو
ابان بن عبد الحمید لاحقی: سی و پنج	صد و دو - صد و هفت
ابراهیم: ۳۸-۱۱۵ - شصت و يك - شصت	ابو الاشعث قمی: بیست و دو
و هفت - شصت و هشت - هفتاد و	ابو القاسم بن رمضان: هفتاد و هشت
يك - هفتاد و چهار - هفتاد و	ابو الینبغی عباس بن طرخان: بیست و يك
پنج - صد و بیست	ابو امیه بن ابی الصلت بن ربیعہ: سی و يك
ابن حاجب: پنجاه و دو	ابو بکر عتیق سوری آبادی (نیشابوری): نود و
ابن حجة حموی: چهل و هفت - چهل و	هشت - صد - صد و شانزده -
هشت - پنجاه و دو	صد و هفده - صد و هیجده
ابن خرداذبه: پانزده - هیجده - نوزده - بیست	ابو ریحان بیرونی: سی
ابن خلکان: بیست و نه	ابو طاهر خسروانی: بیست و دو
ابن قتیبه: پانزده - سی و دو - سی و سه	ابو طیب مصعبی: صد و دو
	ابو موسی: بیست و هشت

اپرویز: بیست ویک (نیز رگ. خسرو پرویز)

احمد بن یحیی بلاذری: سی و پنج

احمد علی رجائی بخارائی: صد و بیست و یک

اخطل: بیست و هفت

اخش: سی و شش

استاد بهار: هیجده (نیز رگ. ملک الشعراء بهار)

اسحق: ۳۸-۳۹-۷۱- هفتاد و یک

اسدی: هفتاد و هفت - صد و سیزده - صد و

چهارده

اسمعیل بن عامر: هفده

اشکانیان: پانزده

اصطخری: هفتاد و هفت

اعراب (عرب): ده - بیست و دو - بیست و

پنج - بیست و شش - بیست و

هفت - بیست و هشت - سی و

یک - سی و دو - سی و سه - سی

و پنج - سی و شش - چهل و

هفت - پنجاه و دو

اعشی: بیست و شش - سی و یک - سی و دو -

سی و سه

اعشی باهله: سی و دو

اعشی بن قیس: سی و دو

اغلب: بیست و هشت

اکثم بن صیفی: بیست و شش

الله، اله: ۴-۵-۶-۱۱-۱۶-۱۷-۱۸-

۲۰-۲۱-۲۳-۲۶-۲۷-۲۹-

۳۳-۳۴-۳۹-۴۰-۴۳-۴۴-

۴۸-۵۲-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۶۴-

۶۸-۶۹-۷۰-۷۲-۸۰-۸۱-

۸۲-۸۵-۸۸-۸۹-۹۱-۹۲-۹۳-

۹۶-۹۷-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-

۱۰۶-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۴-

۱۱۵-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۲-

۱۲۳-۱۲۴-۱۳۱-۱۳۲-

۱۴۰- ده - سی و چهار - سی و

نه - چهل - چهل و شش - چهل

و نه - پنجاه و سه - پنجاه و پنج -

پنجاه و هفت - پنجاه و هشت -

شصت - شصت و یک - شصت و

دو - شصت و سه - شصت و پنج -

شصت و هفت - شصت و هشت -

هفتاد - هفتاد و یک - هفتاد و سه -

هفتاد و چهار - هفتاد و پنج - هفتاد

و شش - هفتاد و نه - هشتاد و سه -

نود - نود و یک - نود و سه -

نود و چهار - صد و سه - صد و

چهارده - صد و پانزده - صد و

بیست

الوائق بالله، سی و چهار

امت (قوم) لوط: ۳۹-۴۰-۴۱-۴۵-

امری القیس: بیست و شش

امویان: بیست و هفت

امین: سی و چهار

اهل مدین: ۴۳

انس بن مالک: هفتاد و نه

انصاری: نود و نه

انوشیروان: شانزده - سی و یک - سی و سه -

سی و پنج

بارید - پهلبد - فهلبد: هیجده - بیست -
 بیست و یک - بیست و چهار
 بشرین ابی حازم: بیست و هفت
 بنو نیست: چهارده
 بنوا اسرائیل (بنی اسرائیل): ۹-۱۰-۱۴۴-
 شصت و نه - هفتاد و شش

بنی قیس: سی و دو

بهرام گور: هیجده

بهزاد فرخ پیروز: چهارده

پ

پروفسور یلی: چهارده

پریان: صد و ده

پسرنوح: ۳۰

پیغمبر - پیامبر - پیغامبر: بیست و هشت -

بیست و نه - چهل - هفتاد و نه -

هشتاد و سه

ت

تاجیک: ده

تاوادی: چهارده

ترک: ده

تقی الدین ابی یکرعلی: چهل و هفت

ث

ثمود - ثمودیان: ۳۶-۳۸-۴۷-۱۱۸- نود
 و یک

ج

جاحظ: پانزده - شانزده - بیست و یک

جریر: بیست و هفت

جکسن: سیزده

ح

حبيب یغمایی: صد و پانزده
 حسان بن ثابت: بیست و هشت
 حمزه اصفهانی: پانزده
 حنظله بادغیسی: بیست و دو

خ

خاقان: نوزده - بیست

خدا - خدای - خداوند: ۵-۷-۱۰-۶۱

۱۳-۱۴-۱۶-۱۷-۲۲-۲۳

۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰

۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶

۳۷-۳۹-۴۱-۴۳-۴۴-۴۵

۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۷-۵۹

۶۳-۶۴-۶۵-۷۱-۷۲-۷۶

۷۷-۷۹-۸۰-۸۴-۸۵-۸۶

۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۳

۹۶-۹۷-۱۰۰-۱۰۱

۱۰۴-۱۱۵-۱۱۷-۱۱۸

۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۳۰

۱۳۲-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹

۱۴۰-۱۴۱-۱۴۳-۱۴۴-نه

یازده - سیزده - بیست و نه - سی

و چهار - سی و هفت - چهل و

شش - پنجاه و هشت - شصت و

دو - شصت و سه - شصت و

چهار - شصت و پنج - شصت و

شش - شصت و هفت - شصت و

هشت - شصت و نه - هفتاد -

هفتاد و یک - هفتاد و سه - هفتاد

و چهار - هفتاد و پنج - هفتاد و نه

هشتاد و پنج - نود - نود و يك -

نود و چهار - نود و هشت - نود و

نه - صد - صد و يك - صد و دو -

صد و پنج - صد و هشت - صد و

نه - صد و ده - صد و شانزده -

صد و بيست.

خسرو پرويز: هيچده - بيست و يك - سي و

يك - سي و دو

خفاجي: سي و چهار

خليل خدا: ٧١

خليل بن احمد: بيست و نه - سي - سي و يك

سي و پنج - پنجاه و دو

خواجہ محمد عوض بخاري: هفتاد و شش

خوئك خاتون - گوئك خاتون - خاتون

بخارا: بيست و دو - بيست و سه -

بيست و چهار

٥

دقيقي: هفتاد و هفت

دکتر احمد تفصلي: چهارده - شانزده

دکتر خانلري: بيست

دکتر دبير سياقي: هفتاد و هفت - صد و دوازده

صد و چهارده

دکتر شفيعي کدکني: هيچده - بيست

دکتر طه حسين: بيست و پنج - سي و يك - سي و پنج

دکتر محبوب: هفتاد و هفت

دکتر معين: صد و يازده - صد و سيزده - صد

و چهارده - صد و نوزده

دکتر يحيى مهدي: نود و نه - صد - صد و

شانزده.

ذ

ذی الرمة: بيست و هفت

ر

رازي: بيست و دو

راعي: بيست و هفت

رامتين: بيست و چهار

راوندی: هشتاد - صد و دوازده

رستم: يازده

رستم بن هرمز: سي و پنج

رسول: بيست و نه - ١٣٣

رودکي: بيست و چهار

ز

زبیدی: سي و چهار

زردشت: يازده

زروان: سيزده

زليخا: ٦٦-٦٧- هفتاد و دو - نود و چهار

س

ساسانيان - ساساني: نه - سيزده - چهارده

سي و سه

سامانيان: پانزده

سامري: پنجاه و يك

سرگپ: بيست و چهار

سرکش: بيست و چهار

سعدی: صد و هيچده

سعید بن عثمان: بيست و دو - بيست و چهار

سلطان سنجر: هشتاد

سورآبادی: هفتاد و نه - هشتاد و هشت -

نود و نه - صد و ده - صد و سيزده

سيد صدرالدین عليخان ابن احمد نظام الدين

مدنی شیرازی: چهل و هشت

ش

شاپور: سیزده

شاه بهرام ورجاوند: چهارده

شعیب: ۴۳-۴۷- شصت و سه - هفتاد و یک

شمس تبریزی: هشتاد و دو

شیخ الوری اسماعیل بن حسین دزپولی :

هفتاد و هفت

شیخ اسماعیل قصری دزفولی خوزی: هفتاد

و هشت

شیخ جام: صد و یک - صد و شانزده

شیخ رضی الدین علی لالا: هفتاد و هفت

شیخ مجدالدین بغدادی: هفتاد و هفت

شیخ نجم الدین کبری: هفتاد و هفت

شیطان: ۱۲۲-۱۲۳

شیعیان: نه

ص

صالح: ۳۶-۳۸-۴۵- نود و هشت

صفی علیشاه: چهل و هشت

ط

طبری: پانزده - هفده

طرفة: بیست و شش

طغشاده: بیست و چهار

طلیحه اسدی: سی و دو - سی و سه

ع

عاد - عادیان: ۳۳-۱۱۸

عبدالحسین زرین کوب (دکتر...): بیست و دو

عبدالعزیز بن عبدالله: سی و پنج

عبدالقادر بن عمر بغدادی: سی و دو

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب: هفتاد و هفت

عبدالله بن طاهر: شانزده

عبدالله بن محمد بن السید البطلیوسی: سی و دو

عبدالله زبیر: سی و پنج

عبدالله قسری: بیست و یک

عدی بن زید: سی و یک

عزیز: ۶۷-۷۶- هشتاد و چهار

علقمة بن عبدة: بیست و هشت

علی: هفتاد و نه (نیز رك. علی بن ابی طالب)

علی بن ابی طالب: بیست و نه

علی بن حمزة کسائی: سی و چهار

علی سلطانی: صد و بیست و یک

عمر: بیست و هشت

عمق بخاری: صد و چهارده

عترة: بیست و شش

عیال عزیز (= زلیخا): ۶۷-۷۶

عین القضاة: هشتاد و دو

غ

غزنویان: پانزده

ف

فارابی: بیست و چهار

فاطمه: هفتاد و نه

فرزدق: بیست و هفت

فرعون: ۶-۷-۹-۱۰-۴۷-۱۳۴-۱۳۹-

۱۴۱- شصت و دو - شصت و نه -

نود و نه - صد و سیزده - صد و

هیجده - صد و بیست

فروغی: صدو هیجده

فریشته، فریشتگان: ۲۰-۴۰-۶۸-۱۰۲-

۱۰۶-۱۲۲-چهل و یک-

شصت- هفتاد و پنج- صدوده-

صدو هفده

ق

قس بن ساعده: بیست و شش

قیصر: نوزده- بیست

ک

کریستنن: چهارده

کسری پرویز (اپسرویز): نوزده- بیست-

سی و دو- سی و سه

کیباد: چهارده

گ

گرشاسب: هیجده

ل

لات: ۵۵

لید: بیست و هشت

لیبی: صد و سیزده

لقمان: پنجاه و چهار

لقبط بن یعمر: سی و یک

لوط: ۴۰-چهل و یک- هفتاد

م

مأمون: سی و چهار

مانی: سیزده

محمد اقبال: هشتاد و یک- صد و دوازده

محمد بن البعیت: بیست و دو

محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب: هفتاد

وهفت

مراغی: بیست و چهار

مروان بن محمد: هفده

مسعودی: بیست و دو

مسیح: دوازده- سی و شش

مسیحی: ده

مقدسی: شانزده

ملائکه: شصت

ملك الشعراء بهار: چهارده (نیز رك، استاد

بهار)

ملك الموت: ۱۱۳

منوچهری: صد و دوازده

موسی: ۶-۷-۹-۲۲-۴۷-۱۱۶-۱۱۷-

۱۳۹- شصت و دو- شصت و

هشت- شصت و نه- نود و هشت

نود و نه- صد و سیزده

مولوی: هشتاد و یک

مهدی یانی: صد و شانزده

ن

نابغه: بیست و شش

نرشخی: پانزده- بیست و دو

نکیسا: بیست و چهار

نوح: ۵-۲۴-۲۶-۲۷-۳۰-۳۱-۴۵-

۵۳-۱۱۸-۱۳۲-چهل و یک-

پنجاه و هشت- پنجاه و نه- نود و

یک- صد و هفت

نوشیروان: رك، انوشیروان

نی برگ: سیزده

هارون (برادر موسی): ۷- نود و هشت

هارون الرشید: سی و چهار

همامشی: یازده

همای چهر آزاد: هجده

هندوان: سی - سی و شش

هنینگ: چهارده

هود: ۱۶-۳۳- سی و نه - چهل - چهل و

یک - چهل و دو - چهل و سه -

چهل و نه - پنجاه و یک - پنجاه و

هشت - پنجاه و نه - شصت و سه -

شصت و چهار - هفتاد - هفتاد و یک

ی

یزدان: نه - پنجاه و شش

یعقوب: ۳۹-۵۸-۷۱-۷۹-۸۱-۸۵-

۸۶-۸۹-۱۴۳- هفتاد و یک -

هشتاد و سه - نود و نه - صد

یوسف: ۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲-۶۳-

۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۷۱-۷۳

۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۹-۸۲-

۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۸-۸۹-۹۲-

۱۲۹-۱۳۳-۱۳۶-۱۳۷-

۱۳۸-۱۴۲- چهل - چهل و پنج

پنجاه - پنجاه و نه - شصت -

شصت و چهار - شصت و پنج -

هفتاد و یک - هفتاد و دو - هفتاد و

سه - هفتاد و هشت - هشتاد و چهار

هشتاد و هفت - نود و چهار - نود و

پنج - نود و نه - صد و دو - صد و

چهار - صد و شش - صد و هفت -

صد و نه - صد و ده - صد و سیزده -

صد و پانزده - صد و نوزده

یونس: ۱۱- پنجاه و هفت - پنجاه و هشت -

شصت و دو - شصت و سه - شصت

و هشت - صد - صد و سیزده -

صد و شانزده - صد و بیست.

فهرست نام‌های ما

آ

آتکشده کرکوی: هبجده
آستان قدس رضوی: هفتاد و پنج

الف

اصفهان: بیست و دو
افغانستان: هشتاد

ایران: نه — ده — یازده — دوازده — پانزده —
سی — پنجاه و هفت — هفتاد و شش —
هفتاد و هفت — هشتاد و سه — صد و
شانزده — صد و بیست و یک

ب

بخارا: بیست و دو — بیست و سه — بیست و
چهار — هفتاد و شش — هفتاد و
هشت — هفتاد و نه — هشتاد — صد
و بیست و یک

بریتیش میوزیوم: هشتاد و یک
بنگاده: سی و دو

بودلیان اکسفورد: هفتاد و شش
بولاق: سی و دو
بیستون: یازده

۱۵۸

پ

پاریس: هفتاد و هفت — هشتاد و دو
پاسارگاد: یازده

ت

تخت جمشید: یازده
تربت شیخ جام: صد و یک — صد و شانزده
تورفان: سیزده
تهران: هفتاد و نه — نود و نه — صد — صد و
شانزده — صد و بیست و یک

ج

جزیره العرب: چهل و هفت
جوادی (کوه...): ۳۵

چ

چهار آسیاب: هفتاد و هشت

ح

حاجی آباد: سیزده
حیره: سی و سه

خ

خانه کعبه: بیست و نه
ختلان: بیست و یک

ختن: چهارده

خراسان: هفده — بیست و یک — بیست و دو —

بیست و سه — هفتاد و نه — هشتاد —

صد و سیزده

خوزستان: هفتاد و هشت

د

دانشگاه تهران: هفتاد و نه — نود و نه — صد —

صد و شانزده — صد و بیست و یک

دزفول — دزفول: هفتاد و هفت — هفتاد و هشت

دماوند: هیجده

ر

رم: بیست و چهار

روم: بیست و پنج

ری: هیجده

ز

زاینده رود: بیست و دو

زرن رود: بیست و دو

س

سبأ: پنجاه

سمرقند: بیست و یک

سوئز: یازده

سیستان: پانزده — هیجده — سی و پنج

ش

شستر: هفتاد و هشت

شوش: یازده

ف

فریمان: هشتاد

ق

قلعه: ۷

قسنطنطیه: بیست و چهار

قلندر آباد: هشتاد

ک

کتابخانه مجلس شورای ملی: هفتاد و هفت

کتابخانه ملی پاریس: هفتاد و هفت — هشتاد

و دو

کربلا: هفتاد و هفت

ل

لیدن: هفتاد و هفت

م

ماوراءالنهر: هفتاد و نه

مدین: ۴۳

مدینه: چهل و هفت

مراغه: بیست و دو

مسجد نبی: بیست و هشت

مشهد: هشتاد

مصر: ۶-۶۴-۸۱-۸۲-۸۶-۸۷-۸۹-

۹۰-۹۱-۱۲۰-۱۴۱-۱۴۳-

هفده — شصت و دو — هفتاد و نه —

هشتاد و پنج — نود و پنج — صد و

نه — صد و هیجده

مکه: چهل و هفت

مورق: هفتاد و نه

موصل: ۳۰

ن

نقش رستم: یازده

نیشابور: هشتاد و سه — نود و دو — صد —

صد و شانزده — صد و هفده

هند: یازده

ی

یزد: بیست و سه

بوتان: بیست و پنج

و

وان: یازده

ه

همدان: بیست و یک

فهرست نام کتاب‌ها

بستان العارفين وتحفة المريدین: هفتادونه -
هشتادوسه - صدوده

بندھشن: چهارده

پ

پندنامہ بزرگمھر: سی و پنج

ت

تاریخ بخارا: بیست و دو - بیست و چهار
تاریخ سیستان: پانزده - هیجده - هفتاد و هفت
تحقیق در مانویّت: سیزده

تحقیق مال لھند: سی

تذکرۃ المشایخ: هفتاد و هفت

ترجمۃ تفسیر طبری: صد و پانزده

ترجمۃ طالین و ایضاح سالکین: هفتاد و شش

ترجمه وقصہ های قرآن: صد و شانزده

تفسیر عتیق سورآبادی: هفتادونه - هشتاد و

سه - هشتاد و هشت - نود و هشت -

نودونه - صد - صدوده - صد و

سیزده - صد و شانزده - صد و

آ

آداب ابن مقفع: سی و پنج

آداب القرمس: سی و پنج

آداب بزرگمھر: سی و پنج

الف

ادب الکاتب: سی و دو

اسماء المغتالین من الاشراف فی الجاهلیة و
الاسلام: بیست و دو

العین: سی

المحاسن والاضداد: شانزده - بیست و یک

انجیل: صد

اندرز آذرباد مھرا سپندان: سی و پنج

انوار لریع فی انواع البدیع: چهل و هشت -

چهل و نه - پنجاه - پنجاه و یک - پنجاه و دو

اوستا: یازده - دوازده - بیست و چهار

ب

برھان قاطع: صد - صد و یازده - صد و

سیزده - صد و چهارده - صد و نوزده

هفده - صدو هیجده

تفسیر پاک: هشتاد و سه

تورات: ۱۰-۵۱-۱۳۳- صد - صدوده

ج

جاماسب نامک: چهارده

جاودان خرد: سی و پنج

ح

حکم لبهن الملک: سی و پنج

خ

خزانة الادب و غایة الارب: سی و دو - سی و

سه - چهل و هفت - چهل و هشت -

چهل و نه

د

درخت آسوریک: سیزده - چهارده

دیوان شمس: هشتاد و یک

دیوان منوچهری: صد و دوازده

ر

راحة الصدور: هشتاد - صد و دوازده

دامایانا: یازده

رونق المجالس: صدوده

ریگ ودا: یازده - سی

ز

زبدة الحقایق: هشتاد و دو

زند: بیست و چهار

س

سمک عیار: صد و یازده

ش

شاهنامه مسعودی مروزی: بیست و دو

ط

طبقات الصوفیه: نود و نه

ع

عهد اردشیر: سی و چهار - سی و پنج

ف

فرهنگ اسدی: هفتاد و هفت

فرهنگ رشیدی: صد و نوزده

فی الادب الجاهلی: بیست و پنج - سی و یک

ق

قرآن: ۳-۲۰-۲۲-۵۷-۵۸-۱۰۷ -

۱۰۸-۱۱۲-۱۱۵-۱۲۸ -

۱۳۱-۱۳۳- نه - بیست و شش -

بیست و نه - سی و هفت - سی و

هشت - سی و نه - چهل و هفت -

چهل و هشت - پنجاه و دو - پنجاه

سه - پنجاه و هفت - پنجاه و

هشت - پنجاه و نه - شصت -

شصت و یک - هفتاد و پنج - هفتاد

و شش - هفتاد و نه - هشتاد و هفت

نود و دو - نود و نه - صد - صد و

شش - صد و ده - صد و پانزده -

صد و شانزده - صد و بیست

قصص قرآن مجید - قصه های قرآن: هشتاد و

هشت - نود و نه - صد - صد و

سیزده - صد و هفده - صد و هیجده

ث

کتاب الشعراء: سی و سه

کلیات سعدی: صد و هیجده

کلیله و دمنه: سی و چهار

ک

کائمه‌ها: یازده — دوازده

ل

لغت فرس اسدی: صد و سیزده — صد و چهارده
لهجۀ بخارایی: هفتاد و هفت

م

مجلۀ فرهنگ ایران زمین: هفتاد و شش
مجلۀ یغما: بیست و دو

مجملة التواریخ والقصص: هیجده

محاسن طلب الرزاق: شانزده

مختارات من كتاب الله واللاهى: هیجده —

بیست

مسالك والممالك: هفتاد و هفت

مقامات حمیدی: هشتاد و یک

منتخب روثق المجالس: هشتاد و سه

مواعظ آذرباد: سی و پنج

مهابهارات: یازده

ن

نوروزنامه: هفده

نهج البلاغه: بیست و نه

و

ودا: یازده — بیست و چهار

ویس و رامین: هفتاد و هفت

ی

یادگار زریران: سیزده — چهارده

یسنّا: دوازده

یشت‌ها: دوازده

فهرست نام زبان‌ها و لهجه‌ها و خطوط

ترکی: ده	آ- الف
خ	آرامی: سیزده
ختی: چهارده	استوایی: بیست و دو
د	ایتالیایی: ده
دري: پانزده — شانزده — هفده — هیجده —	ب
بیست — بیست و یک — سی و نه	بخارایی، بخاری: بیست و دو — هفتاد و هفت —
س	هفتاد و نه
سانسکریت: یازده — سی	پ
ط	پارتی مانوی: چهارده
طبری: بیست و دو	پارسی: نه
ع	پهلوی: دوازده — سیزده — چهارده — پانزده —
عربی: ده — نوزده — بیست — بیست و یک —	شانزده — هفده — بیست — بیست و
بیست و سه — سی — سی و چهار —	یک — سی و نه
سی و پنج — چهل و هشت — پنجاه و دو	ت
ف	تاجیکی: ده
فارسی: پانزده — شانزده — بیست و دو — بیست و سه	تازی: ده — سی و هفت — پنجاه و هفت —
بیست و چهار — سی و یک — سی و	هشتاد و شش

ك

کردی - بیست دو

ل

لاتین - ده

دو - سی و سه - سی و شش - سی

وهفت - پنجاه و دو - پنجاه و سه -

پنجاه و هفت - هفتاد و پنج - هشتاد

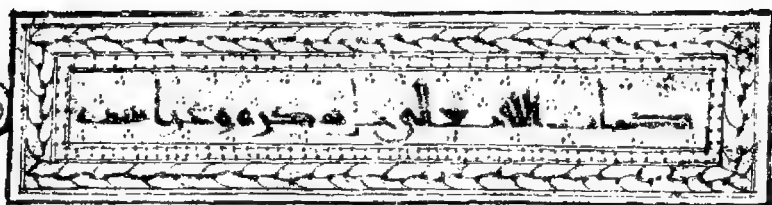
و دو - صد - صد و بیست - صد و یک

درست و نادرست

نادرست	درست	نادرست	درست
ص یازده سطر ۲۲ همران	همدان	ص شصت و هفت س ۲ چهر	چهر
ص دوازده س ۱۸ آثاری	آثاری	ص شصت و نه س ۸ فرعون	فرعون
ص دوازده س ۲۱ دسوار	دشوار	ص هفتاد و یک س ۱۲ یَتِّمٌ	یَتِّمٌ
ص هیجده س ۱ ابن خرداذبه	ابن خرداذبه	ص هفتاد و دو س ۱۳ ابانا	آبانا
ص بیست و یک س ۳ هزخیز	هنرخیز	ص هفتاد و هشت س ۳ دربه کسر	دردزپول به کسر
ص بیست و چهار س ۱۵ ناید	نیاید	ص هشتاد و نه س ۴ بجای واگر	بجای واگیر
ص بیست و پنج س ۲۰ بودند	بودنه	ص صد و شش س ۱۴ دراسید	درسید
ص بیست و هفت س ۲۴ آدرسها	ادرسها	ص صد و دوازده س ۵ التال	القتال
ص بیست و نه س ۱۱ پارسایی وو	پارسایی و	ص ۴ س ۴ سبجان	سبخان
ص سی و یک س ۲۲ لاشعار	الاشعار	ص ۱۵ برابرسطر ۴ اضافه شود	یونس ۹۲/۱۰
ص سی و پنج س ۱۷ مدنی	تمدنی	ص ۱۸ س ۴ بدادیم	بداریم
ص سی و نه س آخر رسید وقت در	وقت درسید	ص ۴۰ برابرسطر ۵ هود ۷۴/۱۱	هود ۷۵/۱۱
ص چهل و یک س ۱۳ آید	آمد	ص ۵۹ س ۷ پرستندگان	پرستندگان
ص چهل و یک س ۱۸ هی	همی	ص ۷۰ س ۵ جاشنانی	چاشنانی
ص چهل و شش س ۱۴ شك در	شك درالله	ص ۷۱ س ۱۶ خدای	خدایی
ص چهل و شش س ۲۲ اجای	جای	ص ۷۴ برابرسطر ۶ یوسف ۴۵/۱۲	
ص چهل و هفت س ۲ آبات	آیات	ص ۱۱۴ سطر ۱۶ خبردارند	خبر
ص چهل و هشت س ۱۵ نوینه	نونیته	ص ۱۱۴ سطر ۱۷ شما	دارند شما
ص چهل و نه س ۴ فلیومن من	فلیومن ومن	ص ۱۳۱ سطر ۴ نفرین	بنفرین
ص پنجاه و پنج س ۳ هزج	هزج	ص ۱۳۶ س ۲۷ رأس المال	رأس المال
ص شصت و پنج مف	مشا		



وَمَا تَكُونُ فِي شَأٍ وَمَا
تَلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا
تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا
عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ
فِيهِ وَمَا يَعْرِفُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ



مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي
 السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا
 أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ إِلَّا زِلْزَالًا
 لِّلَّذِينَ أَحْزَفُوا عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
 لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ^{الشَّعْبُ}

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا
 تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ
 الْفَعْدُ الْعَظِيمُ وَلَا يَجْزِيكَ قَوْلُهُمْ
 إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ
 الْعَلِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ
 وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
 يَدْعُونَ مُرْدُونَ لِلَّهِ سُكْرًا



اِنْ تَبْعُوْا لَّا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِيْ وَلَّاهُمْ لَآ
 مَخْرُجًا هُوَ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمُ
 اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوْا فِيْهِ وَالنَّهَارَ مِجْرًا
 اِنِّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَشْعُرُوْنَ
 قَالُوْا اَلَمْ نَخْلُقْ لَكَ الشَّرَّابَ اَمْ يَسْحَابُهُ هُوَ
 الْغَيْثُ اَمْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ

اِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ شُلْطَانٍ بِهَذَا
 اَنْتَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
 قُلِ الَّذِينَ يَفْسُقُونَ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ
 لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ اِلَيْنَا
 مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ
 الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ه

در هیچ حال هیچ کار نبردست بکنها از قتل و حتی خوان اینند
 و پییار

هیچ کار ز نمی بینم مادانستیم تا تو بگوی در دانی ما می در نیاند
 مادانایم بدانی می در شوی هیچیز از ما بپای نماند نه خورد و نبرد
 تا بخروی خالین همه را بدید کردیم زایا د کیری طی می شوی قومی عز او
 لیا او باشند زنده و ز بیم امن باشند نشان نشان آن بود کمونی باشند
 تا آخر صابن باشند موا باشد از دو مزده بدهند یکی ایجاد دیگر کسر
 چیزی ند سبها الله فاولا باشند آن خود عظیم بود که باوند اند و هلی باشد
 صخره ما راست از حی ایشان تشبیه می کنند ما استنوا ایم کفنا نشان را
 مادانایم هر چه بکنند هر چند هستند بد کاشند از در زمین اند با
 در آسمانند قوی کمر آهن را بگویند دو غنومند و د کمانند
 شب را تاریک تا ببار امید روزی روشن تا فرا بپسند در نی هر
 دو پس نشانست از باشند و معنی بجای آرید گفتند یکی فرزند بگرفت
 بگو سبها الله والله کنکوفت او بی نیاز است او را ست عالم ز نادان
 تشبیه هیچ شکفت آنان کبر و دروغ گویند

هرگز عذاب او نبهرند واجب نکند ز بهر دنیا خاصه
که همه را و اقامت آرند پس چنانکه عذاب ایشان را بدان

نَاسِرًا هَاجِرِينَ يَلْقَوْنَ
 وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ يَا نُوحُ
 إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّ كَذِبُ
 عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بَيِّنَاتٍ
 لَّيْسَ فَعَالٍ لَّيَّ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمَعُوا
 أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ كَأَكْثَرٍ مِّنْ أَهْلِ
 أَمْرِكُمْ وَيَسِّرْ عَلَيْكُمْ عُمَتَّكُمْ ثُمَّ رَاقِبُوا

إِلَى وَلَا تُطِروُنَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا
سَأَلَكُمُ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرَيْتُمْ لَا
عَلَى اللَّهِ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ
أَمْسَلِمِينَ فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ
مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَا
يِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ
رَبِّكُمْ يَعْتَسِمُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا
إِلَى قَوْمِهِمْ فَاذْهَبْ بِالْبَيِّنَاتِ
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا لَهُ
مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ
الْمُجْرِمِينَ ثُمَّ يَعْتَسِمُ مِنْ بَعْدِهِمْ



مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ
 وَمَلَأِيهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ
 نُولِقُوا حُجْرَيْنِ فَلَمَّا جَاهَهُمُ
 الْحُجُورُ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَئِنْ هَذَا
 إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ قَالَ مُوسَى اتَّقُوا اللَّهَ
 لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

يُفْلِحُ الْيَسَّاءُ حُرُوتٌ قَالُوا اجْتَنِبُوا
لِتَلْقُوا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ لِبَاسًا وَتَكُونَ
لَكُمْ الْخَبْرَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا خَلَى لَكُمْ

توقعه توح زل بریشان خوانی تا یاد گیرند
و کومنی بهش بشنوند او وقت برشما می صعباید
ترا نک مواسبر بها ذقه می تا بر می می و اخذ ای خوانند تو کل
کردن تا بشنوند بیعت بکنند و یا می خواهند هوید ا بکنند
تا بد اند پس جمله آن نزد من آرید ز ما نمی دهید تا مردی
ببینید از بر کردی ز بانی شمارا هرگز بشما طمع نکردم

عَمَلًا لِمُفْسِدِينَ وَلِجُنُودٍ لِّلَّهِ لِحِقِّ
 بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُحَرِّمُونَ
 فَمَا لَمْ يُؤْيِ الْأَذِيَّةُ مِنْ قَوْمِهِ
 عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِكِهِمْ
 أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنْ فِرْعَوْنَ لَعَالِي أَلَمِ
 رَضَوْنَهُ لَمَنْ الْمُسْرِفِينَ فَقَالَ
 مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنُمْ بِاللَّهِ

فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ
فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا اجْعَلْنَا
فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ
مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَأَوْحِنَا
إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَتَوَلَّوْا
مِصْرَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَاجْعَلُوا لِي
وَلِقَوْمِي الرِّسَالَاتِ وَلِلسَّارِ الْمَوْصِي

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ لَن تَجِدَ
 عَمَلُنَا بِقَدَرِنَا وَلَا نَحْمِلُ فِي
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثِقُلًا بَلُغْنَا مِنْ
 رَبِّنَا الْأَمْرَ وَلَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ
 بِهَذَا الْحَقِّ عَلَيْنَا لَفُتِنًا لِّقَوْمٍ
 أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ فَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ
 كِبَارُهُمْ وَلَئِنَّ اللَّهَ الْعَزِيزَ الْحَكِيمَ
 لَيَعْلَمُ مَا تُكَلِّمُونَ

سَبِيلَ الدِّينِ لَا يَعْلَمُونَكَ در عورت گفت بر من
 ارمید جادو استاد هر چند توانید خواستادان خلاص
 گشتند موسی گفت یک بار برهانی جوابتان از این پند
 بنهاده موسی گفت کنون بپسندید الله این را چون
 حبله گردانند ز الله شما یاری نیایید الله حق را ظاهر کرد
 دلند حجتی شما با نرداری زان قوم هیچ کس ایمان نیاورد
 مگر مردی یا گو دکان چند از جانب ام ز قوم او نودند
 همان همان پنهان بگردیدند و چون در مصر گردنی بود
 ناباکی بود زوینتر رسیدن ایشان را گفت اگر بگردنی
 توکل داری اگر مسلمانی از بار خدای تو میزد میباشید هر
 چنان باید جمله از تو خواهی گفتند یا رب تو کلا و در دیر ما
 کافک کافران نداریم

ز کام دشمن ما را نکه دار جانک از کار بکنید و هم
 فرمان دادیم موسی و هرون را گفتیم در شهر مکه ها
 صبری روی فاقله مار بگذارید جمله مومنان را مژده دهید
 موسی فرعون را ستم خواند بدستوری ما نایا دگرید
 سخت بار خدای عز و جلال فاشان دادی سختی بگروید
 نه از دل دلی تاختند این لام اینالام و الف خوانند
 اموالشان را ز مالی بیرون کردند و سختی بگروید
 بگوشت ازانی کایان بیاری تا عذاب اللہ در دنیا و دین
 مستجابست دعوت می کنیم راست می یابند این بی دینان
 جمال باشند نهاهایشان نیک بگردید و جا
 و ز ما بنی اسرائیل الحرقان بعهده فرعون

وَجُودُهُ يُعَاوِدُ عَذْرًا حَتَّى إِذَا رَا
ذَكَرَكَ لِلْعَرَفِ قَالَتْ لِمَنْتُ إِلَهُ لَا إِلَهَ
إِلَّا الَّذِي لِمَنْتُ بِهِ تَوَلَّيْتُ لَيْلًا وَإِنَّا
مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّا وَقَدْ عَصَيْتُ قُلُ
وَكُنْتُمْ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نَجْجُكَ
بِمَدْنِكَ لَتَكُونَنَّ مِنْ حُلُفَاءِ آيَةٍ وَلَئِنْ
كُنَّا مِنَ النَّاسِ عَلَى آيَاتِنَا الْغَافِلُونَ



وَلَقَدْ بَوَّلْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مُبَوَّأَيْنَ
وَرَزَقَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ مَا أَحْلَاهُوا
حَتَّى إِذَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ انْزَيْكُ يَقْضِي
بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
مُخْتَلِفُونَ فَاِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا لَنَا الْإِلَهِ
فَسْأَلِ الَّذِينَ يُحِبُّونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ
لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ

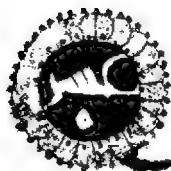


مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الَّذِينَ
 كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَكَوْنُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ
 إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
 لَا يُؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى
 يَنْزِلَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ فَلَوْ كَانَتْ قُوَّةُ
 أُنْبِيَائِهِمْ عَلَى الْإِيمَانِ لَأَقَامُوا تَوْحِيدَ اللَّهِ
 لَمَّا آمَنُوا كَفَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْآخِرَةِ

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى
 حِينٍ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمْنٌ فِي الْأَرْضِ
 كُلُّهُمْ جَمْعًا أَمَّا نَذِيرُهُ الْمَاسُ حَتَّى يَكُونُوا
 نَوَافِثُ مُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَنْفِرَ
 إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَجَعَلَ الرَّجُلُ عَلَى
 الَّذِي لَا يَعْمَلُ زِينَةً
 بَنُو إِسْرَائِيلَ كَرِهُوا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ
 بَدَائِعُ الْخِيَارَةِ كَمَا كَانُوا
 مَوْعِدًا وَجُودًا بَدَائِعُ الْخِيَارَةِ كَمَا كَانُوا
 جَوْشَدَانِ ابْنِ أَهْلِكَ فَرَحَمُفَ حَقِيقَتِهِمْ بَدَائِعُ الْخِيَارَةِ كَمَا كَانُوا

باد از بلند توحید آورد اسلام آورد گفتیم بنده سرور
 ایوقوف برای شکل با سراسر است جو مجرب باشی قوت نشنوم
 عامی بودی از پیش و مفید دعوی شدی تا بر تو شمسیم حتی در
 دعای موسی خبر داد حتی اینها و از آن بخوانی امروز تر از رسوای سر
 خلق رسوای سر حلق آب فلما بهم گویند تو عون خویند عرق شد
 آن سکه ملعون مراد لاری بسیار کسند شما مرا ایشان را عاقل دانم
 عاقل دانم هر چیز کار و نمود و اماند بی اسرائیل را بدادید روزی
 حلال در باغ حورم عاقبت را از آن هر سه بدادیم مادر توریه پیش
 از تو تر اند جای رسول خواندیم ایشان جمله بنویس و بیدند
 تا امروز کتیا منتشر دادیم دو گروه شدند جلای کردند
 ما روز قیامت وادریا دهر هر کس گوید ما ورنه دارند بگو با خدای
 ما قومی شوید ارمی خواهی شک بر خیزد رو بر سر آنک حبه دارد
 تا فاقو بگوید کار خداوند بردستند رسول حق بتواند

پندت بدهد گویند زینهار جهان نکستی شود بمادند
 زان قوم مباشی بکارند زبیا و عیال و تو بپایند قومی
 العشق براند شو مان تا نشند ایمان بیارند آریایم جمله بشند
 مقود راس یکی نکو وند و اچو شودی عیال هر شهری شود
 زریان جزا بگردی بگردی بدش از پایش تا بروش ویرا شود
 کوی ایلک بشو خورشید و سپهر قویش جو عتار ما بدیدند بیدار
 شدند بد و بگردیدند بنفرتین بودند با افرین کشتند در نعمت
 ما پس بزیستند جوان بر کفر برگزیدند ارمایه اویم کاهل عالم را
 بران دارم تا بگردند تو انیم کدریم ز یک ساعت افراییم یکسو
 بگردند تو ان باشی سردمان را اجبار کنی تا بگردند و بپایند
 کاه و بگردند تا فرما را احسانند و جو بستیدهد گویند نکووم بران
 یخودی عقاب و اوده قل از طرول ما ذل فی السموات



وَلَا أَفْهِمَ مَا تَعْمَلُ آيَاتُ وَاللَّهُدُرُ
 عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ فَمَا يَنْتَظِرُونَ
 لِأَمْثَلِ أَيَّامٍ ۚ الَّذِي خَلَقَ مِنْ قَبْلِهِمُ
 قُلُوبًا فَانْظُرُوا إِلَىٰ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْظَرِ
 ثُمَّ نَحْنُ رُسُلْنَا ۚ وَالَّذِي أَمْثَلَ كَذَلِكَ
 حَقًّا عَلَيْنَا نَحْنُ الْمُؤْمِنِينَ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
 إِنِّي كُنْتُ مِنَ الَّذِينَ لَا

اَعْبُدِ اللَّهَ تَعْبُدُ وَرَفُودُ رُؤُوسِ اللَّهِ
 وَالْحَيُّ اَعْبُدِ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّعُكُمْ وَاَمْرُ
 اَنْ اَحْزَنَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَاَنْ اَحْزَنَ
 لِلَّذِينَ حِينًا وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُسْرِئِينَ
 وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ وَلَا
 يَضُرُّكُمْ فَاِنْ فَعَلْتُمْ فَاِنَّكُمْ اِنْ اَمَّا الظَّالِمِينَ
 وَاِنْ يَمْشِيَنَّ اللَّهُ بَصُرُ فَلَا كَاشِفَ لَهُ

اَلَا هُوَ اَزْ يُرِيكَ الْخَيْرَ فَلَا رَدَّ لِفَضْلِهِ
 يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ
 الرَّحِيمُ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ
 مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّمَا أَتَيْتُمُ لِنَفْسِكُمْ وَمَن
 ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ وَآلَا عَلَى كُم تَوَكَّلْ
 وَاتَّبِعُوا نُوْحًا اَلَيْسَ بِضَرْحَتِي يُحْكِمُ اللَّهُ
 وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

سویند چی کینیم تا بند کیم
 بگو ای چی بود و چی جی دارد
 سودشان نکند باور ندارند سویند هردو فعل ملک باشند
 روند پیروز شب را دارد بگو موی چی چشم به داری

چنانکه شما را خواهر بکنند قوتی جز بیش جو شما بودند و ایشان
 هیچ کس از موزندید شما می خوی و دمانند من می گویم ایشان
 در مانند بکنانکه بکنند حق بکنند از بروید کان بکنند
 رسولانی خدای یا مومنان بکنند که هر دو سیرای خجاء یا و شد
 باور بکنند کین حق داریم من که هر دو خطی از بند وینار
 از هر شما هم بر سببند هر کس من بدان رضایند اذم ان را
 کشتار او میراند بد و نازم ایمان بد و دارم مرا حفتند مومنان
 باش فرما نشیر را لا بد نکند داریم بر دین خدای اقبال می کن
 از هر ج ناحق تو دور می باشد و نیهار کز مشرکان بپایست
 و ابوید کان هم می باش از خوانند بیت سودت ندارد
 از ناخواندن زبان ندارد هر کس بکنند ما بگو و از مومنان
 بود طاهر کرد و بیمار دهم پس عافیت بد هم از من خدای
 بنویسد خواه هم

کسرا نبوذ کی رد کند انک من خواهم این خواست مرا حکمت
 خوانند اربا زانید جمله بیا مرز در دو حرف حدیث بی
 بگویم می و اگر در نه من و صیلم هر کس شیر ز حق
 نیاز د هر کس شیر ز حق بسوزد هروچی از ما خبر شو
 اردن خبر بجزل را رچی سفت شوندید نیکر کسرا جواب
 نهی نایان وقتی کوا دریاوند دازها بدهد و داز پستاند
 حکام جهان این نتوانند

بسم الله الرحمن الرحیم

جزاوا کنز میان سوره
 بنام خدای ولی حکمت

الرِّكَاتِ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ مَوْصَلَتْ
 مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ لَا تَعْبُدُوا
 إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ
 وَلَشِيرٌ وَإِنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ
 ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ مَتَّعْكُمْ مَتَاعًا
 حَسَنًا إِنْ أَجَلُ مُسَمًّى وَفِي

كَذَّبِي قَضِي فَضْلِكَ وَأَنْتَ تُولُو فَايَ
 أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ
 اللَّهُمَّ جَعَلْنِي وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٍ
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ هُمْ يَنْتَوُونَ صُدُّوا عَنْهُمْ لِيَسْتَخْفُوا
 مِنْهُ لَا أَحَدٌ يَسْتَعِشُونَ شَيْئًا بِهِمْ يَعْلَمُ
 مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
 الصُّدُورِ

مای بینیم کاین حی کتابست مراد از بن نامه
 خطابست مای محکم از سدا بن ولاف
 چیز عدم در کبر خلاستت موافق

را درو تو ایست مخالف را درو عقابست حکیم خیر نامه
 ترا داد سنت این نامه ترا زد و الحیلاست بگو مبر سینه
 لاخذ را شمارا بی شک از تو ایست اری بر سینه خنجر خدا را
 شمارا قطعاً بران عقابست را و از خدای عتد خواهید سپرد
 ز ایند هر دو خط ایست این تر و کناه باشد که الله بی شک
 هر دو را جایانشست خوشتر کنید نعمت بفرزاید اجاره همه
 مسماقتست هر کس خیر را افضل باشد فردا ویرا بران
 تو ایست اری کردی باورند این شاه همه را فردا عقابست
 فردا همه را بقیامت ارزد هر چه او خواهد بی شک تواند
 عداوت تو و او هر دو اینان و در دل هم دارند آگاه
 نه اند غیب دانند هر چند سر را در جامه آرند
 ویرا چه نهان حیاشکارا علیم بود کاسپر لاند

وَمَا مِنْ دَلِيلَةٍ فِي الْأَرْضِ
إِلَّا عَلَى اللَّهِ رُفُوعُهَا وَتَعْلَامُ مُسْتَهْرَ
هَا وَمُسْتَوْدَعُهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مَبِينٍ
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ
عَلَى الْمَاءِ لِيُبَلِّغَ كُنُوزَ الْكَلِمِ الْحَسَنِ
عَمَلًا وَلِيُفْلِتَ الْكَلِمِ مَبْعُوثًا

مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
 إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْحَرُ مِنَّا وَلَيْسَ آخِرُنَا
 عَنْهُمْ الْعَذَابُ إِلَى أُمَّةٍ مَعَدَّةٍ
 وَذَلِكَ لَيَقُولُنَّ مَا جَحِشْنَاهُ إِلَّا يَوْمَ مَا
 يَتَّبِعُهُمْ لَئْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ
 بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
 وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِثْلَ خَمَلٍ

مُرْتَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّ دُلُوبَكُمْ فُورٌ
وَلَكِنْ لِنَقَاهُ نَعْمًا بَعْدَ ضَرَامَيْسَةٍ
لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ

جَنَسُهُ مَدَانِ نُوذِرُ مِنْ بَكْسِ الْأَبْرَامَا حَيَا فَا نَدَا رِمَ الْجَا حَيَا
نُوذِرُ نَجَاحِي أَبَدِ بَكْمَا نَزْدُ جَزْدَ جَزْدِ رُوزِي هَمْدَ رَا جَزْدِي
دَارِ مَوْنِ مِثْلَ صَايِعِ نَكْبَادِ مَرَا دَعَالِمِ رَا دَرِ شَقِ شَا رُوزِ
بَاهُو دُو بَهْمِ دَرُ وُجُودِ آوَرْدِ اِيْنِ عَرْشِ لَكِهْ تَرَابِ بُوذِي بِلَشَا
صِرْحَانِ دَرُ وُجُودِ آوَرْدِ بِيْرِيْزَانِ حَهْمَهْ دَا تَكْلِفِ مَرْمُوْذِ
رَا نِ وَقْتِ حَهْمَهْ رَا بِلُو غَاوَرْدِ اَزْمَا بِيْشَرَا اَرْجِيْ هَمِيْ دَانِسْتِ
بِلَشَا حَهْمَهْ رَا دَرُ وُجُودِ آوَرْدِ هُو كَسَرِ شَمَاحِيْ حَرْدِشِ

بنمود او خوشتر از خود آب روی آورد از ایشان با
 بحث بر حوالی سوید این گفت جادو آورد در حین شتاب
 عذاب نکنیم تا روزی چند در میان قراریم سوید بگو تا ما نقش
 جلیست ما بنر کنیم بلی و نیکاریم از روز عذاب ما بدید
 این بیک لحظه تا حیرت کنیم سویدی بود غمی نخندیدند
 و اگر ساینم و اگر یاوریم نعمتشان دهیم شک نکنند محنتشان
 دهیم تا سیاهی حسند هجنت بیرون محنت بازار بر این نیکوی
 زمانستند ادبار برفت دولت باز آمد هلاک و پاش سیاه شوند



لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صِرُّوا لِعِمَالِ الصَّالِحِينَ
 أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَجَزَاءٌ كَبِيرٌ

فَلَعَلَّكَ بَارِكٌ تَعْصِرُ مَائِدَتِي
 إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ
 يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ وَحَا
 مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
 قُلْ فَأْتُوا بِعَشِيرَتِيئِهِمْ مِثْلَهُ مُقَرَّبَاتٍ
 وَإِذْعُوبَاتٍ أَلَسْتَ طَعِمَ مِنْ دُونِ

اللَّهُ اَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَانْزِلْ
 لَيْسَ جَبُولَ لَكُمْ فَاَعْلَمُوْا اِنَّمَا اَنْزَلَ
 بِعِلْمِ اللَّهِ وَاِنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا هُوَ فَمَنْ
 اَنْتُمْ مِّسْلَمُوْنَ
 انان خدا را از صابران باشند
 وندر نماز نماز شایان باشند
 وندر خود را از صلحان باشند امروز بد خان ماجوران باشند
 مگر دل تنگ می باشد از این گویند یا از این نخواهند از انداز
 هیچ یک را هر چند ایشان را خوب گویند رسولان بود کسی
 در هر جای گماشته هر چند باشند و آن گویند تو باقیستی

چو ماعشوی ایشان در یافتند بدون حذر از هر
 در عالم مخوف و ادیب یاری در خواهند ار را است
 گفتند گمان تو کفایت ایشان نمیشد بگو تا جویند
 ارمی کنند بگانه میزند حمله ایشان یک قطره نتوانند
 بفردانی کعلم ما آرد ایشان ما را استواند انشد
 بگو سر سوری در آرد من کان یوید

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَرَبَّتْهَا نُوفَ إِلَيْهِمْ
 أَعْمَا لَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يَحْشَوْنَ
 أَفَلَا لِلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ



إِلَّا لِلنَّهَارِ وَحَيْطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا
 وَبِالْحِلْمِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَهُ
 أَفَمَنْ كَانَ عَلَى يَتِّهِ مِنْ رَبِّهِ وَ
 يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِكَ
 مُوسَىٰ إِمَامًا فَجَمَعَهُ لَوْلِكَ
 يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ كُفْرِهِمْ إِلَّا

حَزَابِ النَّارِ مَوْعِدُهُ فَلَا تَنَافُ فِي
 مَوْبِقِهِ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ
 وَالَّذِي أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُوْمِنُونَ وَمَنْ
 أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ
 لِيَكَ يُعْصُونَ عَلَيْهِمْ يَتَّبِعُونَ وَيَقُولُ
 لَا شَهِادَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَيَّا

رَبِّهِمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ
لَمِنَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَيَدْعُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
هُمْ كَافِرُونَ أَفَلَا تَعْلَمُونَ
مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَصَاعِقُونَ لَهُمْ

الْعَذَابِ مَا كَانُوا لِيَشْتَطِعُوا
اللسَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ

هرگاه او همت دنیا دلزد دنیا نخواهد دنیا
ببرد بخیر اندوز بهر دنیا اخو سبیهی از آن
بیاورد از فارس بود دوشهم ویرا از دی
بود باری بیاورد ایشان بخیر از بهر دنیا
شدند فردا لایب آتش یاوند دنیا
زیشان بمرد و اماند باطل کرد و هراغ کردند
جوار دین خدای بر بصیره بود برقان جواب تحت می خواند

زبانه موسی علی امام ایشان بود حق قیام بیرون می آرد
 هرگز روز ایشان بدون شک و تردید لا بد فردا آتش بیارد
 این را از خدای قطعا حقیق دان این قول از خدای می سواند
 بیشتر مومنان زان بنگ و فتنه مقلد باشند علم ندانند
 کمال تر از ان کسی مدعی کبریا از خدای دروغ گویند
 ایشان همه را روز قیامت بفرمان خدای رسوا بکنند
 رسولان خدای و امومسان جمله در ویجا شان خوا
 هی بدهند گویند و خلق کاینان بودند می براه خدای
 دروغ گفتند لعنت الله بر ان که این گفتند تا خلفان را
 زحمتی بر دهنند نهاد خدای

بِرَحَلٍ يَبْشُولُ نَدَاوِيلَ كِتَابٍ كَوْنِهِ
 بِهَرَجٍ فَرْدِ دُرِّ اَفْرِقَتْ بُوذِ اَمَزَارِنْدَهَمَدِ
 كَاوِ بَاشَنَدَ مَا اَزْ هَرِ كَسِ عَاجِزِ بِنَا بِهَرِ مَبْدَارِ
 كَوِ بَلِيشِ شُودَنَدِ بَدُونِ خَدَايِ بَارِ نَدَارَنَدِ
 اَشِيَانِ فَرْدِ اَدُو عَذَابِ نَحْشَنَدِ اَشِيَانِ دُرِّ بَغْضِ
 حَقِّ خَنَانِ بَاشَنَدِ اَرَحَقِّ شُودِنَدِ طَاقَتِ نَدَارَنَدِ
 اَوِ بَاشَنَدِ صَبْرِ شَانِ بَرِ سَدِّ اَوِ بَدُو جَنَمِ مَثَلِ بَلِيشَنَدِ
 اَوِ كَاوِ اَلِ دُرِّ خَيْرِ نَوَالِ اَلِ نَفْسِ هَرِ مَضَاعِمِ
 مَا كَا نَوَالِ بَرِ قَرَفِ اَحْرَمِ اَلِ نَهْمِ اَلِ اَخْرَمِ



هُمُ الْأَخْيَرُونَ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ
 رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ
 فِيهَا خَالِدُونَ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَصْحَابِ
 عَمَّى وَالْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرَ وَالسَّمِيعَ هَلْ
 تُسْتَوِيان مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
 رُكُوسِ ارْتَمَنَ اِسْتَقَامَتِ اِيشَانِ اِشْتَدَّ كَاهِي تَلْتَشَدَّ
 حَقُّ رَازِ اِيشَانِ رِيَانِ مَثَلُهُ ضَايِعٌ مَثَلُهُ هَدَايِعٌ كَفَشَدَّ

آنان کایشان موحدان باشند مطیعان باشند
 غلمان باشند بی شک ایشان بهشتیان باشند
 ایشان در بهشت جاودان باشند مثل هر دوزما
 بشنوند جوهر جوهر کافران باشند شنوا و بینا
 جومان باشند زین آن بسیار کرد که مینداری یک
 سان باشند قومی کاین را یاد نگیرند ایشان مثل عافان
 وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِذِ
 لَكَم نَذِيرٌ مِّنْ أَن تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
 إِذِ اتَّخَفَ عَلَيْكُمْ غَدَابَ تَوَمَّرَ لِمِ

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ
 مَا نَرِيكَ إِلَّا شَيْراً مِثْلَنَا وَ مَا
 نَرِيكَ إِلَّا اتِّبَاعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ لَدُنَّا
 دَلُّنَا بِآيَاتِ الرَّأْيِ وَمَا لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ
 فَضْلٍ بَلْ أَنْظَنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ
 إِنْ أَتَيْتُمْ لِشَيْءٍ عَلَى بِلَّةٍ مِنْ رَبِّي وَإِنِّي
 رَحِمَةٌ مِّنْ عِندِهِ فَعِمِّشْ عَلَيْكُمْ أَنْ تُبَلِّغُوا

نَبِيِّ



وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ^{پیغام دادیم و تو پیامبر}
 تا بگذارد بقوم خود را گفتا کشتارای می ترسانم اثبات
 کنم نبوة خود را عذرا ایلم تا دریا و دریا برستی حدای خود را
 گفتند او را رؤسایان قوم کتومردی مانند این قوم این بود
 و بدکان خطه ند آرند ایشان را در دین و شوقند می بیند آریم
 حتی مدد می گویند ایشان بر ما مصلی ند آرند گفتا یا قوم
 شما جی بیند آر می دختار حجت دارم بر آنکه مرا خصم گردست
 شما بر کسی من حور نشم مالا شما طمع ندارم زانکه او
 فرموده بود بستانم قومی کین ایمان دارند من ایشان را
 خود ببرای دلهاشان با رضای دافند شمارا من نادان
 به پیغمبر

وَيَا قَوْمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ مَا لَا إِنْ
 أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ لِلنَّاسِ
 أَفَنُورِ إِنَّهُمْ مَلَأُوا أَرْضَهُمْ وَلَكِنِّي أَرْيَهُمْ
 قَوْمًا فَجَهْلُونَ وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي
 مِنَ اللَّهِ إِنِّي خُذْتُ بَهِيمَةً مِنَ اللَّهِ فَلا تَذْكُرُونَ
 وَلَا أَقُولُ لِلْمُنَافِقِينَ خِرَابٌ إِنَّهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
 أَعْمَى لِلْغَيْبِ وَلَا الْقَوْلِ



إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدِيهِ أَعْيُنُكُمْ
لَأُبَوِّتَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا
فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا
يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْنَاكَ فَأَنْتَ أَعَدُّ الْجَنَّةَ
أَقْرَبَ مِنَّا بِأَعْيُنِنَا إِنَّا وَكَلْنَاهُ
إِذْ جَاءَكَ مِنَّا الْمَائِدَةُ بِأَعْيُنِنَا
قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِن شَاءَ وَمَا
أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ

نُصَحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْفَعُ لَكُمْ إِنْ كَانَ
 اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَاللَّهُ

مَلَا شَاطِمٌ مَعَنَا وَمَنْ زَانَدَاوَدُ مَوْذُ
 تَرْجَعُونَ **ترجمه** مزدستان قومی که ایمان دارند
 می آید از خود بفرانج دلیهاشان باز خدای دادند شما را
 من هم نادان پیغمبر ادواتشان بمثل برانند من در مانم
 یار نیاوم و اندیشی شمار بر کسی نادر باوی می جویم
 اللَّهُ رُؤْيَى مَن يَرُدُّ سَنَ غَيْبِ خَدَابِي أَوْدَانِي بِفَر
 يَسْتَكِلِي دَعْوَى دَارِ مَا نَحْشَا شَانِ خَوَارِي دَارِي مِ اِشَارِ
 يَقُورُ تَكُنْ خَدَايَ بِهِ دَانْدِ دِلْهَائِ اِشْيَانِ

حاکم خردم گروشان براف کشتند یا نوح می خردا حوی
 بسینار کفن ز خد همی ببری عذاب بیار تا حی ز نه دبد
 خرد است خوی تا ز ما بزه می عذاب شما الله ارد او ارمی
 کس عا جو بگردد یک حرف از من نیک بشنویند
 جو عذاب خدای بدید اید نصیحت من اخرجی خواهم
 و اجالم اثر نباید او بار خدای است او به داند فردا همه بقامت ارد



أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ إِنِّي افْتَرَيْتُهُ
 فَعَلَيَّْ إِجْرَائِي وَإِنَّا بَرِيٌّ مِّنَّا
 تُحَرِّمُونَ دَاوُودَ إِلَىٰ نُوحٍ إِنَّهُ

لَنْ نُؤْمِرَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مِنْ
قَدَامٍ فَلَا تَيْسِّرْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
وَأَضَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيُنَا
وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الْذُنُوبِ كَلِمَاتٍ
مُغْرَقُونَ وَيَضَعُ الْفُلْكَ وَكَلِمَاتٍ
مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا

مِنْهُ قَالُوا سِحْرٌ وَلَوْ أَنَّا سَحَرْنَا
 مِنْكُمْ كَمَا تَسْحَرُونَ فَسَوْفَ
 تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ أَخْرَجَهُ
 وَجَعَلْنَا عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ حَتَّى
 إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا فَفَارَقَتُّوا قُلُوبَنَا أَهْلًا
 فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَازِيٍّ وَأَفْهَامًا
 لَا يَأْمُرُ بِشَيْءٍ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ أَمَرَ

وَمَا أَمْ مَعَهُ لِأَقْلِيلٍ يَا نوح حوبند
دروغ می خورای بطوار جرم سنگ کی قدر بدارم می بیزارم
ز طمران بکسیر و سواد ز عقاب تان خبر دارم و حی آوردند
بتوح از ما گذشتن پیر ازین یکی نگر و ند ز فغان زیشان بکس
و آخر هر چیز که کنند دزان میبوند به سور و کشتی
به ساز ما بینا پی ترا نکه داریم زیشان فانی نگر
نخوی مرا ایشان را می غرق کردایی جوا و بهشت
کشتی می ساخت قومش گفتند خوشتن فاساخت بس هر
قوی طنز می کردند بزبان ویر اسقط همی گفتند کفای
فردا جواب شنوید مانده اندگی همی گفتی رسوای
شنید و بعد بنمایید در عذاب خدا رسوایا شنید

لَا أَجْبِلُ يَحْصِمْنِي مِنَ الْمَاقَلِ
 لَا عِصَمَ الْيَوْمِ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا
 مَنْ جِئَ بِهِ وَجَّاهُ لِلْمَوْجِ فَلَنْ
 مِنَ الْمُعْرِقِينَ وَقِيلَ يَا نَذْرُ ابْلُغِي مَاكَ
 وَيَا سَمَاءُ اقْلُغِي وَغِيضُ الْمَاقِلِ قُضِيَ
 لِأَمْرٍ وَأَسْتَوْثَى عَلَى الْحَوِثِ قِيلَ

بَعْدَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفت کز لشکر پیغمبر ما مر
 الله بنام خدای خود باد بپرانند خومی خواهی بخواه بپستند
 بنام خدای آنند بدارید این بار خدای من همیشه امروز
 ما را غرق نکرده اند کشتی در میان موههای صعب بام
 اله نارا می رفت گفتی که هست آن موج آن روز بسترش
 جذبه زود در آن رود اواز شد اذی که ما در نشین و ابی دینان
 تو هیچ نشین کفنا و پیرامدار اندوه از غرق مرا نگاه می
 دارد کوه گفت کوه اندوه و ندارد مکان را خدای بدارد
 ایشان هردو درین سخن بودند بفرمان خدای موج برآمد
 از یک دیو خدای بودند هلاکت در پیش نوح برآمد
 گفتند زمین را آب درجین نوحه آسمانی دامن درخین
 پس روز زمین دادید آمد ناجی و هالک همه بدید آمد

ان کشتی را از دوزخ جودی ایضا مصلحت دارد اذ میر گفتند
دورند دور باشند آن طایمان را سهلا و کز دسم

وَمَادِي نُوحٍ رَبُّهُ فَقَالَ رَبِّ ارْنِي

اِشْرَافِي اَهْلِي وَاِرنِي وَعَدَّتْ الْجَوَّ



وَالْتَلَّحِمْ الْجَارِ مِثْقَالَ يَنُوحٍ

اِنَّهُ لِيَشْرَفُ اَهْلًا لِّدَعْوَا عَمْرٍ صَلِّ

فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لِيْ بِكَ دِيْهِ عِلْمٍ اِنِّي

اَعْطَاكَ اَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ

قَالَتْ رَبِّ انِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ
 مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي
 أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ قِيلَ يَا نُوحُ
 اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ
 وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأَمَّا سُومَةُ
 فَهُمْ مَكِيدُونَ فَاصْبِرْ إِنَّكَ مِنَ الْمُسْتَبِينَ
 إِنَّا الْغَيْبُ نُوْحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ

تَعْلَمُهَا اَللّٰهُ وَلَا قَوْمًا مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاضِرْ اِزَّ الْعَاقِبَةِ لِلْمُتَّقِينَ

پس بویج از ما مسله برسید گفتا واهلای نو خلقی سر مزی
 شک ز لست من بود در وعد وعید تو راست گفتی
 ترا بار خدای حکمتا بود فاین نمای در ابیح کردی
 یا بویج لستو تا بهش باشی از لست تو بود که می نه پس بود
 نسبت و اما سود ند لزد میان باید که هر دین باشند
 بی سامان بود حین می نبر زید تو نادانسته نبر نبر
 این بدم را نشینو نگاه دار ز نادانسته رفان بکه دار
 گفت بار خدای و از داشت خواهم زمانند اندک از پیش گفتی
 بد الخ گفتی مرا نگیری ارحی حق

بود ملاک کردم گفتند از کوه باید کبوتر
 آید اندوه نداری دل قوی دارید بر کاف خدای
 بر تو و بر بنیان کایمان دارند تا شاگردند قومی
 باشند پسر از بنیان کما ایشان را نیکو بداریم
 نعمت خورند ایمان نیارند در عذاب الهم شان بداریم
 این اخبار را غیب خوانند اینان با تو چیزند آردند
 خواهم روز از تو یک یک بشنوخند باورد آردند بتوبه کردند
 صبیحی دلت قوی دار بر خیر کاران اخیره اینید

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودٌ ۖ قَالَ
 يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ



غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُقْتَدُونَ يَا قَوْمِ
 لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ صُلُوكَ
 لِأَعْلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ
 وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا
 إِلَيْهِ يُرْسِلَ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا
 وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا
 مُجْرِمِينَ قَالُوا

يَا هُودُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا جِئْنَا
رَبِّيَ الْهَيْتَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا جِئْنَا
لَكَ مُؤْمِنِينَ لِنَقُولَ إِلَّا ائْتِ بِكَ
بَعْضَ الْبَيِّنَاتِ بِسْمِ اللَّهِ قَالِ إِنِّي أَسْهَدُ
اللَّهُ وَلِأَسْهَدُوا أَنِّي بَرٌّ مِمَّا
تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِهِ فَحِيدٌ وَفِي
جَمِيعَاكُمْ لَا تُخْذَلُونَ إِنِّي نُو

كَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ وَتَكْرُمًا مِنْ دَلِيلِهِ
 إِنْ أَهْوَى أَحَدُنَا صَبْرًا أَوْ رَدَى عَلَى صَاطِ
 مُسْتَقِيمٍ فَإِنَّ قَوْلَهُ لَقَدْ لَعَنَّا مَنْ مَآ
 لَسَلَتْ بِهِ إِلَيْكُمْ وَتَخَلَّفَ رَبِّي فَوْقَ مَا
 غَرَّكُمْ وَلَا تَصْرُوهُ شَيْئًا إِنْ رَدَى عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ حَفِظْتُ وَمَا جَا لَمْ يَجِنَّا هُودًا
 وَاللَّيْلُ لَمَعْدُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَلَجِنَّا هُمْ



مِنْ عَدَابِ غَلِيظٍ وَتِلْكَ عَادُ حُجْرًا
 مَا يَأْتِي رَبَّهُمْ وَعَصَوْا سُورًا
 تَبِعُوا أَمْرَ كُلِّ جَارٍ عِيدٍ وَأَتَّبَعُوا
 فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَتَوْمَ الْقِيَامَةِ
 لَا إِنْ عَادَ أَكْفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا عَادُوا

لَعَادَ قَوْمَ هُودٍ ^{لَهُ} بَيَّاعٌ دَاخِمٌ يَعَادِلَانِ حَكَمَ بِرَأْسِ شَاةٍ
 هُودِ بَيَّاعٌ أَخَفْنَا حَيْلَ خَدَائِي بِكَرْوَيْدِ خُلُقَانِ اخْدَائِي مَكُونِي
 لِلدَّهْرِ رَدًّا نَدَارُ ذِي اللَّهِ لَهْمِي دَفْعٌ كُونِي دَامِنُ نَاشِي مُؤَدِّ

نمی خواهی از امر بد کارم اجرت بپشانی جو من شمایم
 ندامت بر رخسار زور نکوی رحمت خواهی پسروا کردی
 ریادت قوت را و بساوس درهای ثنا بر حجت یکشاید و اضطرار
 بنیاد امکردی گفتند و اوق حجت نمی بینم مادست رخسار این
 بندارید نمی پس بود کسوت نکوی ماجمله ترا باورند از هر
 بر خیزتان از تو بیارزدند زیرا که تو می بتان نکوهی
 شومی در سید خردت بشو لید تا تو وجه بزی از بخی
 کسوی صفت بار خدای را می خواه کیمر شما بنز همه کسواهی
 بدید کن بنزار بخیر ز الله از هر ج شاهی بتر سید
 معبودان تان و شما جمله هرج بتوانید و امنی نکنید در هر
 ساعت باطل بکن از هر بود هر چند بیارید من نیست
 بداشت و آنها دمر از نا

داشتان بشو بیایم هر چند بسی حسد کانشد
 ارا حوارندار بند کانشد جمله باز و طاقت نداشتند
 هر چند بسی قوت دارند نهاد خدای کثیری ندارد
 قضای خدای خود راست باشد اربو کردی از حق
 میسیند بیغام خدای فاشما بدادم شمارا بسود قومی
 دیگر از نشان همه فاشما بدادم اورا از شمار ما
 ندارد کیدار تا ز را بکش نکه دارد بسر ما اورا و موافق را
 این روز کذاب مابدید اید رحمت کردیم که همت میسیند
 جو عذاب غلیظ بدید آمد جوابا تم را حجود کردند
 در رسوا نم عاصی نبودند هر جای کرد عالمی کردی
 بود و زمانش را مطیع بودند از رحمت مادر دارند با

ان ملعونان مظهرود کشیدند ان ناباکان روز قیامت
 از جنت مآهود دریا شدند چنانکه از هود دور
 بودند و در آن نواب — هود دور باشند

وَإِلَىٰ مُودٍ إِخَاهُمْ صَالِحًا
 قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنَ
 إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ
 الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَلَكُمْ فِيهَا
 فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ تَتَوَبَّوْا إِلَيْهِ


 اِنِّى رُبِّى قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ۖ قَالُوا يٰۤاِمَا ۖ
 لَّحُۭىۡ قَدْ لَسْتَ فِىۡنَا مَرْجُوۡا قَبْلَ هٰذَا ۚ
 تَهْنِئًا اِنْ نُّعْبَدُ مَا يُّعْبَدُ اٰۤاُوۡۤا ۖ تَا
 وَاِنَّا لَفِىۡ شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُوۡا اِلَيْهِ
 مُّۢرِيبٍ ۚ قَالِ يٰۤاَقْوَمُ لِيۡلَيْمُ اِنْ كُنْتُ
 عَلٰى بَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّىۡ ۖ وَاِنَاۤ اِنِّىۡ مِنْهُ
 رَجُوۡۤمَةٌ ۖ فَمَنْ يُّنۡصُرُنِىۡ مِنَ اللّٰهِ

أَنْ عَصَيْتَهُ فَمَا تَزِيدُونِي غَيْرَ خَيْرٍ
 وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ
 فَذُوقُوا تَأْثِيرَ الْبُصْرِ لِلَّهِ وَلَا
 تُسَيِّئُوا بِأَيْسُورٍ فَاخْذُوا عَذَابَ
 قَرِيبٍ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ مَتَّعُوهُ فِي
 دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدُ غَيْرِ
 مَلَكٍ فَلَمَّا جَاءَهَا حِينًا ضَلَّ الْجَاهُ وَالْبَيْتُ

اَمْسُوا مَعَهُ بِحِمْلِهِ مِثْلًا خَيْرٍ
 يَوْمَئِذٍ رَّبُّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ
 وَاِخْلُ لِّلَّذِي ظَلَمُوا الصَّحِيحَةَ فَا
 صَبَحُوا فِي ظُلُمٍ جَامِسٍ كَاَنَّهُمْ لَمِ
 فِيهَا لَا اَن مَّوَدًّا كَفُورًا يَهْمُ الْاَعْدَاءُ



بگرام داد و سپردن بود بیان یکسر برادرشان صالح پیامبر را
 کفایت می کرد خدای بگروید بخدا و کسرا خدا آمد آن است
 شمار از غایت او بیاورد بشما عمو در زمین زان او دار پسند
 که گفتند فرستادند و طاعتش را می کردند و از بدی را این را گفتند

بے واداری از بت پرستی نذ آگاه نای خبر نه اری
کبذران ماهمه بریز بودند باقر نکیم هر چند گویند
ماهیانم ذرا بخ می گویند سود نکند هر چند گویند
حقنایا قوم شاهی گویند ارمن غذای حیات ار مر
اروا جیرم عام کردم و اعقوبت او طاقت ندارد
بیغام بدهر ثواب یا و مراروا شیرم بی زبان دارم
این نایقه شمارا خود نشا نست برانک من می راست
گویم بکیاریدش رخش مدارید کزود درمائی از و
بی صوم هر نایقه او هم زمین خدای راست در رجه او فایده تمام
نیم سوه او پیش کرد از سیه روز پس از آن شش سده
روز چهارم و پنج و بارانش بر حجت ما از آن نجشند

قوی و عزیزشان بکند داشت زیرا طی ایشان ظلم نکردند
چون با نیک عذاب از دور آمد چهارم بامداد بکی نشستند
رسوا گشتند بروی او افتاده طفلی خاییشان هرگز نبودند
این شود بدانکه خاییدان بودند از رحمت مادران بودند

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى
قَالُوا إِنَّمَا مَا قَالُوا سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ
جَاءَ بِعِجْلٍ خَبِيرٍ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ
لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ
خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا

لِيْلَيْ قَوْمِ لُوطٍ وَلَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ
 فَضِحَّكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ
 وَدَّ إِبْرَاهِيمَ يَعْصِيكَ  قَالَتْ يَا وَيْلَتَى
 أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْثٌ عَلَىٰ شَيْءٍ
 إِنْ هَذَا إِلَّا شَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا اتَّبِعِينَ
 مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ

عَلَيْكُمْ أَفَلَا لَيْتَ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
 فَلَمَّا دَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَا
 نَهُ الْبُشْرَىٰ تَحَادِلْنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ
 إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّالٌ
 مُّسَبِّحٌ بِإِبراهيمَ لَعِزُّ عَزِيزٌ
 إِنَّ قَدْرًا لِّمُرَّتِكَ وَلَهُمْ لَنُفُورٌ
 عَنِ مَرْدُودٍ

خواہم را فریستگان از ما تا بحق
 نبی بشارہ آوردند

ز اول امر اسلام دادند جو گفت و عليك سخن بگفتند
 روزگار نشد که بخت بر یابی فایش آورد از آن بخوردند
 جودید که همی دست نیازند معشرا آمدن رسیدند
 گفتند منترس کمار سولایم با قه لوط کجند ببر دهند
 عیالش بشنید بر مای یکماریز با سحر یعقوب مرده دادند
 کما کاشکی کاین چنین بودی پیری نو میزد از ره فرزند
 این مهتر من شیخ گشته عجب دارند از پیر فرزندان
 گفتند یازن همی عجب داری از کار خدای از خوشا فرزند
 رحمت الله و انرا کشتن هر دو بروی و بر قو و بر نسل و بیومند
 او را دارند او را استنایید حمید آن بود کار او را سنایید
 جو مرده شنید و احای آمد و او بشکان ذریه الی آمد

سَوَالِیْ كَرْدَاز لَوْ فَرَقُومِش رَحِیْمِی شِمِ دَ فَا سَوَالِ اَمَد
 پَسِیَار وَا مَار جُوعِ كَرْدِیدِ سَبَبِ اِنْ بَزْ كَرْدِ سَوَالِ اَمَد
 كَفَشْدِ زِیْنِ طَرَفِ جَايِ اَبِیْسْتِ فَرَسْتَاذِنْ مَآرِیْ تَهْمَا اَبِیْسْتِ
 جُورِیْمَانِ اَمَد وَا پَسِ زُحْرَه دَعْدَا اَبَالَه دُرْ نَكْدَرِیْسِ د
 وَلَمَّا جَافَ رُسُلُنَا لَوْ طَاسِیْ بِهْمِ
 وَضَاقَ بِهْمِ ذَرْعًا قَلِيلًا
 یَوْمَ عَصِیْبٍ وَجَآءُ قَوْمُهُ یُهَرِّ
 عُونَ اِلَیْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا یَعْلَمُونَ
 الشَّیْءَاتِ قَلًا یَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِی



هَذَا ظَهَرَ لَكُمْ فَأَتَوْا اللَّهَ وَلَا
تُخْزَوْا فِي صِفَى الْبَشَرِ مِنْكُمْ جُلُ
رَشِيدٌ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا
فِي بَنَاتِكُمْ فَجَوِّدْ لَنَا لِنَعْلَمَ
مَا نُرِيدُ قَالَ لَوْ أَنِّي بِلَكُمْ قُوَّةٌ
أَوْ أَرْبَى إِلَيْنِي شَدِيدٌ قَالُوا
يَا لَوْ طُ إِذَا رَسِلَ رَبِّكَ لَنُصَلِّوا

إِلَيْكَ فَأَشْرِبَا قُلُوبَكَ بِقُطْعٍ
مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ
إِلَّا لِقَاءِ النَّاسِ إِنَّهُ مُصِيبُهُمَا أَمَّا
بِهِمْ أَنْ مَوْعِدُهُمُ الرُّصُوعُ وَالشَّيْءُ
لِلْمَصِيبِ قَرِيبٌ فَلَمَّا جَاءَ الْبَرْقُ
جَمَلًا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمَّا
عَلَيْهَا جِجَارَةٌ مِنْ شُحُبِ



مَنْصُودِ مَبِیَّوْمَةِ عِنْدَ رَبِّكَ وَفَا هِيَ مِنَ الطَّالِبِينَ بِعَسَدٍ

رسولان زجا بر لوط رفتند نذانی زیبا ی از در در رفتند
 بسپایان اندوه و کشت خنانک از آن و تنگ دل کشت
 کفنا کبر و حاجی آمد امین بر ما بنوع کی آمد
 جو قومشید از از جبر کردند بیابند کاشان می کردند
 شادان و دغان شتاو می کردند ایشان از پیش هم عمل کردند
 کفنا یاقوم ز غذای پتر رسید نبات مرا از من خوا هید
 در مه نام تشویر مدهید عیال حلال با حتر باشد
 شما خوشی بشنید نام مکنید گفتند کما دخت نخوا هم
 معلوم توانست حاجی خواهیم کفنا حاجی کیم قومه ندارم
 زجا حترایت عشیره ندارم من این اندوه و ای بگرام
 گفتند بالوط ما رسولانیم از بار خدای بیغام داریم

ایشان بزد خویش نرسند ز خویش از بیان برهان
زین شهو بود و جوشب در آید اهلت با تو در پیش می شنند

هیچ کس ز شما و این نکر دزد عیالت را با خود نبرید
خویش را بمان هلاک کردند چندان بود که هیچ بد میسر شد

فرمان را وقت در رسید دمار از آن شهر برآمد
خانها شانی زیور جو آمدن خاکیشان در آن نگو ساران

کردید همه را ماسند باران بر هر لسنکی عظمی کسیده
بپوسته شده با مر و حنی این شومی زان عذاب هر دو

سپرد و مدار از بیلدانی و آری قید

اِخَاهُمْ شُعَبًا قَالِ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اَللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلَهِ غَيْرُهُ وَلَا

هوای شهو بدند کی از ایشان

سنگی جوشن بر سر آمد

تَقْصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
إِنِّي أَرَىٰ لَكُمْ خَيْرٌ وَأَنَا خَافُ
عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مَّحْطٍ وَمَا
قَوْمٌ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
بِالْقِسْطِ وَلَا يَحْسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ بَقِيَهُ السَّخِرُ لَكُمْ

اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مَا اَنَا عَلَيْكُمْ
 بِحَفِظٍ قَالُوا يَا شُعَيْبُ اَصَلَوْا اِنَّكَ
 تَأْمُرُكَ اِنْ تَشْرَكَ مَا يَعْبُدُ اَبَاؤُنَا اَوْ
 اَنْ نَفْعَلَ فِي اَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ اِنَّكَ لَآتٍ
 بِالْحَلِيمِ الرَّشِيدِ قَالِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ
 اِنْ كُنْتُمْ عَلَيَّ بِنْتُهُ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ
 رِزْقًا حَسَنًا وَمَا لِي اُبْعِدُ اَنْ اُخَالِفَكُمْ

إِلَيْ مَا أَنهَيْكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدَ إِلَّا
 الْإِصْلَاحُ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي
 إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ لَهُ
 وَيَا قَوْمِ لَا جُرْمَ لَكُمْ شِقَاقِي إِنْ يُصِيبَكُمْ
 مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمُ نُوحٍ أَوْ قَوْمِ هُودٍ
 أَوْ قَوْمِ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ
 وَاسْتَغْفِرْ ذُنُوبَكُمْ وَأَنِيبْ إِلَى اللَّهِ

إِنَّ رَبِّي جَبَّارٌ وَدُونَكَ الْوَاسِعُونَ
 مَا نَفَقَ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ
 فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْ أَنَّهُ طَكَ لَاجْمَادٍ
 وَمَا لَنُتَعَلِّسًا يَعْزِيرُ قَالَ يَا قَوْمِ أَهْطِ
 لِعُرْعِلِكُمْ مِنْ لِلَّهِ وَلَاتُخْذُوا مَوَدَّةَ
 وَرَاكُمُ ظُهْرًا إِنَّ رَبِّي عَمَّا تَعْمَلُونَ
 هُيْطَ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ



اِنِّي عَالِمٌ بِسَوْرَتِكُمْ مِّنْ بَيْنِهِ
 عَذَابٌ خَرِيءٌ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَاِنْ
 تَقْبُولُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ وَلَمَّا جَا
 اَمْرًا جِئْنَا شُعَيْبًا وَالدِّينَ اَمْنًا
 مَعَهُ بَرْجَمَةٍ مِّنَّا وَاَحَدٌ مِّنَ الدِّينِ ظَلُمًا
 الصَّيْحَةَ فَاَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَا
 مَعًا كَانُوا يَغْتَوُّوا فِيهَا لَا بَعْدًا

لَدُنَّكَ كَمَا يُعَدُّ كَمُورُهُ بِغَمٍّ دَادِمٍ بَاهِلٍ
 مَدِینِ بَرادِشائی شعیبِ مَارِ کُفَّاجِلَه بَدُو بَرُوید
 مَعْبُودِ مَکُوی خُوجَدائی زَلَّ مَسْجِدِ کَمُورِ کَمِیَهِاید
 مَنِّی بِنِیمِ رِیغَتِ شِمارِ زَلَّ رَازِ رُوزِ مَی بَرِ سَمِ
 کُفَّانِ دَرِ حِیرَتِ کِی دِشمارِ اَرِیَما یِی دَایِ سَیجِدِ
 حِیاتِ مَکَنی رَاسِی یِکِه دَایِ دَرِ مِی خَدائی فِسادِ
 مَکَنیدِ دَرِ سَندِ و دَادِ طَیاری مَکَنی بَرِ کَهِ لَیْسِ
 شِمارِ اَبَهِتِ دَرِ هَر دُو جَهانِ اَکْثَرِ بَرُوید نَه یِکِه
 و اِیَمِ تَمانِ یِکِه دَارِ شِما خُودِ اَرِ خُودِ اِیضافِ بَدَهِید
 کَفتند عَمارتِ مَی بَرِینِ دَاردِ تا خُورِد و بَرِینِ خَدائی

اسلاف مانت پرست بودند تا امروز همه را کافر
 خوانند این کم مدهید و بیش مستانید می بیاید
 چنانک می خواهند برو بکشین خرد جادار نباید کسان
 قوم بر فو بشورند گفتا سخن ز من بشنویید و اندیشی
 بهش بدانی بیدار من خدای بغام دارم روز نعمت و نازم
 دارم کهانی مگوی که گویم مکنید برای شما هر چیز
 روادارم من الخ گویم صلاح خواهم تا بتوانی صلاح
 گویم هر چند مرا موافقت نکنند من توفیق خدای تمام
 دارم تو عمل کردم هر چه خواهی باش من رجوع باوی
 بنام دارم واجب نکند شما خرد دارید بعد از من
 بدو نگر و بس

شومی در سده چون نباشید از نوح در آن تا قوم صالح
 آن امت لوط از یاد مجارید بیاپید در خدای عذری خواهد
 پس و اخروی بدو بگوید کناهان تان جمله بیامرز د
 سیر از وینکوی بسید کفشد کزده کمی بگویند
 بیشتر است کباب بخیرم می منداری کتو کس ما حمله
 ترا بکشد ازین ماقوم تنوا از رم داریم ازین تراست
 بکسیر نه ای نوعی بر هیچ کس از ما از رمی را می فایز
 کفنا رخدای تان شرح باذا شما می اورا حومت تدارید
 در ما سید و افسر نهادند شماران نیستن کارزم دارند
 قلیط شما خلق ندانند خالق دانند تا بدینید
 مرا هیچ کس از رم مدارید هرج توانید بدوی بکنید
 من نیز بکنه دست فادارم رزود بود نه دیو کاشو بیاوید

در عذاب خدا نیندیشید دروغ زن شود و ایادارید
 من عذاب شما بر چشم می دارم شما وعده او بر چشم می دارید
 چون عذاب خدای از دور آمد شعیب و یاران از آن هستند
 رحیم و مکرهمشان نیک داشت زیرا که ایشان ظلم نکردند
 خوبانک عذاب ندادند آمد یکی زیشان زنده ماندند
 رسوا گشته بر روی افتاده کفنی کایشان هرگز
 نبودند از رحمت ما دور باد خدا جانک نمود دور بودند



وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَصَلَّاتٍ
 مُّبِينَةٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَأَتَّبَعُوا
 أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ

بِرَّشِيدٍ يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَلِيسَ
 لَ الْغَدِ الْمَوْرُودِ وَابْتَغُوا فِي هَذِهِ
 لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَلِيسَ لَ الْبَرِّ
 فَذُ الْمَرْفُودِ ذَلِكَ مِنْ أِنَّا الْقُرَى
 نَقَمَهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ
 وَمَظْلَمًا هُمْ وَالْحَرِ ظَالِمُوا انْفُسُهُمْ مَّا

اَعْتَبْ عَنْهُمْ اَلِهَتَهُمُ الَّذِي دَعَوْا
 مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ لَّمَّا جَاءَ اَمْرٌ
 رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تِلْكَ وَلَئِكَ
 اُخَذُ رَبُّكَ اِذَا اَخَذَ الْقُرْاٰنُ وَهِيَ ظَالِمَةٌ
 اَنْ اُخَذَهُ لِيَمْسِكَبْنَ لِذٰلِكَ
 لَا يَهُ لِمُخَافٍ وَعَذَابٌ لَّا يَخۡرُ



شان بهر جردیم این طلم کتاهی رشت باشند مضافا
 نیکو هم سخت باشند بچار خدای چنین نیکو د توبه بکنند تا
 مغفول باشند این قصه بسیار غافل را جبر و یدیه بود بپر کردند
 از واقعه بسیار رسد تا قیام سر را جوشیر کردند آن
 روز همه حاضر باشند برخی رویه جو قیام کردند

وَمَا نُوحِیْهِ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدٍّ وَّذِ
 یَوْمَ یَا بَلَّا تَعْلَمُ لَفِشُّ إِلَّا بِإِذْنِهِ
 فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَشَاحِدٌ فَأَمَّا
 الَّذِیْنَ شَقُّوْا فِی النَّارِ لَهُمْ فِيهَا

زَفِيرٌ وَشَهيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا
 دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أَلَا
 مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنْ رَبُّكَ فَقَّالَ لِمَا يُرِيدُ
 وَلَمَّا لَدَيْنَا سَعِدُ وَافَقْنَا لِحُتَّةِ
 خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ
 وَالْأَرْضُ أَلَا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَا
 غَيْرَ مَحْدُودٍ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ



مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا
 كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا
 لَمُوقِنُونَ فَصَبْرُهُمْ عَلَيْهِمْ غَيْرِ مَنْقُوصٍ
 وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَخَلَّفَ
 فِيهِ وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ
 لَمُنَّ بِهِ سَيِّئُهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

مُرَبِّ وَإِنَّ كُلَّ مَا يُوَفِّيهِمْ
 رَبُّكَ أَغْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 خَبِيرٌ فَاسْتَعِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ مَاتَ مَعَكَ
 فَلَا تَطْعَمُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَلَا
 تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا يُسَلِّمُ إِلَيْكُمْ
 وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ الَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ لَهُمْ



جو وقت عمل سابق رسید هنگام جزا احوال رسید بی ادن یکدیگر سخن
 نگویند هیچ کس بمحال چنین نگوید هرگز او در دین

یلخت باشند فردا بجایند یلخت باشند فردا اینجا توحید بزرگ
 فردا بجایند خیرند بدختران را اندر ایشانند برسان جوان همی
 بزرگند این مالک جوان مندا باشند زیاده حق را منکر باشند
 بی دین امروز خور باشند فردا با نکلش جوان خور باشند عیاق
 و ثواب غایت ندارد زیاده از روز ساعت ندارد الا ما شاء از بهر آن گفت
 که بهر سوالشانی ندارد میندازد و نتواند او هرج خواهد
 آن تواند اما انان کس عید خیرند جلوه در بهشت مایارند
 الا ما شاء از بهر آن گفت که بهر شمارشان بدارند راحت زبانی
 هرگز نبرند شدت زانان هرگز نبرند عجب همه مان زانک
 قومی می پرسند آنچه بتراشند زانست کاینان فقیه باشند
 گویند از پیش آبا جانشان را اینانند از جزیانشان جوان تمام از ما
 بیاوند در تودیه همین خلاف خوردند هر چه خود را انلاف
 کردند

رانست جزا ایان بنامند بجزا شقی انرا بنهند ثواب
 و عقاب اینجا بزیستد کهنه بپسرد و منقطع کردد امارا
 ایشان باور ندارد حجی از حکمت ماحبه ندارد جو وقت
 جزا ماد را بد از ما جمله جزا بیاوند مای کردارها
 نشان جمله دانی ایشان از ما خبر ندارد فرمان ما
 تر از وی دان در میان قوا زوار است می باشد هر کس
 شکرد و واتو کردد فرمانش حق کور است می باشد
 بقا در میان تر از او کومیل مکنید الله دانا است
 راست می باشد نیر و اطمانان تان در سپارید کشتا فردا
 با تش پیورید فرمان من ببری کار و بسازید کاجا دل
 سوری را بیاویند

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَهِّرْ فِي النَّهَارِ
وَزُلْفَامِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْجَنَاتِ
يَدْخُلُ السَّيَّاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي
لِلَّذَا كَرِهِي وَأَضْرَقَانِ اللَّيْلَ لَا
يُصِغُ إِجْرَ الْمُحْسِنِينَ قُلُوا أَمَّا نَ
مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَلْبِكُمْ أُولُوا

بِفِيهِ يَنْهَوْنَ عَنِ الْقِيَامِ
 فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ
 مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا
 أُتِفِقُوا فِيهِ وَكَانُوا أَحْزَمًا
 كَاتِبَ رَبِّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى
 بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصَلِحُونَ

مَا نَشِئْتُمْ بِهِ ثَوْرًا ذَكَرَ وَحَاكِ
 فِي هَذِهِ الْجُودِ وَمَوْعِظَةٌ وَدَلِيلُ
 لِلْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ااعْمَلُوا
 عَلَى مَكَائِكُمْ اِنَّا عَامِلُونَ وَلَا
 نَنْتَظِرُ وَلَا اِنَّا مُنْظَرُونَ وَلِلَّهِ غَيْبُ
 السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَإِلَيْهِ
 يَرْجِعُ الْأُمُورُ ^{كُلُّهَا} فَاعْبُدُوهُ وَتَوَكَّلْ

معلوم من بود که عظمی ایشان تقلید کنند برنگرینند مقلد را ثواب ندهند
 بزرگانش برتد جزایش بدهند ثواب و عقاب دویم امر است امرش بکنند
 تا و سعیش ندهند اگر چنی بود بود از این حیادی کنند تعذیر
 بخشند مافصولا بگویم تا یادگیری دلت نگیرد زانم درگیری تو تا
 قیامت جواب دهی هر کس بپرسند در قصه مخلوق خطا در بخند
 دنا و حق صورت بنزد خواخبار رسد از تو بشود و ایاد از بند
 بند ببرد بتواند احسان بنارند مرا حیدر یان یکبار تا نیارند ارشان
 شاید کس بپرسند بگو بدو رخ شویذ نامی پرسشید الله را
 لا یت شمار این هر دو گروه جسم می دارند ثواب و عقاب حی
 بدیدار بگو می بیند افم غیب او داند دنیا بی شک جاوید نماند
 این خلق همه لابد میرد هان یا و بود و ما نبودیم جو ما برسیم
 هان او بماند دینای بیزید و غور دار الله از کارها خبر دارد

سوره الفاتحه
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 خدا و اوستی میان سوره پیام خدای سزای هدایت

الرِّبَاكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا
 أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
 مانی بسمی کتابین حی قرآنست مژادارین نامه بیانست اصول
 و عروج یک یک مبین دین نامه ما اولدانشانست قرآن عربی از بهر
 آن بود تا در یافتنش بهما را اسان جوذله **لَحْنُ نَقْصٍ**
عَلَيْكَ أَجْمَلُ الْقَصَصِ مَا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ
مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ إِذْ قَالَ
 يُوشَعَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا رَبِّي

أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالسَّمَاءَ وَالْقَمَرَ
 رَأَيْتُهُمْ لِي شَاحِدِينَ قَالَا بَنِيَّ لِمَ
 تَقْصُرُ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكْبَهُ
 لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ
 عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَكَذَلِكَ نَحْنُكَ رَبُّكَ
 وَنَعْلَمُكَ مِنْ قَابِئِ الْأَجَابِ
 وَنَمُنُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ الْإِنْفِقِ



كُلَّمَا لَمَسَهَا عَلَى يَدَيْكَ مِنْ قَبْلُ أَنْتَ
هَيْمٌ وَإِسْحَاقُ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَلِيمٌ
لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ
لِلَّذِينَ يَلِينُ إِذْ قَالَُوا لِيُوسُفَ وَإِخْوَتُهُ
لِحُبِّهِ إِنْ أَيْنَأْمِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ
آدَامَ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ اذْهَبُوا لِيُوسُفَ
أَوْ لَطِرُهُ يَوْمَ الصَّاحَةِ الَّذِي حَدَّثَهُ

اِيَّكُمْ وَتَلُوْا نُوْرًا مِّنْ يَّعْدِيْهِ ثُمَّ مَّا صَا
 لِحِيْنَ قَالَ قَالِمِنْهُمْ لَا تَقْلُوْا يُوْسُفُ
 وَالدُّوْهُ فِيْ غِيَابَةِ الْجُمَّلِ قَطْعُهُ بَعْضُ
 السَّيَّارَةِ اَزْكُمْ هَا عَلَيْنَا
 از قصه ما بگو ترس
 از دای نادیده
 زقرآن بر خلق خوان تو عالم بودی لذت بشر از بر قصه از ما شنو
 خواب می خوری بدان وقتی یوسف بگوید خوابی دیده بشود
 بگفت فابعدی صفا با بایارده کوب و انشمن و غیر خواب دیدم
 کوی صفا می سجده آرندی خوابی بخوار جانک دیدم گفت
 جان بدر رینا رین خواب بر برای دانستم دیدم کوی
 زیرا که ایشان ترا بر نمائند

يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ
أرسله معنا غداً يرتفع ويلعب وإنا له لخاصة
قَالَ إِنِّي لَخَشِيبٌ لِّمَن قَدْ هَبُوا
بِهِ وَإِخَافُ لِي بِأَكْثَرِ الذِّبِّ
وَأَنْتُمْ عَنْهُ عَافِلُونَ قَالُوا لِي
أَكْثَرُ الذِّبِّ وَخِشْ عَصَاهُ إِنَّا
إِذَا لَخَاشِعُونَ فَلَمَّا دَهَبُوا

بِهِ وَاجْتَمِعُوا أَنْ تَخْعَلُوهُ فِي غِيَابَةِ
 الْحَبِّ وَأَوْجِنَا إِلَيْهِ لِنُبَيِّنَهُمْ بِأَمْرِ
 هِمَّ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَجَاوُوا
 يَا هُمْ عِشَائِبُكُمُ قَالُوا يَا بَنِي آدَمَ
 ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا
 فَآخَذَهُ النَّيْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا
 وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ وَجَاوُوا

عَلَى قَمِيصِهِ يَدَمٍ كَذِبٍ قَالُوا لَسَوْكَ
لَكِنَّ أَنْفُسَكُمْ أَمَرَ أَفْضَلُ حَمِلَ وَاللَّهُ

الْمُسْتَعَانَ عَلَى مَا تَصِفُونَ ^{صفتند} ^{با ما مارا}

نکوهی جو ما را باورند از ما یوسف را نصیحت آموزیم باید عباد را
ادنی بدهی فردا او را با ما بفروست تا فاداشو تا تو ببینی کیا
خود او را نگاه دار پس اندوه مدار نگر نترسی ^{حققتا جو شما} او را
ببریز غمنا و شوم با فردا ریز ترسم او را ^{حققتا جو شما} بخورد در آن حال
کار و لغافل باشیند رسوا کارا ^{حققتا جو شما} گوئی را از میان ^{حققتا جو شما} ببرد
بر تو ما بود اگر چنین بود باید ^{حققتا جو شما} حینش نکوید خوش
کردید ^{حققتا جو شما} شما دانید این زینهار ^{حققتا جو شما} بپوش و از اریز ^{حققتا جو شما} چندان
کردید ^{حققتا جو شما} شما دانید این زینهار ^{حققتا جو شما} بپوش و از اریز ^{حققتا جو شما} چندان

عقد بستند و او را ایشان در قعر آن جاه جای معلوم
 بر سنگ بنشانند و ایشان را جاه روی را بداند
 از ما بر او می رنجی کردند و گفتیم او را می در قوی دار جوهر دانه
 میوادر دارند و بر و به ایشان تو وادر گویا ناکاه چنانکه خبر
 ندانند و وقت عشا آن شب درآمد هر یک زیشان صیربان درآمد
 گفتند با خودت نگویی که امروز ناکاه درآمد
 ما یوسف را در رخت بنهادیم و وقت مسافت درآمد
 یوسف و امتاع هر دو بهم بودند و او را بخورد بر و انتر
 آمد ارجی ما این راست می گویی برای شکل این نیاورند
 بر پیراهنش نه چون او بود از پیراهنش جدا بنهادند
 گفتا بر من هم ببوشید این صبر جمیل این را نهادند
 از بار خدای یاری خواهیم تا ایشان را زوجی کردند

وَجَاءَ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ
فَادَّاهِي دَلُوهُ قَالَ يَا بَشْرُ أَيُّ هَذَا
عِلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّعْلَمُ
بِمَا نَعْمَلُونَ وَشَرُّهُ بِثَمَنِ خَيْرٍ دَرَاهِمُ
مَعْدُودَةٌ وَكَانُوا رَافِعُهُ مِنَ الزَّاهِدِينَ
فَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ
لَأَمْلِكَنَّ لَكَ يَوْمَ مَوْتِهِ عَشْرَ



يَنْفَعُنَا أَوْ تَخْذُهُ^١ وَلَدًا وَكَذَلِكَ
مَكَانَ الْيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِعَلَّمَهُ^٢
مِنْ قَابِلٍ الْأَجَائِبِ وَاللَّغَابِ
عَلَى لَفْزَةٍ وَلَيْسَ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ^٣ آتَيْنَاهُ^٤ حُكْمًا وَعِلْمًا
وَكَرَّمْنَاكَ^٥ خَيْرَ الْمَحْسِنِينَ^٦ وَأَوَدَيْنَاهُ^٧
الَّذِي هُوَ فِي يَمِينِهِ^٨ عَنْ نَفْسِهِ^٩ وَعَلَّقْنَا^{١٠}

الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتُ لَكَ قَالَا

مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ مَوْلَى

لَنَا يُمْسِكُ بِالْطَّاغُوتِ

بس کاروانی بفرست

از راه حاکم گشتند

نور کردند گفتند یکی یادلو برگیر مارا ابّا را نشان بده اذند

خودلو از راه می براهد یوسف بازان عجب همانندند خوبوسف را

حمله بدیدند یکدیگر را می مژده دلزدند اورا پنهان ناوا می

بودند مضاعت عرش نام کردند ایان گفتند تا این

می شاید بود آنان گفتند ایاجی کردند الله علیهم

بذایح ایان و بهرج آنان بازو کردند باند کمایه

و کس بهای نفروخته شد درم بسختند می ترسیدند

از آن سست و داد زان نو کید را نراغب نبودند گفت آن
 مصری عیسی او را خرید ز بنظر ای زن جاورا بیکوا داری
 احرام را از او بزدیم و رفتند یا خود او را بفردی کیری
 خمله آن شهر دل درو بستند آن از ما بود تا تو بدانی
 تاویل احاد پیش بردیم گو بار خدای آن بود که تو خواهی
 بیشتر مردمان عالم ندانند معنی عالی باید که باشند
 جو یوسف ما تمام مودی گشت نوه و عیسی هر دو بداد بهی
 بدانش دل ازیم کیا و امتقی بود بیکو کار از امانند
 آن بدهیم آن زن او را بسیار بنواخت باخوشتنش بفساد
 در نواخت درها در پست کفتار و دباش باری دیگر خود را
 برار است یوسف کفتا خرد جای دار از بار خدای خود

استعادی خواست گفتا شنو مرا خداوند است اورا
 یومن سینار حقا است در قساد بدانند فلح نباشد قدر
 مانهارا حد و دینداسته **وَلَقَدْ لَهْمُ بِهِ**



وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا انذارای برهان ربه
كَذَلِكَ لنصرف عنه الیسو و
لَفَتْنَا انه من عبادنا المخلصین و
يَسْتَبِقُ الباب وقدت قبضه من
دَعِرْ و الفيا سیدها لد الباب

قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ
 سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 قَالَتْ هِيَ رَاوِدَتُنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ
 شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّ كَانَ قِيمَتُهُ
 قَدَّمْتُ قُلُوبَ فَصَدَقَتْ وَلَهُوَ مِنَ
 الْأَكَادِمِ قَالَتْ كَانَ قِيمَتُهُ قَدَّمْتُ
 مِنْ دَجْرِ فَلَدَتْ

وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى قَبْضَهُ
 قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُرَّانٍ
 كَيْدِ كَرِّ عَظِيمٍ يُوسُفُ اعْرِضْ عَنْ
 هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ
 الْخَالِطِينَ چون آن زن قصد کرد او نیز کردی از آنرا
 نبوی که برهان ما داشت از هرج آن
 یوسف نزدیک سوار فحشا خود را نیک داشت آنکه حی عجب
 که مخلصان بود هر چند که دید از ناخبر داشت یوسف بکریخت
 ازین تنگ خاست جانش بگریخت از پیش بدید که خدای از
 زن در رفتند رسید هر دو را دید رویش بگریخت

ز لیا صفت جین نیکو بود مرا و اجین در خانه بکیاری
 بزندانش فرست یا شکستش کنی نیکر زود زود دست بند
 دید کفتا این سو بد اندک از سوی او بُد خوشیا و ندید شر
 کواه او بُد کفتا بنما مرا تو بیراهن تا جای آمدی خرم
 او بود از این پیش بود یوسف خرم بُد جوز پس باشد
 کناه این بود جو بیراهن کز پرتبه بود کفتا ای زن شرم
 نداری زیر کفند ز کید ایشان باید که خود را نیک نکه داری
 کفتا یوسف اگر چی حق توست از بهر مرا باید کیکارت
 کفتا ای زن خطا تو کردی زود توبه کن از پیش کردمانی
فَقَالَ يَسْلَوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ لِمُرَّةٍ
الْعَرَبِ تَرَاوِدُ فِيهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ

شَعَفَهَا حَبًّا إِنَّا لَنَرِيهَا فِي صِلَالٍ
 مَبِينٍ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ
 إِلَيْهِنَّ وَاعْتَدَتْ لَهُنَّ مَثَكًا وَإِنَّ
 مِنْ كُلِّ وَادٍ لَجِدَّةٌ مِنْهُنَّ يَتَكِنْنَ فَقَالَتْ
 أَخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ
 وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ
 مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ



كَرِيمَ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي
فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ
فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا
أَمَرَهُ لَلْسَجْنُ وَلا يَكُونَنَّ مِنَ الصَّ
غِيْرِ قَالَتْ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا
يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَلا أَتَضَرُّ
عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ

إِلَهِنَّ وَأَكْثَرُ مِنَ الْجَاهِلِينَ
 فَاشْجَاكِ لِدُرْبِهِ فَصَرَفَ عَنْهُ
 كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 مُرَبِّدَ اللَّهُمَّ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا إِلَّا

يَا لَيْسَ بِجَنَّةٍ حَتَّى حِينَ
 دانید کیدر شهر عیال عزیز را حجب می گویند باز آن را
 کیدر خانه دارد باز گفتست باری در من نیز در
 دوستی او صعب سری دلزد گفتند مکر دروغ می گویند

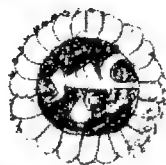
درین شهر سی ازین خبر کلد زلیخا خوشنید حدیث
 ایشان بیهانه از ضیافتی ساخت ایشان را خود هم خواند
 در آن مهمانی تعلیف کرد مرا ایشان را خود دستها او کشد
 از میوه تر جلپس راست موهرد را بخارد فردا استند از
 نفوی یوسف معلوم می کرد او آرشه از بر و بیرون شو
 تا یک یک از رویه کرد جندانی بود کجا و را پدید خند
 آن هیبت او نیک اثر کرد دست بپسندند خیرندشان
 حاشا لیه کوا و کناه کرد ^{فساد داد و صورت بد و سست} لفتا و امن در خانه این بود ^{می میسر مالد کرد} است
 مرا باز و جرم همین بود است گفت یاری واسوی من ز کرد
 کفنا ما را عادت جزین بود است اردی بنزد فرمای من پس ازین

خواری و زندان خواش این بودست گفتا بار خدای زندان خواری
 آخر رمقی فراستراید خود در زندان نغمه جاهل باشما زندان
 زین معبترایید الله دعای او اجابت کرد از حیدر زان او را صیانت
 کرد سمیع و علیم از خلاص او دانست موسی آن دعای از
 صیانت کرد پس از آن صلاح او بدید آمد بایکدی رفتند
 بپرگردند گفتند در این شهر بی شش ماه هجوسری تقدیر ^{کردند}

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ قَبَائِلَ قَالَ
 جَدُّهَا إِنِّي لَدَائِي لِعَصْبِ خَمْرٍ أَفْقَلِ
 الْآخَرُ إِنِّي لَدَائِي أَجَلُ فَوْقَ رَأْسِي

خَيْرًا تَأْكُلُ لَطِيفٌ مِنْهُ نَبَأًا
بِأَوَّلِهِ إِنْ تَرَيْكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
قَالَ لَا يَأْتِيَكُمُ الْحَافِرُ نَزَقَانِهِ
إِلَّا بَأْسًا تَكَا بَأَوَّلِهِ قُلْ إِنْ يَأْتِيَكُمُ
ذَلِكَ مَا عَلِمْتُمْ رَقِي لَنْ تَرَكْتُ مِلَّةَ
قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
هُمْ كَافِرُونَ وَلَتَنْعَثُ مِلَّةُ الْفَاسِقِ

اِبْرَاهِيمَ وَاسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَا
 لَنَا اَنْ نُشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ذٰلِكَ مِنْ
 فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ
 اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُوْنَ يَا صَاحِبِ
 الرَّيْحَانِ الْاَبَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ لِّمَنِ
 الْوَلَدُ الْقَدْحَارُ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُونِهِ
 اِلَّا اَسْمَاءُ مَسْمُومَةٌ هَٰ اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا
 اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهِمْ مِنْ سُلْطٰنٍ اِنَّ الْحَكِيمَ اِلَّا



لِللَّهِ لَعَنَ الْأَتَّعِبُونَ وَاللَّيَالِي
ذَلِكَ لِلدِّينِ الْقِيمَ وَالْأَكْثَرُ
النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ بِأَصْحَى السَّيِّئَاتِ
أَحَدُكُمْ أَفَيْسَ رَبُّهُ خَيْرًا وَأَمَّا
الْأَخْرَفِصْلُ فَكُلُّ الطَّرِيقِ رَأْسُهُ
قُصِيَ الْأَمْرُ لِلنَّبِيِّ فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ
فَقَالَ لِلنَّبِيِّ خُذْ لَنَّهُ نَجَّ مِنْهُمَا الْكَرْبِ

عِنْدَ رَبِّكَ فَأَمْسَاهُ الشَّيْطَانُ دَكْرَ
رَبِّهِ فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بِمَنْعِ يَمِينِ


طهانی بود را و شواب دار را بازوان بفرستادند
هر یک ریشانی خوابی بدیدند این خواب بفرستادند
پس گفت یکی خواب دیدم که جاشنایان بفرستادند
مردان زن نان همی زنایند آن را می خورند و نیز می بخورند
تغیر بکن که بیک روی بفرستادند چنانکه می گویند
گفت یک مسالک از من بشنوید تا بود که هر دو هر دو
تغیر رویا هر کس داند تغیر دریا ذ رسول دادند
شمارا همد و طبق بپارند چینه یا دکنر می جی آرند
به جدا رند چگونه می آرند بزرگی هم نه پیش کارند

این عیلم را الله داد سنا بن غیب بود تا بگروختد منی بنارم از آن
 طریقت عینار خدای ایمان جدارند ثواب و عیقاب اندر قیامت
 افکار ندهند و حفرارند آبی مرا نام شنودی ایشان یکشکر
 توحید صفقتد خلیل خدای سرش اسحق ابره یعقوب همه
 برین بودند امروز منم یوسف یعقوب همه دین داران
 مرا حبیب خوانند این فضل خدای و اما نتها کرد این ^{بیشتر}
 بی شکر نکلند هر زندانی هم چون دیرستانی ^{مگر مکر و احمق} ^{کجاست}
 گویند خواب دانند خدای میهن دیکر ^{و او در موافقت مسلمان و مسلم} ^{کجاست} ^{از هر}
 بکنند از در بر زنند با آن قاهر عیسی نماخذ مراد را بخت
 بندهد معبودان تان اصل ندارند فاران ^{خوآنند} ^{بندگیشان خدای}

این نام خدای بزرگوار شما کجای شما نشان نام کردند
 اللّٰهُمَّ اِنِّیْ حَسْبُکَ نَدَا دَسْتُ فِتْوٰی شَمَا بَاوَرَمَدَارَنَد فَکَرَمَ
 نَرَسَد (اَمْرَانِ رَا جَاوَرَا هِجِزَهَمَتَا نَدَا شَد اَوْ فَرَمُوَدَ
 سَتَجَمَلِ عَالَمِ رَا تَا جَزَاوَرَا هَزْوَ مَبْرَسَتَنَد اِنِّیْ مَذْهَبِ
 رَا سَتَدِیْنِ خَدَایَ بَا شَد بِلِشْتَرِ مَرْدَمَانِ جَاهِلِ بَا شَتَنَد اَضْوَن
 هَزْدُو تَغْیِرِ یَا دَعِیْرِیْ تَا هَرِ یَکَلَا فِتْوٰی بَکَنَسَد
 اَنْ صَاحِبِ حَمْرِ عَجَاةِ یَاوَدَ اَزْوَ رَا شَانِ خَشْنُوَدَ کَرْدَنَد
 اِمَا طَبَاخِ دَالِ یَاوَدَ اَرْخُو شَتُو یِ مَرْعَانِ بَکَنَسَد
 خَانِدَ بَغْفَمِ رُو دِ بِنِیْ تَغْیِرِ حَقِ تَغْیِرِ نَکَنَسَد
 یَسْرُوسَفِ کَفْتَانِ رَا صِنَاجِیْ بُو دَ بَا یَدِ شِیْرَا وَا یَا ذَارَنَد
 جَدَانِیْ بُو دَ کُیُو بَکُو یِ اِیْشَانِ مَرَا وَا جَا یَارَنَد

جو و اجای شد مشغول گردیدند مرا و با زده حقیقی نطقند
شیطان اورا مشغول می داشت تا سالی چند بگذشت نگرند

قَالَ الْمَلَأُ نِي اَرَىٰ سَبْعَ
سُفْرَاتٍ سَمَافٍ يَا كُلُّهُمَّ سَبْعُ
مَخَافٍ وَسَبْعُ سُبُلَاتٍ حُضِرُوا غَر
يَا بَنَاتٍ يَا بَنَاتٍ لَمَلُّوا اَفْوِي
فِي رُؤْيَايَ اِنْ لَسْتُ لِّلْمَوْتِ يَاتِعْبُرُونَ

قَالُوا لَضَعَاءُ لِحَلَامٍ وَمَا
 نَحْنُ بِشَاوِلِ الْأَخْلَامِ بِعَالَمِينَ 
 وَقَالَ الَّذِي خَافُ مِنْهُمَا وَادَّكَ بَعْدَ
 أَمَةٍ إِنَّا رَسُولُ رَبِّكَ فَأَبَسُ لُفُوفُ
 أَيْهَا الصِّدِّيقِ لَفْتِنَا فِي شُجْعٍ بِقَرَارٍ سَهَابٍ
 بِأَكْلِهِمْ شُجْعٍ عَجَافٍ وَشُجْعٍ سُبُلَاتٍ
 حُصْرٍ وَأَخْرَابٍ بِشَائِبٍ

لَعَلِّي لَرَجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَعْلَمُونَ قَالَ تَزْعُمُونَ سَبْعَ مِائَتٍ
دَلِيلًا مَا حَصَدْتُمْ فَذُرُونَهُ فِي سَبِيلِكُمْ
إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ
بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلُونَ مِمَّا
قَدَّمْتُمْ لَهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا يَخْتَارُونَ
ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ

بُعِثَ النَّاسُ فِيهِ يَعْصِرُونَ وَقَالَ
 الْمَلِكُ أَيُّ نَبِيِّ بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ
 قَالَ لَنَجْعَلَ إِلَى رَبِّكَ فَسَلِّمْ مَا بَالُ السَّوَةِ
 الْأَيُّ قَطَعْتَ أَيْدِيَهُمَا زَيْ بَكِيدَهُنَّ
 عَلِيمٌ قَالَ مَا خَطْبُكَ أَذْرَأُ وَذُرِّيُوهُ
 عَنِ نَفْسِهِ قُلْ جَاءَنِي الْوَحْيُ فَأَعْلَمْنَا عَلَيْهِ
 مِنْ سَبْقِ قَالِ امْرَأَةُ الْعَمْرِ الْأَنْجَسِ
 الْحَقُّ أَنَا رَأَوْدُهُ عَنْ نَفْسِهِ



وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ
أَنِّي لَمِنَ آخِنِهِ بِالْغَيْبِ وَإِنَّ اللَّهَ لَـ

يَهْدِي سُبُلَ الْحَايِثِينَ ۝
ملک روزی کفنا شنوید
تا یاد خیری تا واکو بید

کاو از دین من هفت و سه کاهان لاغوشان می خوردند این کاغز
حان هم هفت بودند حان فریاد می نمودند هفت خوشه سبز
با اندیاس این هفتی سبز آن خشک بودند پس روی فاکد
فاند حیمان آن کاغز حاضر بودند این خواب مرا کفنا
نجزارید فازان می گفت کفنا بودند گفتند ایشان
نه پس نیک خوا بیست افزار دادند نمی بدانند آن ناجی را
وایا دامتد سلسله یوسف جوان بگفتند کفنا من خواب این مجرم
خوابی راست او می فرستید

آمد بروی صفایوسف یا آنک تقوی بی شک صدیق فتوی ما
 ده د باب رویا جوابی شافی همگی بتحقیق هفت سال و
 سیما یا هفت لایعده می خوردندی این هفت لایعده
 هفت خوشه سبزه دیگران خشک جوابش بازده از تهر
 شهرت نایاذ حیرم جواب و لایعده مر تا دریا و بند مردمان بکس
 صفای هفت سال غله بد روید خوردش میکی در خوشه بکیارید
 الا اندر کزان نکذ رد بدان مقدار حتمی از آن خوردید پس از آن
 هفت سال سخت باشد چنانک گذشته بپشت خوردید
 معز اندر جای بنی انباری اندر حصنی دیگر خوردید سال
 هشتم راحت بدید اید چنانک شما شیر و ادر او خنید
 ملاک بشنید گفتش بیارید این واسطه در میان می داریند
 حوامدر رسول گفت و اگر دو این او شوار و تیر رسید

بخونند گریست بیوی دست دستان کردند چرا بر رسید
 هراغ کردند علی داند هرجند شاه می ندانند
 ملک شنید صفت زنان را گاه دست کشا بخودید
 شما یوسف را جو در نواختی چنانکش یافتی مرا بخوید
 صفتد چاشای ملک زینهار بسا مان ترا و کسوانده
 عیال عزیز صفت اخوف از من سخن بحق بشنوید
 یوسف را بخود من خواندم هرج او بخوید باور دارید
 افزار دادم مجرم من کردم در عینت او او را بخوید
 و ابار خدای دستان نتوان فرو درها تان را داد راوید
 وَمَا لِي نُبَيِّفُ لِرَبِّ الْفَتْرِ لَمَّا رَهِ
 بِالسَّوَالِ لَمَّا رَجِمَ رَبِّي لَنَ رَحِمَتِ

غَفُورٌ رَحِيمٌ وَقَالَ الْمَلِكُ لِيُتُونِي
 بِهِ أَيَسْتَلْخِضُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا خَلَّصَهُ
 قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَنَا مَكِينٌ أَمِينٌ
 قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ
 إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وَكَذَلِكَ
 مَكَّنَّا يُونُسَ فِي الْأَرْضِ فَتَنَّا
 مِنْهَا جِبْتٌ لِّشَاطِئِ بَرٍّ حَسِينَا

مَنْ شَاءَ وَلَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
 وَلَا أَجْرَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا
 وَكَانُوا يَتَّقُونَ وَجَاءَ أَخُوهُ
 يُوسُفَ فَقَدَحُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ
 وَهُمْ لَهُمْ مَذْكُورَةٌ وَلَمَّا جَاءَهُ
 لِحْيَاهُمْ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكُمُ
 الْأَسْفَلُ الْأَسْفَلُ إِنِّي أَنَا الْأَسْفَلُ

وَأَنَا خَيْرُ الْمُرَلِّينَ فَإِنْ لَمْ تَأْتُوْنِي
مِنْهُ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُوْن

این نفر را ویرا با است هرج می خواهید مرا بگویند
مگر این کیفیت بود از رحمت وی بومید مباحث کنید
ملک فرمود شوید بیارید نه من که شما جوی بیارید
تا هرج کنار وی ببر سر چنانکه شما عجب بمانند
سخن سخت مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی شنید
امروز بشود من می گفتن امین مست در دین و دنیا
یوسف گفت کاین خزان را سرتاسر حلیه بمن اسبارید
زیرا که شما دنیا دانید از چله و حوام خبرند آید
من هر دو بهر حق تنگ دارم باید عینی چله بگوید
حدیث یوسف کاری خدای بود از رحمت ما

عجب مدارید خوشترین داری برکت بار آرد ضایع نشود
 یقین بدانید ثواب بدین همه بهتر ایمان آری تقوی
 بزرگید برادرانش بمصروف کنند چون بارید ایشانش
 درفش او شان داشت ایشان ابد می دیدندی دانش
 هستند خواهش از می بار شود ایند همگان شان را حاکم
 صیقل دهند برادر را که در دارند می فرمایم تا حاضر
 آرند نمی بیند این عدل و این داد میزدان از من بهتر نیاند
 بخوی و اینجایانید اگر آید موانع از من مثل
 قبری خندم بی برادر تا خود هم نیایند
 قَالُوا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا
 لَعَنَّا عَلَيْكَ قَالُوا لَفَتَانِيهِ اجْعَلُوا



بِضَاعَتِهِمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَغِيرُ
فُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى
أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكِيلًا وَآخَانًا
لَهُ لِيَحْفَظُونَا قَالَ هَلْ امْتَنَعْتُمْ عَلَيْهِ
الْأَكْمَامَ امْسِكُوا عَلَيْهِمْ مِنْ قُلُوبِكُمْ

فَالَّذِي خَرُّوا فِطْرًا وَهُوَ أَرْحَمُ
 الرَّاحِمِينَ وَلَمَّا افْتَحُوا مَعَافِيَهُمْ
 وَجَدُوا إِبْرَاهِيمَ رَدًّا إِلَيْهِمْ
 قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبُغِي هَذِهِ بَعْضَ مَا
 رَدَّ إِلَيْنَا وَمِمَّا رَفَعْنَا وَنَحْفَظُ
 أَخَانَا وَنَزَدًا دَكِيلًا يَكْفُرُ بِكَ
 يَتَّبِعُ قَالَ لَنْ نَبْعُدَكَ مَعَكُمْ حَتَّى

تُؤْتُونَ مَوْتًا مِمَّنِ اللَّهُ لَنَا تُنْفِ بِهِ إِلَّا أَنْ
يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتَهُمْ قَالَ اللَّهُ
عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ فَقَالَ بَابِي لَا تَدْخُلُوا
مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ
مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أَعْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ
شَيْءٍ إِنْ أَرَادْتُمْ إِلَّا إِلَهُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ عَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ وَلَمَّا دَخَلُوا
مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ رَبُّهُمْ مَا كَانُوا

يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً
 حَتَّى فِي نَفْسٍ يَخْفَوْنَ فَضَاهَا وَإِنَّهُ
 لَنُوعِمٍ لِّلْمُعَلِّمِينَ وَلِخَلِّ الْأَكْثَرِ النَّاسِ

فرمان تو را گفتند جای ازیم از بهتر
 شد دستور خواهی پس یوسف

گفت من خاصکان را تا را پس المال در چاه بنهند کفنا
 تا مکران ببینند برادر را ز رخت بیارند جو باز آمدند
 باز در یعقوب گفتند یا باب خودت نکویم برخی از بار ما
 فرو سپسند شرطی کردند تا بر کشایم این یامین را و ابر
 ست تا ما او را نیک نکه داریم کفنا را فاما می گفتی
 کما یوسف نیک داریم نکه در خندای بسته باشد

ابن یاسین را بدو سپاریدم از دل بندان رحنی خبر دارد
 ما قول شما با من کنیم چندان بود کبار و آوردند بضاعت
 دربار دیند گفتند یا بابا این بضاعت ما بفرست و ابا را
 سپردند چنین می کنند کایشان بچو دند میبرد
 بر ما ایشان کردند برادر را نگاه دارم شتر و این هر یک
 پستانم گفت نفرستم من با شما اورا مکر با من عهد
 خدای بندید کاورا زود با من آرید مکر باز و انجا
 بمانید گفتند بابا ما عهد کردیم گفتا الله را حواله
 صوفیم گفت جمله بهم از دران شهر اینک گفتی نکر در
 نشوید این یک یک از هر دروازی جو حواله دهند نگاه
 دروید ایشان در شما بجهت او فتند الله گفتست
 زهت مدارید او را فرما نیکه ندارید شوی در سست
 از من میسیند گفتند تراست حکم بابا

کفتارینهار جنبین مگویید ای که کردم بس و تو صل
 شما نیز همه تو صل آرید در مصر شدند چنان که
 فرمود کفتند ایا کاین جبر الحق مکر شما را و درین
 بود یعقوب از دود جبرهای دینی الله بفضل فارود
 نمود بود بیشتر مردمان علم ندانند گویند کبرای چشم فرمود
 وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَىٰ إِلَيْهِ
 أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا غُوثُكَ فَلَا تَقْتَرِبْ
 كَانُوا يَعْمَلُونَ فَلَمَّا جَهَنَّمَ
 نَارَهُمْ جَعَلُوا لَهَا مَآبِقَ

رَجُلًا أَخِيهِ ثُمَّ أَدَّى مُوَدِّ لَيْتَهَا
 الْعَبْرَانِ ثُمَّ لَيْسَ أَرْقُونَ قَالُوا
 وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ
 قَالُوا لَنَفْقِدَ صَوَاعِ الْمَلِكِ وَلَمْ
 جَاءَهُ جَمَلٌ بَعِيرٌ وَأَنَابَهُ زَعِيمٌ
 قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَامَتْهُمَ مَا جِئْنَا
 لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا



شَارِقِينَ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ
 كُنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالُوا جَزَاؤُهُ مِنْ
 وَجْدٍ فِي جِلْدٍ فَهُوَ جَزَاؤُكَ كَذَلِكَ
 خَرَى لِلطَّالِبِينَ فَبَيَّرُوا بِأَوْعِيَتِهِمْ قُلْ
 وَعَا لَاحِيَهُ ^{ثُمَّ اسْتَوْجِبُوا مِنْهُ عَلَىٰ رَأْسِهِ} كَذَلِكَ كُنَّا لِيَوْمِ
 سَفِّ مَأْكَانٍ لِّيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي
 دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

تَرَفُّعَ دَعَاةٍ مِّنْ نَّسَائِهِمْ كُلِّ
 فِي عِلْمٍ عَالِمٍ قَالُوا إِنِّي سَقِمْ
 سَقِيمٌ ثُمَّ قَبِلْنَا فَاسْرَهَا يَوْسُفُ فِي
 نَفْسِهِ وَلَمْ يُبَيِّدْهَا لَهُمْ قَالَا إِنَّمَا شَرُّ
 مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

جو در قفسند دوزخ د یوسف گفتا اودا بر من آید
 سر کفت مرا و ای ندانید منم یوسف شما چی مویید
 چنا ایشان با تو جفا کردند زان بگذر که گفتی از پس در آید
 چون کار ساخت زیشان برداخت باذن اله مشکاتی بر سا
 خت از صاع در چهل او بنهاد و اجای آمد و از در ساخت

جوامع داران صاع ندینند بشتاب تنگ همی دینند
 گفتند بر این کار روان را صاع ملای ایشان ندینند
 صواع للاله می فانیای ویم را فانیای رخه ندارید
 شتر داری کدام بد همی گفتند بالکله کشا نیک دل
 نیند نه آنرا اندیم تا صاع دزدیم ما خود هرگز
 دزد نبوذیم از صاع شاخبر ندادیم گفتند می بود جواب
 این فعل جو معلوم نبوذ کدر رخ گفتند در کجایانک یا
 وید مانی دازید می برسید مارا اینجا حکم جین باشد
 جوی خانم باید می نیرانید صاع وان ز پیش نار ایشان
 بسبب این صاع نگر و نگر بسیار رخسار رخسار از رخسار نگاه شود
 صاع عشر ریختن اجابت های جلالی خواستیم ز بهر بهر

۱۵۵

جی در کیش ملایمی اخذ ننهاد لکن خواستیم از بهر یوسف
تا حبس مادر مصر بنهاد بی آنکه برادران بدانستند
مقصود بیافت و شرع بنهاد جو برادرانش از ابدیدند
و و ما صد بد بکوحی گفتند گفتند اگر می دانست خوبید
مزیوسف را بدزدی بگرفتند گفتند از بیش بی بدزدید
وقتی کمری بومیانش بگرفتند بخراین نیز همان عمل دارد
ما حب جنون این و آن گفتند یوسف بشنید خود را
فله داشت اشکارا نکرد انرا چه گفتند
گفتار شما تا او در گردد خدای چه داند هر آن گفتند

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّهُ أَتَانَا بِمِثْلِ
لِّبَرٍّ أَفْجَدٍ أَحَدًا مِّثْلَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
قَالَ مَعَادُ اللَّهِ

لَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مِنْ وَجْهِنَا مَتَاعًا عِنْدَهُ
إِنَّا إِذَا لَطَمُونَ فَلَمَّا اسْتَيْسُوا
مِنْهُ خَلَصُوا خَجًا قَالُوا كَيْفُ هُمُ لِمَنْ
تَعْلَمُوا أَنَّ إِيَّاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ
مَوْتًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلِ مَا ظَنَنْتُمْ
فِي يُوسُفَ فَلَنْ نَنْجِي الْأَرْضَ حَتَّى يَأْتِيَ
بِالْأَمْرِ رَبِّي وَأَوْحَى إِلَيْنَا اللَّهُ أَنَّهُ هُوَ



خَيْرُ الْحَاكِمِينَ لَجِعُوا إِلَىٰ أَيْمَنِهِمْ
 فَقُولُوا إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ
 وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَاهُ وَمَا كُنَّا
 لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ وَسَّيِلُ الْقُرْبَةِ
 إِلَيْنَا كَافٍ فِيهَا وَالْعِزُّ إِلَيْنَا أَقْلُنَا
 فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ قَالُوا سَوَّلَكَ
 لَنَا أَنْ نَقْتُلَكَ وَلَكِنْ لَمْ تُفْعَلْ

حَمِلُ عَنِّي اللَّهُ اِنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمَاعًا
 إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ
 وَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ عَلَى نُوصِفْ وَإِصْنُ
 عَيْنَاهُ مِنَ الْجُؤُنِ فَهُوَ كَظِيمٍ
 قَالُوا اتَّاللَّهُ تَفَتُّوا تَدَارِ بُشَفْ حَقِ
 تَكُونُ حَرَصًا لَوْ تَكُونُ مِنَ الْهَامَا
 لَكِنَّ قَالِ لَنَا امْتَلُوا بَنِي وَجُؤُنِ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَا لَا تَعْلَمُونَ



این نامید یوسف بنشاند ایشان فارو
خواهش کردند گفتند پدرش مرد
بی‌است جز او یکی ز ما بنشیند بسیار با ما اچنان گوی این
نیویخت تا او بگویند گفتارینهار حق تعالی انکار ما را ظلم
خواند جویند گشتند فرید گشتند یا یک دیگرند می‌کردند
مهرن تر بر شان گشتند شاد آیند با بای شما دشما چی گفتند
خدا ای را بر شما خواه گرفته ز مسالک یوسف دیگران خبر دارند
من بایر را من کو جای جنیم با الله یا پدر مرا چی فرماید
جز الحاکمین این حکمی بکند کیفیت این دیگران بدانند
شما و کردی و او بر بجهت کوبید او را بدردی و گرفتند
صاعی ز خوال او بر آوردند او را اینجا محبوس کردند ما این
دیدیم ترا بگفتیم مخلوقان خود عیب ندانند

کسرا بفرست از مصر بوس بازار تو و اما ذریه بود قد
 ما لحدیدید راست بختیم در جوانی نهاد ایشان دانند
 بفرست گفت این هم از است سوط همه رفوزند است
 من مبر خلیل خود از دمر ابارین نیز هم جناست
 امروز مرا امید قوی شو گشت کیوسف امروز از زندگانی است
 علیم و حکم اسرار داند بومی گشتن نه جای است
 ریشان بر گشت و گفت این و ها بروشنان چشم این کردها
 عیسی سیده و جبر بر بار و جاسم از
 حقتند لحدای کمی بر سیم از سیم خا زو بومی بگوای
 این سوه اندوه صعب باشد نزار شدی نباید صمیری
 حضا کفر اشانی گوید بر اکنده شدم می فاخذای شویم
 شما اورا حوتی ندانید اندوهانم فاخذای شویم

يَا بَنِي آدَمُ خُذُوا زِينَتَكُمْ مِمَّا فِي بَيْتِكُمْ وَكُلُوا وَشَرِبُوا مِنْهُ
وَلَا تَبْطُغُوا فِيهِ وَمِنْكُمْ الْكَافِرُ إِنَّهُ لَا يَأْتِيهِ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْكَافِرُونَ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا
يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الْفِتْنَةَ
وَجِئْنَا بِضَآئِعَةٍ مِنْ حَيْثُ قَامُوا
لَكَ الْكِلْ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ

خَزَنِي الْمُتَصَدِّقِينَ قَالُوا عَلِمْتُمْ
 مَا فَعَلْتُمْ يَوْسُفُ وَآخِيهِ لَدُنْ
 لَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوا إِيَّاكَ لَا يَكُنْ
 يَوْسُفُ قَالَ أَنَا يَوْسُفُ وَهَذَا أَخِي
 قَدِمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا بِتَقْوَىٰ وَتَضَمُّنٍ
 فَإِنَّ اللَّهَ يُضَيِّعُ الْأَمْوَالَ لِلْخَيْرِ قَالُوا
 قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَيْنَاكَ



اللَّهُ عَلَيْنَا وَارِثَنَا خَالِدٌ قَالَ
 لَا شَرِيكَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ لَكُمْ
 لَكُمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ مَنْ ارْتَدَّ
 يَمْسُكُ هَذَا مَا الْقُوَّةُ عَلَى وَجْهِ
 لَهُ مَا زَيْعًا وَاتَّقُوا أَهْلَكُمْ
 لَتَجْعَلَنَّ وَمَا فَصَلَتْ لِلْعَزِيزِ قَالَ
 أَبُو هُرَيْرَةَ رَأَى أَحَدًا



رَجَّحَ يُوشَعَافُ لَوْ لَا أَنْ تُقِنْدُونَ قَالُوا
 تَاللَّهِ إِنْ نَاكَ لِفَوْضَلَا لَكَ الْقَدِيمُ فَلَمَّا
 أَنْ جَالَ لَشِيرُ الْقَيْدِ عَلَى وَجْهِهِ فَأَنذَرَ
 بَعِيرًا قَالُوا لِمَ لَقَاكُمْ إِيَّايَ أَعْلَمُ مِنْ لِسَةِ
 مَا لَا تَعْلَمُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ
 لَنَا ذُنُوبَنَا إِنْ نَاكَ كَمَا خَاطَبِينِ قَالَ صَوِّفْ
 اسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

اردل با اهی نکه دارد هر چند و توست و جوبید
 بجز با شنید تو مید میباشید تو مید لر خدای جافران باشند

شما مومنان نیز تومید مباحثید و امیر شدند بیگانه کنند مر
 تا آن وقتی حشیرا و رفتند گفتند سختی از ما بشنو
 از جماعت ما پیش او بردند گفتند ما را و اهل ما را
 نیاز دریافت زاین کردند این جماعت ما قمت ندارد
 کویرها را مردم از رخا استند گفتند رتوی صدقه خواهیم
 فردا از خدای جزایا وید گفتند از این شتاجی کردید
 یوسف تان خواهر و برودید پس اینو جفا از پس از روز
 دئوی برادرش در گفتند معلوم نیست کسی ندانند
 کتا امروز خود جایید گفتند حقیقت یوسفی سو
 بحال بل نفی ندانند این برادر و اینا نیستند
 معلوم کنی از و بر سینه این بلیت مخرمت الله
 صبر و تقوی ضایع بدانید گفتند خدای خواست می گویم
 الله ترا بر ما برکنیز اقرار دهیم شما خطا کردیم
 باید که ما عتاب زنی گفتند امروز خضی نکنی

دو بار خدا را عذر نخواهند ارج آن بود که شک فایده ببرد زهای
 الی یلحد کجوبید این یواهنه با خود ببرید انجا که درم
 برویش بدهید ببیراهنش خزون بخردید هم بدین میگرد
 بکنید بیخورد و بزرگ هرگاه است شاه را نزدنی آید
 جود و ازه مصر عبیر بکاشت بقصد بر یوسفش حیراقت

گفت ایشان را کجوبی بگرم از یوسفی یوسف تو کالیست
 آن روز که یوسف را از زندان آوردند و او را در میان
 روستای چشم جان بدر گفت اندوه بخت فراست آمد
 پس گفتند من هم گفتیم امید خدای و قش در آمد

گفتند بابای شک خطا کردیم بایدهی ما را از خدا نخواهر
 گفتن بود کار و دستور خواهیم از امروزش نویند میباشند

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَى إِلَيْهِ
 أَبُو

ادْخُلُوا مِصْرَ اِنَّ شَالِكًا لَّكَ اَمِينٌ
 مَّنَعَ اَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْعَرْشِ خَرُّوا
 لِرُجْحَانٍ وَقَالَ يَا اِيَّتِي هَذَا نَارُ دُوبَايَ
 مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ
 بِي اِذَا خَرَجْتِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَكَ مِنْ
 الْبَنُو مِنْ بَعْدِ اَنْ فَرَّغَ الشَّيْطَانُ مِنِّي
 وَيَا اِخْوَتِي اِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَسْكَا



إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ رَبِّ قَدَائِلَتِي
 مِنْ أَمَلِكِ وَعَلَّامَتِي مِنْ قَادِرِ الْأَ
 جَادِ شَافِعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 أَنْتَ وَلِيَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّقِي
 مَسْلَمًا وَالْحَقِيقِي بِالْمَسْلَمِينَ

جو ذرفشند در نزد یوسف ابوالشرف
 بر تخت بنشاست دیوان را گفت بجز در روید
 ما خدای خواهد امن نشینید پس ایشان اورا

تواضع کردند گفت بسم الله بمصر در نشوید
 کفتا بابا ناویلان خواب کان روز مرا تعبیر کردی
 امروز بیاد باقی بدیدم از شمس توی کبامی بر خستی
 از اجپاش بعضی بجوم ریزند امیر آورد تا تو شنوی
 شما از سفر بر می آورد نیز آنک میان ما بوفتید
 از دیولعین عادت این دارد تو روز نخست مرا بختند
 الله مرا الطاف باشد تو این هسه از من بهتر دانید
 علیم و حکیم جزو مدانید باید حتی سخنی ز من نشنوید
 کفت با خدای می و با کویید تو بودی که ملک نشانیدی
 تاویل احادیث بدادی اندر دو جهان مرا تو دارایی
 خداوند جهان من خود ترا دانم دو سخن دیگر ز من نشنوی
 بر اسلام مرا جو وقت باشد جان پر گیری از وقت کو خواهم

دَحْرُ حَمْرٍ اَللّٰهُ قِيَامَتُهَا اِبْلَاقُهَا بِرُوحٍ بَلَشَّاسٍ
 ذَاكَ مِنْ اَنْبِيَآءِ الْغَيْبِ نُوْحِيَهُ اِلَيْكَ
 وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اُجْمَعُوا
 اَمْرُهُمْ وَهَمُّهُمْ مُكْرُوْنٌ وَمَا اَخْتَرِ
 النَّاسُ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِيْنَ وَمَا
 تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَخْرَاجٍ هُوَ اَلَا
 ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِيْنَ وَكَانَ مِنْ لَّدُنِّيْ فِي

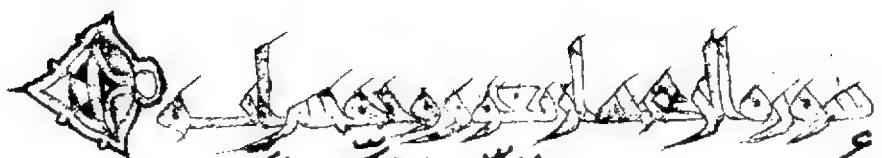
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مُرَوَّنَ عَلَيْهَا
 وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ وَمَا يُؤْمِنُ
 أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ
 أَمَّا نَسُوا أَوْتَانَهُمْ غَاشِيَةً وَعَدَّ اللَّهُ
 أَوْتَانَهُمْ لِسَاعَةِ عُنُوتِهِ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ
 قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى
 بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعْتُ حُجَّارَ اللَّهِ وَآنَا
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَحَلًا
نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِ الْفُرْقَى
أَفَلَمْ نَسِيرْ فِي الْأَرْضِ فَنَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
وَلَنُذِئِرَ الْآخِرَةَ خَيْرَ لِّلَّذِينَ آمَنُوا
أَلَّا يَغْتَابُوا بِحَيْثُ إِذَا أُنْزِلَتْ إِلَيْهِمْ
سُورٌ وَنُحْيُوا إِلَيْهِمْ

قَدْ كُذِّبُوا جَاهَهُمْ نَصْرًا فَأَقْنَعِيهِمْ
 نَسَاؤًا وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنْ الْقَوْمِ
 الْمَجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ
 عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا
 يُفْتَرَى وَلَئِنْ تَضِيقُ الرُّؤُوسَ
 يُدِيهِ وَتَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى
 وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

این مروج گذشت احبار علیست در یاد توان وقت نبودند
 حایثان علمی بگرگردند توقیع یوسف زمن شنیدند
 ز عا حرد و اجدان بود جمله مردمان بنویس کردند
 و از آن تو سبخت حریصی بیشتر ایشان بنویس کردند
 عا در رفتست که مرد خواهند تو یک کده مزد خواهند
 زیرا که جزین زیبا باشند تو نامه زیما جمله دارند
 بی شمار نشان جدا ده در عالم که در نگردد ما را بمانند
 نام نکنند صاف ندهند بر عجا برو می پترند
 آنکه گویند می جرویم بیشتر ایشان تنزیه نکنند
 امن حشمت در عقوبتی عام باران همه را ناکاه بگردند
 ایشان ما را می ندانند راست کما همی خبر و کرد
 بگو طوبی قنی و دین و سبیری اینست همه را فاعذای خوانند
 از دین عذای خود من و یاران من و امانت بر یاد دارم

من الله را تسویه شویم هرگز بخدا شیرینیارم
 نغز تادم از شیرینوما مگر مردان خوش شهر بودند
 بیغام دادیم و بی فرستادیم تا حمله خلق را بگریزند
 خود او کردند کیفر بزدل و فریاد کنند بگو تا بگریزند
 بهشت بهشت منقلبند با خود از خدا خورد دل دارند
 عدل را بفرستادیم تا بگریزد تا رسوا کنیم تو می کشند
 کافران گفتند هر رسوا فاما گفتند دعو کشند
 نقره انداز سار سولان با ناجر کشند آنکه بگریزد
 عدل بزدان از مجرمان فرود آید و مایه گفت بکشند
 در قصه شان بسیار عجز خود جز میدان را عا صاف دهند
 نه حدیث بود و نه فایده لغو است بود باز آنکه دارند
 جمله چیزها در میانند را می راستینند اگر بشنوند
 رحمت الله هر چند خواهد
 مرا آن را بکشند و بگریزند



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جداو کن میان سورة بسم خداى مالك نداشت

أَلَمْ نَزِّلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ وَالَّذِي
 أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ
 أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ الَّذِي
 رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِحَمْدِهِ تَتَوَدَّعْنَ
 ثُمَّ السَّوْيَ عَلَى الْغُرُشِ

وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَوْمٍ
لِّأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدِيرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ
وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ
فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ
الْجِبَالِ جَعَلَ فِيهَا زَوَاجِرًا
مَّشْرُوعًا

إِنِّي ذَلِكُ لَا يَاقُ لَهْوٍ مِّنْ تَفَكُّورٍ

لاهوت است ملامت او را سر از اندام است رحمت آیات کتاب
 دهر و دوحبت بنو فرستادند از خداوندت
 این نامه حق بر حقیقت بیشتر مردمان می بخورند
 فلان نیست مگر حماقت اسماءها را بی ستون برداشت
 بهش بفری تا هیچ ستون هست پیر راست بخورد آسمان
 بر عرش این استقداران اوصاف عرش است این شمشیر
 و قهر مسخرانند هم از ایشان ز نام بردست تدبیر
 کند فرما بهار اجازت کار بیش تقدیر کرد دست
 خدا بکند منی ز ما مود خدا را رحلا خدا ببرد دست
 تا بخدا ایش قطع بگوید اقرار دهی جانک گفتست

دِجَل از مین هم او بکشد هوای بلند و هم از کسرد
 هوای روان هم او ببرد از هر هوای سیخ و می زرد
 نر و شیرین از خشک مزه اند و سیر تقدیر او خرد
 شب را ببرد ز او و در آید آن آب است آن را خفتل خرد

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مِّمَّا وَرَأَتْ
 وَجَنَافٍ مِّنْ أَعْيَابٍ قَدِّعَ وَجِلٍ
 صَوَانٍ وَغَرِصَوَانٍ يُسْقِي مَاءً
 وَاحِدٍ وَتَقْلُ بَعْضُهَا عَلَى
 بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ

إِنِّي فِي ذَلِكَ لَأَمَانٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
 وَإِنِّي نَجَّيْتُ قَوْمًا مِّنْ آلِ نَارِ
 إِنَّا لَفِي خَلْقٍ حَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمْ
 فِي آعْنَاقِهِمْ وَلِلَّهِ لَأَعْنَاقُ
 هُمْ فِيهَا خَالِفُونَ وَتَعْلَمُونَ

بِالْأَسْءِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ
 خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ
 رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى
 ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ
 الْعِقَابِ

زمینی پیش از هر بی‌نشته
 باری ز خوش باری شوی زان کس در آن بگور باشد
 زمینها را کشت رسته خرما بنانی دوتا و یکتا اربع یکی
 دوشاخ رسته هوای همه و آب یکسان تفاوت بسیار

بولسمه و افسه دَران ایا تست بر حیس تدبیر
 ازا بخود را کار بسته شخفت بمان ز خفت ایشان
 سگفت بمانی جای ز هست گویند بپیر از آنک خاک
 کشته جی بنداری اعدای هست ایشان ساغرمان نمائند
 فرد اعلیٰ بر طردن دارد جاوید در عقاب ما بمانند
 و از آن مانند بخود ندارند عذاب خدای می شناسند
 گویند ما را نکلی یازد از قوراز بیش مثل ششند از آن آیند
 و افاذ بپزند از ویر عقاب بخت بسته و بقول
الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ سَـَّوْمٌ
مُؤْتَدٍ إِنَّهُمْ لَمَّا لَمْ يَنْصَرُوا لَكُمْ

قَوْمٍ هَادٍ لِّلشَّيْءِ لَمْ يَتَّخِذُوا كَلًّا
 أَنِّي وَمَا تُغِيثُ إِلَّا زُجَّارٌ وَمَا
 تَزِدُّهُ إِلَّا وَكَلًّا شَيْءٌ عِنْدَهُ بِمَقِيدٍ
 عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ
 الْمُتَعَالِ سُبْحَانَ مَنْ أَسْرَعَ الْقَوْلِ
 وَقَرَّ جَهَنَّمَ وَفَرَّ هُوَ مُسْتَجِبٌ بِاللَّيْلِ
 وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَمُعَيْنٌ



وَبَيْنَ يَدَيْهِ قَوْلُ حَلِيفٍ يَحْفَظُونَهُ
 مِنَ الْمَرْدِ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ
 حَتَّى يُعْزِلُوهُ أَمَّا مَا أَنفُسُهُمْ وَاذْكُرُوا
 لِلَّهِ يَوْمَ سَوَاءٍ فَلَامِرْدَ لَهُ وَالْهَمُّ

من دونه من و^{ه ه ه}ال^{ه ه ه} كافران گویند بار خدایان
 در خواستیم یکی بیارند
 توانیشان را احاطه کردی چنانکه از پیش پیامبران شد قد
 عزرا ایشان را می شکد آنده نمی فابستند الله افند ارقص بود
 از بود کامل را واحد بود از وعدد داند هداخ کلام^ه

شمس را و افتد بر گنبد آن خدای خبر دارد ^{از من بدست} شاهد غایب
 سخن شهادتند درد آنای بکس نماند ^{و با طم و کسر دارد} بنهانی که نشد
 یا با بک بر دارید در صحرای بود با کج خانه الله دراز
 جمله دالیت او نیست و هست هردو داند از ما دورا
 گویند بیا نند کز پیش و ز پس رخا می دارند تا حرکتش
 همی نیستند آن روز بشند آن شب در آیند مانعت را
 زوال نهیم تا آن وقتی که بشکند از شکر کنند سوره
 های او کند کفزان ازند هم سوره بسند جو ما خواهمی
 عذاب آن قوم هیچ کس زیشان آن دفع نکند
 بدون خدای یار نماند مالین تکبیر تا آن نکند
هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوَّافًا وَطَمَعًا

وَنَسَبِي السَّحَابِ لِقَالَ وَيَسْمِعُ
الرَّعْدَ حَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ
خِيفَتِهِ وَبُرْسُلُ الصَّوَارِعِ فُصِيحُ
بَهَامٍ قَسَا وَهُوَ جَادِلُونَ فِي اللَّهِ
وَهُوَ شَرِيدُ الْحَالِ لَدَغَى الْجَفِ
وَالذَّبَرُ نَعْنُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَمُوتُ
لَهُمْ سِيْرُ الْأَكْبَاسِ كَفِيهِ

اَعْلٰی اِلٰهٍ اِلٰهٌ فَاهٌ وَمَا هُوَ بِالْعِزِّ وَمَا
دَعَاكَ مَدِيْنٌ اِلَّا فِي ضَلٰلٍ



او بوق اندر هوا بد بیزارد زان به دامید و ابد بیزارد خروهی خوبند
خون سلاز خروهی خوبند خونی ارد از این میغ طراز باب
باران از عذخمد و سحر ارد و زبشنگان از هیبت از مژد یک
مار از بیا سنجی آرند صواعق را از جایش بغد سنجند با با
راند حق خویق ارد باز از حین هر یک او را در ذات الله شبیه
ارد این صواعق را نشما نکی دان با عذاب بی سخت را
بدید ارد دعا حق بگو حق بشنود خواهش فاجو را
و اصل ندارد نه بت داند نه بشنود بت حاجت را زول
نکر داند بت خوانند است چنان بود کیشنه آب را بدست
خواند هر چند خواند یاد نیست چنانند اخوی شکل تشنه بماند

خواهیم که افروای فاما قدر که هر چند کنند سوختند ارد
 وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَلَا
 يَصْطَوِعٰوْنَ وَكَرْهًا وَطِلٰلُهُمْ بِالْعُدُوِّ
 فَلَا صِلٰهَ قُلُوبُ مِنْ رُبِّ السَّمٰوٰتِ وَلَا
 ضَلَّ لِلّٰهِ قُلُوبٌ اَفَعَدُّمْ مِنْ دُونِهِ
 اَزْلٰی لَا يَمْلِكُوْنَ اَنْفُسِهِمْ نَفْعًا
 وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِی الْاَعْمٰی

وَالْبَصِيرُ أَلَمْ يَهْدِ أَنْ يَنْزِلِ الْإِطْلَاقُ
 وَالنُّورُ أَلَمْ يَجْعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ
 خَلَقُوا أَكْثَلِيَّةً فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ
 عَلَيْهِمْ قُلُوبُ الشُّجَاةِ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ
 الْوَلِيُّ الْقَهَّارُ أُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ
 مَا فَيَّاتُكَ لَوْ دِنَهُ بِقَدِّهَا فَأَخْمَلُ
 لَيْسَ رَحْمَةً رَأِيًا وَمَا تَقْدُوفُ

عَلَيْهِ فِي النَّارِ اِتِّعَا حَلِيَّةِ اَنْفِصَاعِ
 رَقْدُ مِلْكُكَ كَذَلِكَ يَصْرُفُ إِلَهُ الْجَوِّ
 وَالْبَاطِلِ فَاَمَّا الرَّبُّ فَيَذْهَبُ جَمًّا
 وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْلِكُ فِيهَا
 نَصْرُكَ كَذَلِكَ يَصْرُفُ إِلَهُ الْأَمْثَالِ لِلدِّينِ
 اَسْتَجَابُوا لِلرَّبِّ هُمُ الْخَيْرُ وَاللَّهُ
 لَمْ يَجْعَلِ الْكُلَّ لَوَانٍ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ
 جَمِيعًا وَمِثْلُكَ مَعَهُ لَا قَدْرَ وَابَهُ

اُولَئِكَ لَهُمْ يَسَّوُ الْجَنَابِ

وَمَا وَفَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادِ

هرگز خداستان مطوع رغبت با هرگز در زمین طوری درو قسمند
 قسمی رغبت قسمی رهت را آخر ما را می بجهه ارتد سارها
 شان از صبح تا شب سرتا با شان در خاک می غلتند بگو مالک
 عالم شما را خوبید آنکه تو بگو و لی رغبت بگو شاید کمی نخوا
 هید بدون خدای از بیت نصرت ایشان خود را می نتوانند می حی
 بیوسیند زینان شفاعت رهو را بینا پس در گردد یکسان
 نبود نور با ظلمت یا می ما را هبناز خوبیند افعال خدای نبود بشرکت
 خدا در زمین بگو بتا کرد نه یا خدا را آسمان تمام در بیت بگو من
 عالم را با هرگز در عالم مفعول خوبیند نشان قدش

خدای واحد دیکو مکه عمار یاد جیسی نماند شب بهشت بگو بار
 خدای ماحکیمست از سوی سما آتی بدینارذ زان اب چیار سیلها
 خبر داند از به صواب بدید اید بار و کف بود و قبله بود چیار
 هر دو شود در صافی بدید اید زان در حی در شاه دارد صایغ یاد بکر
 همی خوش بدید اید آن کف و آن قبله و آن سوره و آن خوش بهواد
 شود باقی معنی کرد زان در خلاص و آن در عید اسوده و آن اب
 زلال نفع بدید اید این هرج بماند مانند حق دان زان چهار کس شود
 هواله بناید حق حق برزد بهشت یاود مانند سراب مبطول
 چنین بنند هر چند گوید مبطول حی حلیت حی چار چشم تا سود



بدید اید از سود مبطول حی سو بنیند سودها سوره
 زان سوی بدید اید که **لَا تُرَىٰ يَعْزِمُ أَنَّ الْأَزَل**
لِلَّيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْخَوْفُ كَمَوْهُ

لَعَمْرِي مَا يَذْكُرُ أُولَ الْأَلْبَابِ
 الَّذِينَ يُعْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ لَا يَنْقُضُونَ
 الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَلَمُوا
 لَدَيْهِ أَنْ يُصَلِّ وَتُحْشَرُونَ بِهِمْ
 وَيَخَافُونَ سَيِّئَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ
 صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأُ
 قَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهَا مِمَّا رَزَقَهُم

يَسْتَرُوا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْأَسِنَّةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
اللَّارْحَامُونَ عَذَابٌ يَدْخُلُونَ فِيهَا
وَمَنْ صَلَّى مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ
وَدُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ
يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ



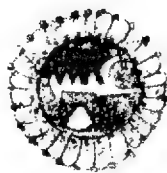
فِي عَمْرِ عَقْبِ الدَّلِيلِ فَرَحَ أَنْ كَسِيرَ لَحَى بَيَانِ

خود انرا خوان صفا حق نبیند خود رنگد لجهتم عبرت
چنان پس درو بدید اید ز وفاداری بعهد الله حق
بشتن دار وصلت بدید اید شومیز گناه و بهم فردا کثمتاری
سخت بود کندی اید بر طاعت صبر و زمعت صبر امید
رضاهد و بدید اید نمارینکو و صدقه بیوست خولستین
دارین و ادین بدید اید فردا در هشت مهمانی دارند مهمان
دار را عجا بدید اید سبامان حاضر باشند اسباب و سبب
و ادید اید ز فرستندگان از هر درجه سلامی زیبا و
دید اید سلام کنند سبب بگویند سرخام نیک اورا بدید
ایده و الذي يَفْضُو عَهْدَ اللَّهِ

مِنْ بَعْدِ مِثَاقِهِ وَتَقْطَعُونَ مَا لَمْ يَرْ
 الذُّبِيهِ أَنْ يُوَصَّلَ وَلُفْسِدُ وَتُفْ
 الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّغْنَةُ وَلَهُمْ
 سَوَاءٌ أَلَدَّ اللَّهُ يُسْطُ الرِّزْقِ
 لَمْ يَشَأْ وَيَقْدِرْ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَالْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ
 الْأَمْتَاغَ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا

لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ
 قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
 إِلَيْهِ مَنْ أَرَادَ الْذِّيقَ لِمَنْ أَرَادَ
 تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ الْذِّيقَ لِمَنْ أَرَادَ
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ
 وَحُسْنُ مَا بَ

اما انان كه عهد شکنند زمان نبود
 رحم پیوند پیدا کنند مگر و د
 کردند در بند جای ضایع مانند



تفاوت در عطا نشان حکمت بود هر کسی کجا و را
 دنیا زیادت بود او شاذ تر بود در نجای عبادت بود
 واجب آن بود که شادی بطاعت بود جی در آخرتش
 پیستی مشوبت بود اینجا که هشت دنیا جی لرزد مهتران بود
 کفر در درخت بود کافران بنیشتن کی گویند
 بار منم از آن عوالمی در خواستیم بار داده ما یکی بیارند
 زیرا گویند عباد شو مست از باز آیند فاسره یا وند
 قومی کایشان بجا بروند قرآن شنوند دل را درو بندند
 واجب است بر همه عالم کجا حکام آرام یا وند جوابا
 ایمان طاعت دارند طوخی ایشان ثواب یا وند زیادت
 جای روز قیامت ایشان را بی شک بسیار زند

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَبَّسُوا عَلَيْهِمْ
الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ
بِالْجَهَنَّمَ قُلْ هُوَ رَبِّي كَلَّ اللَّهُ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَاب وَلَوْ أَنِ
سُئِرَ بِهِ الْجِبَالُ انْقَطَعَتْ بِهِ
رُحُ أَوْ كَلِمَةٍ أَلْمُوتِي بَلَّ اللَّهُ

اَلَا مَرْجِعًا اَفَلَمْ يَسِّرْ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
 اَنْ يَّوَسِّلَ اللّٰهُ لَهُمُ النَّاسَ جَمْعًا
 وَاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنْصِبُهُمْ
 بِمَا صَنَعُوْا قَارِعَةً اَوْ تَحِلُّوْا
 مِرْدًا لِّهٖمْ حَتّٰى يَأْتِيَ وَعْدُ اللّٰهِ
 لِنَاسٍ لَّا يَخْلِفُ اَلَيْعَادِ فَيَسْتَاذِنُ
 مَرَّ اَبَدِيْنَ اَمَّتْ بَيْتِشْ اَزْ بِيَانِ بِيْنَا اَمَّانِ بُوْدَنْدَ كَا بَرِ حَوَانِي وَحِي
 بَرَسِيْشَانِ حَقِّ كَفِيْتُمْ

کافران باشند که بجهت در حان داهی ندانیم
 بکوالد همت مکر بکروند توکل حق نیکو
 نترسی جو و اما گردی از تو بپزند ارقران را چنان
 بسازیم کتا کوهها را بدان برانند حرمت اوزین
 بپزند انرا کز سالها مودند حرمت او فاسق آیند
 گویم قولوا اخذ نکویید ارجی سرها شان را بپزند
 ما این هر سیه بی شک توانیم مومنان اند کافران
 ندانند مومنان را جو یقین بدانند که کافران مارا
 عاجز نکودانند این بابا کان تازنده باشند
 خود روز بروز زنجها یاوند شوی دزد در حان
 و مان شان تا آن وقتی که بپزند بپزدان که بپزند
 زنده شان بکشند در وعده ما خلف بیاوند

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ
فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَأْخُذَهُمْ
فَتِيلَةٌ كَانَتْ عِقَابَ إِبْرَاهِيمَ هُوَ قَائِمٌ
عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا
لِلدِّشُونِ كَافِرًا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَمٌّ يُلِيُونَهُ
بِمَا لَا يَعْلَمُونَ فِي الْأَرْضِ مِنْ ظَاهِرٍ
وَالْقَوْلِ

بَارِئٌ لِلدِّينِ لَفُؤًا مَكْرَهُمْ وَ
 صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ
 اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ لَهُمْ عَذَابٌ فِي
 الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا وَعَذَابٌ فِي الْآخِرَةِ أَسْوَأُ
 وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ مَثَلُ الْجَنَّةِ
 الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ لَنْ يَدْخُلَهَا إِلَّا
 نَهَارًا كَانُوا فِيهَا وَلِيمٌ وَظِلٌّ تِلْكَ



عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ



عقب همه مان از بر تو خند شد
 و میراث آنان جز بلیش بود خند
 بار من و لای من همی عمل کردند کفتم بخیار یار تا خندند بپس بکیرم
 نشان را ^{والکفر} ^{نند} معلوم بکنی تا چاکشان جوشند جو عقاب الیه
 مابینند جی بندارند کجا ناز هر کس بدالج کردست عبر
 نذار د قومی اوز را گفتند بگو اوصود را مثلند اند
 نامیان ببرید تا خود جی کردند عقنار شمالیه انداز از سفار
 بود الله داند در اشعار اشک بیه مانند
 ایان کشما همی در آینه در اشکار و نینان هجایی
 نیاید خود بر ساختند خود شان بگو آمد تا خلعتان
 رازره ببر دند ما ایشان را همراه خواندیم

ایشان خود را بسواه خوانند ایشان را عذاب دو جگه می
 در عذاب (بند معبد در زمانند خد هرگز خود را بار
 نیاورند / بشنو نوشتن باغ امان کایشان مطلق بر
 چیز کارند میوه دادیم راحت بیوسته هر
 دو جاوید از ما بیاورند امان کما ایمان ندا
 رند جاوید در بار ما باشد **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
هُمْ فِي الْآبَاءِ يَفْعَلُونَ مَا لَكُمْ
إِلَيْكَ وَمِنْ الْأَجْزَابِ مَنْ يَنْكُرُ
بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا

أَشْرِكْ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَاب
 وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ جَنَّاتٍ عَرَبِيًّا
 وَلَيْسَ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا
 جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ
 مِن وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
 رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِنْفَالِحًا وَدِيَّةً
 وَمَا كَانَ لِرَّسُولٍ لَّنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا

بِإِذْنِ اللَّهِ كُلِّ أَجَلٍ كَاتٍ يُخَوِّلُ
 اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ
 الْكِتَابِ وَإِنَّا نَرَىٰ تَبَاكَ بِغَضَرِ
 الَّذِي نَعْبُدُهُمْ أَوْ تَتَوَقَّفُكَ
 تَمَّا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَعَلَيْنَا الْحَبَابُ
 أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا
 مِنْ أَظْهَرِ لَفْهَامٍ وَاللَّهُ خَلْقُهُ لَا



مُعَقِّبَ حُكْمِهِ وَهُوَ شَرِيعُ
الْحَيَاتِ وَقَدْ مَكَرَ النَّبِيُّ مِنْ قَلْبِهِ
فَلَيْكَ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَغْلِبُ مَا تَلِسُ
كُلَّ نَفْسٍ وَتَسْئَلُ عِلْمَ الْكَافِرِ مَنْ
الدَّلِيلِ وَيَقُولُ النَّاسُ كَفَرُوا لَشَيْءٍ
مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا لِي
وَمِثْلًا لَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ هُكْمُ الْكِتَابِ

از آمد کتاب کا بیان دارند قرآن شنوید شاذان کردند
 لشن بعضی ازین کتووهان باور نمند سرخی شنوید
 بجو احقر او دیگران را فرمان دادند تا جان دارند
 تشبه نمند او جزا بر مستمند بهور سستی ایمان دارند
 باز خوانم تارنده باشم افتاد حمر بازان جهان دارند
 بدین دیای حکم بتاری بنور ستادیر تا بپوری
 از پیرامور هوای صح کین محو قنای حکمی شنید
 بی شک با ما سخت در مانید دانی جهان مایان نیاید
 جانرتو ما هر دسولی را از پیش تو ما بیغام دادیم
 زان حلال و اهلستان ساری و باری تمام دادیم
 بی دستوری مژ بندادند مکرانج ما بیغام دادیم
 اجل شان برسید جمله بمردند ملک الموت با الهی دادیم
 املا کردی اثبات کردند الحج ما خواهمی و انما یسی

بگرام بدای ساجین هم باش جو توبه کنند محاسب
 سبب توبه طاعت بنسبیم اصول کتب بگیرند از همه
 از سنی اهل و انعامیم تو بیغام بده ساجین می باش
 ارشان غیر ما می باش ارتو بری بش از نشان
 مرابیان احباب و ما است واجب ان بود کما بر گیرند
 هنر قومی عاف و پاوند رود بوزنه دیو عیال نمانند
 پیران همه فاشمار گیرند عجب به مان از بعد ایسان
 هانی بیشینان همی معر کردند جزای همه ساخته داریم
 ارتد کردند ارتد کردند عاف و خویذ اخر مرا هتو
 و ایادشان دهند هدایه گفتند کافران گویند
 نه ای پیامبر بگو پسندیده بود الله دایه قد
 اما مان در عتباری خبر دارند شما می نکتید هیچ باقی

سورة النور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جُنَاقُصْنِ مِيَانِ سُوْرَةِ

بِنَامِ خَدَايْ مَنُوْغِ نَعْمَتِ

الرَّكَابِ أَنْزَلْنَاهُ لِيُكَفِّرَ
لِخُذْرَجِ النَّاسِ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّوْرِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ
صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهُ

الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ
 وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ
 مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ الَّذِينَ
 يَتَّبِعُونَ الْجُودَةَ الدُّنْيَا عَلَى
 الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ
 اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ
 فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ الرَّحْمَنُ أَعْلَمُ

زانست طبتوقان فوستادیم تا ماداری جبرائیل
 بیرون آری از هج ناری بادی له خالق عالم
 باز آن راهی طی خدای پست و هج در عالم جمله مسدود
 او راست عذاب شدید جاید او راست دنیا بدین
 بر تو پیشد تا بجای باز راه بیوردند ضلال
 بعید بدان کسی آن بود کدراه بشند در راه بیوردند

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ
 قَوْمِهِ لِيُنْذِرَ لَهُمْ فِضْلُ اللَّهِ
 مَنْ يَشَأْ وَيَهْدِي مَنْ يَشَأْ
 وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَلَقَدْ

أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ
 قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
 وَذَكَرَهُمْ بِآيَامِ اللَّهِ الَّتِي فِي
 ذَلِكَ آيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ
 وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا
 نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَخْرَجَكُمْ
 مِنَ الْفِرْعَوْنَ يَسُوءَ فُلْمُ سَوَاءٍ



الْعَذَابِ وَيُدْخِلُونَهُ ابْنَاهُ وَ
يَسْتَجِيبُونَ نَسَائِهِمْ وَفِي ذَلِكَ

نفس ستاد بر مار سولاف

بَلَامِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ

تا می دانند آنچه می شود و و تو بر کرد از صلاکت ای

خود در صلاکت قبول نکند از و هدایت او را با ذمه وحش

مشیت عز بر حکمی نزد ای شک حکمش بکند بر وفق حکمت

موسی از پیش هر یک این آمد تا از تاریکی بنور ارد و ایاد می داد

شان قیامت بپیشا کهر یک بنور ارد د روایا نیست متر

صابران را خاصه انرا حشکوری با و ذ / موسی تو گفت

مرفور خود را عیو ایاد اس بخت وید و برهانی تان از ال

و زعن طافت آن بند عذاب ویدا بستران تان راهی

همی بلشتند ز نیتکان را به فساد

حُذِّرَا بِلَاءَ أَوَّلِ مَعْنِيَّتِهِ شِدَّتِ بِلَاءُ دَوِّمِر بَارِسِش رَاجَتْ
 وَإِذَا قَادَنَ رَعْلَمُ لَيْسَ شَكْرُهُمْ لَارِ
 بِدَنَكُمْ وَلَيْسَ كَفَرْتُمْ أَرَعَدَ لَيْسَ
 لَشَدِيدٍ وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا
 لَأَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَأَنْتُمْ
 اللَّهُ أَعْلَى حَمْدٍ لِمَا بَيْنَكُمْ نَا الَّذِي
 مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَهُودٍ
 وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ

لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ حَاشَهُمُ سُلُوكُهُمْ
 بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ وَأَقْبَلُوا
 هَهُمْ وَقَالُوا لَا تَكْفُرُوا بِنَا إِنَّا نَحْنُ
 بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ
 مُرِيبٌ قَالَتْ سُلَاسِمُ أَيْدِي اللَّهِ سَكَّ
 فَاطِمَةُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تَدْعُوهُمْ
 لِيُغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ
 مِنَ الْإِلَهِ إِلَى أَحْلَى مَسْجِدٍ قَالُوا إِنَّا



أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ
 تَصْنَعُوا عِمَّا كَانَ يُعْبَدُ الْأَوَّلِينَ
 فَأَتَوْا بِسُلْطَانٍ مِثْلٍ قَالَتْ لَهُمْ
 رُسُلُهُمْ إِنْ خِفْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
 وَلَئِنْ لَدَّيْنَا مِنْ عَذَابٍ يَشْتُمُونَ
 عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَقْتُلَكُمْ
 سُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ وَمَالِنَا لَا تَنْوِ
 كَلْ عَلٰى اَللّٰهِ وَقَدْ هَدَيْتَنَا سُبُلَنَا وَلَنْقُصَ
 عَلٰى مَا اَدِمْوْنَا وَعَلٰى اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
 الْمُتَوَكِّلُوْنَ اَللّٰهُمَّ رَابِعًا ذَاكَ سُبْحًا
 خدای از من بشنوید ارشاد کنیم گفتست بفرمایم
 ارغفر الله عذاب الجحیم ایمان آید عفو بیکارید
 عذاب بی سختی طاقت ندارید از هر روز عالم عفو
 از خدا را بی شک زیان ندارد از ایمان آید برانش
 پستاید از نوح کد کبر تا روز عارتو از عباد
 و نمود و هر بودند دانند کایشان بسیار
 بودند اَللّٰهُمَّ دَعَا

بگند بودند رسولان شان بیغام دادند
 بدیرفتند و نه فاشینند گفتند جمله کفر
 آوردیم مرقولش را حیران نمودند رسولان
 گفتند کشتند در الله روان بود درگاه و بیگاه
 مرقالی را مفعول اودانید زمان و مکان و بیگاه
 بی تا خواند تا بیا مرزد جبراطاری گناه بیسناه ایمان
 اریزد در عمر بفراید ایک کردم شمارا اگاه گفتند
 شما مانند ما بید شامی مارا از راه بیدید بدان
 ما تان بپرستید خد شامی کوی بت پرستید باور نکینی
 ما خود بیارید طاهر تر ازین بخت بیکارید در بشریت
 گفتند یکی ایمر از دین ما فضل داریم منان مارا اخص
 کردند

از و ما بشتما بیغام دل دیم تا فرمان ند هذ برهان ساریم
 حق ی کویر کوهدج خواهی باش ز ایمان بدوا ایمان داریم
 اندر عالم از کس نترسیم بازان منت کما ازود داریم
 پیش زان نکتی شما بر بخانید ما صبرا نگاه بپشه گیریم
 رسولان خدا باز کس نشنیدستند ما نیز شاه می شدیم
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ
مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِيهَا
فَاتَّخِذُوا لِلَّهِم رِبُّهُمْ لُفْهَاتٍ الطَّا
غُوتِمْ وَلَسْتُمْ لَهُمْ الْآرِضُ مِنْ بَعْدِ

هُمُ ذَٰلِكَ لِمِنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ
 وَعَبِدَ وَاسْتَفْجَرُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ
 عَنِّي مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَاسْتَفْجَرُوا
 مِنْ مَّا صِيدَ بِنَجْوَاهُ وَلَا يَكَادُ
 تُسَبِّحُهُ وَيَا أَيُّهَا الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
 وَمَا هُوَ مَكْتُوبٌ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ
 غَلِيظٌ مِثْلَ النَّارِ كَفَرُوا لِمَنْ هُمْ

اَعْمَالَهُمْ كَرَمًا اِسْتَدْرِكُهُ
 اَلْبَيْعُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ
 مِمَّا كَسَبُوا عَلٰى شَيْءٍ ذٰلِكَ هُوَ
 الصَّلَاةُ لِلْبَعِيدِ ^{کافران کفشتند}
^{فارسلان و اما}
 دوزخ را یکی بکنید کافر کردی چنانکه ما بپر یا نیز
 بخواران بشت بدهید ز الله در وقت و می آمد کعبه
 بدهید شتاب مکنید ما ایشان را هلاک کردانیم
 چنانکه شما در مصر بکشید باید کشاد دوزخ را بکنید
 طاعت اریز گناه نکنید کافران از مانع است هستند

حقیقتی پس از خود بیاوید مَقهور شدند سرشان
 ببریدند حقیقت خود را هم ندانند حد درین جهان
 بدیدند صدید در نار نیست خشنود در کلو کسیر ذوق
 نکدر زنده می بربند نمی میسزند عذاب غلیظ و رای
 این جماعت در دوزخ ماجاویذ یاوند صافران خود را
 بیاد بدادند چون رضای خدای ز دست بدادند
 عیودار هاشان نسان خاصیت در باز غری بیاد بدادند
 جنانک از آن ذره نمی ماند فدا خود را این و آنها دهند
 ضلال بعید مانند این بود عید ویر بشوند فادید نیابند

الْمَرْوَاتِ لِلَّهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنَّ لَاسْمِهِ هَكُم

وَمَا تَخْلُقُ حَرِيدٍ وَمَا ذَلَّلَ عَلَى
اللَّهِ عَزِيرٌ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمْعًا
فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا
كُلُّكُم مِّنْ عِنْدِنَا مُعْفُونَ
عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا
لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ
عَلَيْنَا الْخِزْيَانُ أَمْ صَرْنَاهَا مَالَنَا



مِنْ مَّحِيضٍ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لِمَ أَقْرَبُ
 الْأَمْرُ إِلَيَّ لِلَّذِينَ عَدَّعْتُمْ وَعْدَ الْجَنَّةِ
 وَعَدَّعْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَلَئِنْ كُنْتُمْ إِلَّا زُكُورًا
 عَلَيْكُمْ مِنْ سُلَاطِينٍ إِلَّا أَرْسُلُوا
 إِلَيْكُمْ فَأَنْصِتْ لِلَّذِينَ قَالُوا قُلُوبُكُمْ
 وَلَوْ كُنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَالْآيَاتُ تُحْكَمُ

وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي أَنِّي كَفَرْتُ بِمَا
أَشْرَكْتُمُونِي مِنْ قَبْلِ أَنْ أَلْهَى
لِي لِيَوْمِ عَذَابِ الْيَوْمِ وَأَدْخِلِ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ
خَرَى مِنْ خَشْيَتِهَا لَا يَدْخُلُهَا خَالِدِينَ
فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ يُحِبُّهُمْ فِيهَا سَلَامٌ
لَا يَزِيدُكَ ضَرْبُ الْمَلِكِ مَسَلًا

کَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا
 ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا
 كُلَّ حَبٍ بِأُذُنٍ رَّبِّهَا وَيُغِثُ اللَّهُ
 الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

حی بن داری که عالم را نه کاری را بیافرید است
 را و خواهد بیافریند بهتر از شما کافرید است
 شمارا ببرد بیافریند هزاران چندان کافرید است
 آن روز که همه خلق بیرون آیند ضعیفا بشوکان روز
 گویند متبوعان را کما تبع بودیم شما درخواهید

نایاد کسری بند و بجز روید
 نیکه مثلاً کجیاد کرد دست

ما با دعوی مد

